

زبان و ادبیات فارسی، ۷۰

تفسیر قرآن پاک

نقشه‌ای

از تفسیری بی‌نام به فارسی که ظاهراً در اواخر قرن چهارم
یا اوایل قرن پنجم نوشته شده است



آرشیو ملی و کتابخانه ایران
۱۳۷۳



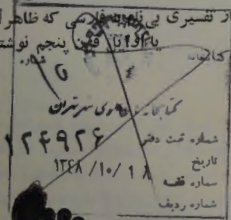
۲۸
۱۷۲۳
= ۹۲۲

زبان و ادبیات فارسی، ص. ۷۰

تفسیر قرآن پاک

قطعه ای

از تفسیری بی نام و نگارشی که ظاهر آن در اواخر قرن چهارم
با ۵۱۹۴۶ قمری پنجم نوشته شده است



آستارا تپه، آذربایجان

«۵۷»

کتابخانه عمومی شهیدای کهن
شماره ثبت دفتر: ۱۵۰۱
تاریخ: ۱۳۷۸ / ۱۲ / ۲۳
شماره ردیف: ۱۲۴۳

و حسن
ز
۲

چاپ عکسی تفسیر قرآن که نخستین کتاب از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران بود که در اوایل سال ۱۳۴۵ به دسترس اهل تحقیق قرار گرفت. پس از نشر آن کتاب نفیس گروه زیادی از دانشمندان و دانشجویان کثافتا کردند که چاپ حروفی منقحی این تفسیر انتشار یابد تا خوانندگانش آسان شود و استفاده از آن برای گروه بیشتری ممکن گردد. در اجابت این کثافتا چاپ حاضر در مسلهٔ وزن و ادبیات فارسی، منشر می شود. مقدمهٔ چاپ عکسی این کتاب را نیز در آغاز این جزوه اختصام کتابی که آن چاپ را در اختیار نهادند بدین وسيله از مشخصات نسخهٔ تفسیر چاپ بخیر یاد

سازمان انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

با مساعدت مالی سازمان برنامه
از این کتاب ۱۰۰۰ نسخه در اردیبهشت ماه ۱۳۴۸ در چاپخانه زر
چاپ شد

تفسیر قرآن

از مفسری مجهول

این کتاب چاپ عکسی از روی نسخه قدیمی ناقصی از يك تفسیر قرآن فارسی است که در کتابخانه دانشگاه لاهور (پاکستان) محفوظ است .

پنجاه ورق از ابتدای نسخه افتاده است و از آخر آن هم معلوم نیست چند (یا چندصد) ورق ساقط شده است. فقط این چهل و شش ورق به دست ما رسیده است .

از خصوصیات خط و سبک تحریر و املاي کلمات می توان حدس زد که متعلق به حدود ۳۵۰ هجری قمری باشد ؛ قدیمتر تواند بود ولیکن جدیدتر گمان نمی رود .

از مقابله ای که با تفسیرهای معروف بعمل آورده اند و آورده ایم همین قدر مسلم شده است که بهیچ يك از آنها که می شناسیم شباهت ندارد، و مؤلف این تفسیر مجهول است.

این نسخه قبل از آنکه به دانشگاه لاهور منتقل گردد متعلق به مرحوم محمودخان شیرانی از محققان دانشمند هندوستان بوده است و پس از وفات او

باصاير کتب او پيدان دانشگاه منتقل شده است. آن مرحوم در ۱۹۳۲ میلادی مقاله‌ای (بلر سله‌ای) به زبان اردو در باب این نسخه خود نوشت که جز انتشارات اورینتل کالج مگزین Oriental College Magazine منتشر شده است^۱، و بنده در این معرفی از آن مقاله استفاده می‌کنم؛ و بجاست که تمام آن مقاله را کسی به فارسی ترجمه و منتشر کند.

این قسمت موجود حاوی تفسیر آیات ۱۵ تا ۶۵ از سوره بقره است.^۲ قطع نسخه را شیرانی ۱۳×۹ نوشته است که ظاهر با اینچ انگلیسی مراد است و بنابر این ۲۳×۳۳ سانتیمتر است و طبعاً در این چایی که ما کرده‌ایم بسیار کوچکتر از اصل شده است.

نویسنده نسخه در نوشتن حروف غالباً برای حروف مخصوص فارسی (پ، چ، ژ، گ) تمیزی قائل شده است که سه‌تای اولی را به سه نقطه، و گاف را گاهی به دو و گاهی به سه نقطه نوشته است، ولی برخی اوقات این تمیز را رعایت نکرده است. ب حرف اضافه را که در پهلوی و پارسی ساسانی پ تلفظ می‌شده است او هم پ به سه نقطه نوشته؛ و در رویه آخر کلمات که به صدای یاه مدی تلفظ می‌شود غالباً دو نقطه، و اگر یاه مجهول باشد بالای آن الف خنجر می‌گذاشته است، و بالای یاه مدی در وسط کلمات هم غالباً الف خنجر می‌گذاشته، تا معلوم شود که باید ی تلفظ شود. ذالهای فارسی را عموماً بی نقطه به صورت دال نوشته؛ انج، ائج، ازیراج، هرج، هرائج، بدانج، بدینج، بجای آنچه و اینچه و ازیراچه (آنکمو اینکمو ازیرا که) و غیرها، بدون های غیر ملفوظ آخر

۱- «قرآن پاک کی ایک قدیم تفسیر» از محمود شیرانی سنه ۱۹۳۲

۲- در نسخه اصلی ورق ۲۰ (ص ۳۹ و ۴۰) نابجا قرار گرفته است. این ورق مربوط به تفسیر آیه ۲۳۳ سوره بقره است و پس از آخرین ورق فعلی بایست بیاید. بند از صفحه ۳۸ باید صفحه ۴۱ خوانده شود.

نوشته شده، اما هرگاه چه تنها باشد آنرا چه یاجی می‌نویسد. نوعی حرف ف که سابقاً صدائی بین ف و و داشته است بهاء سه نقطه نوشته شده (چون در قام (= وام)، افزاید، افگند)؛ و نشان اضافه پس ازهای غیر ملفوظ عموماً بصورت یک نیمه یاه با دو نقطه زیر آن (ی) نوشته شده است.

خصوصیات رسم الخطی و نحوی و صرفی در این نود و دو صفحه فلولان است که علاقه‌مندان به تحقیق و تتبع آنها را دنبال خواهند کرد. برخی لغات خاص نیز دارد، مثل انگشیره (= انگشتری)، او (= آ یا)، باژوان (= باجگیر)، پاشنا (= پاشنه)، پای‌واه (= عذاب)، خستون (= خستو، مقر)، دیوال (= دیوار)، راستخیز (= رستخیز)، سخون (= سخن)، سون (= سوی)، شکروف (= زیان‌زده)، شنگل (= بال ۲)، فرغول کار (= فراموش کار)، فرویش کار (= غافل)، فریابندن (= فریبندن)، گواژه (= حرص)، یویان (= امیدوار)، یوبه‌گاه (= امیدگاه)، که بعضی از آنها در متون قدیم دیگر نیز آمده است و برخی منحصر به این تفسیر است.

از این خصوصیات و نظایر آنها چیزی راجع به زمان کتابت نسخه و زمان و محل تألیف کتاب می‌توان حدس زد. کتابت چنانکه گفته شده احتمال قوی قبل از ۳۵۰ هجری است؛ البته با ملاحظه و امتحان کاغذ شاید این تخمین تغییر کند، و اگر معلوم شود که نسخه جدیدتر از اینست معتقد باید شد که شیوه کتابت نسخه قدیم‌تری را عیناً تقلید کرده است. تألیف کتاب هم عصر با کتب اوایل قرن پنجم هجری و محل تألیف آن شاید مشرق فلات ایران از خراسان تا غزنین بوده باشد.

مؤلف چندباری اشاره به استاد خود به لفظ خواجه امام می‌کند، ولی نام او را نمی‌گوید؛ و از قول آن خواجه امام روایتی از قاضی بو عاصم (ص

۴۵) می‌کنند^۱، و این هم معین نمی‌شود کی و که بوده است؟ و يك بار هم می‌گویند از خواجه ابوجعفر مفسر شنیدیم (همان صفحه)، ولی او رانیز نمی‌شناسیم.

امیدواریم که پس از انتشار این مجلد کسانی که آنرا می‌خوانند وسیله‌ای برای تحقیق این مسائل بدست آورند.

دی ماه ۱۳۳۴

مجتبی مینوی

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ

وَلَقَدْ عَرَفْتُمْ خَيْرَ قَوْمٍ الَّذِينَ اعْتَدُوا فِي السَّبْتِ فَجَاوَزُوا عَنْ حُدُودِ اللَّهِ
فَعَالَىٰ بَاخًا لِّلْجِنَانِ يَوْمَ السَّبْتِ وَهُمْ قَوْمٌ كَانُوا فِي زَمَنِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
عَلَى سَطَرٍ بِحُجْرَةِ الطَّبْرِيقِ فَتَبَوُّوا^۲ عَنْ أَخْدِ الْجِنَانِ يَوْمَ السَّبْتِ فَخَلَقَهَا
وَاسْتَجَلُّوا بِأَعْيُنِهَا فَمَنْحَبِهِمُ اللَّهُ فَعَالَى فَقُلْنَا لَهُمْ كُفُّوا هِرْدَةً خَلَسْتُمْ^(۶۱)
صَلِّغِرِينَ ذُلِيلِينَ .

و قصه‌ی آن چنان بود که قومی بودند اندر شارستان ایله ، اندر ایام
داود علیه السلام . و این ایله جایست برکناره‌ی دریای طبریه ، و اندران
دریا ماهی بوده است که آنرا زاهد خواندندی و روز شنبه از هر جایی از
دریاها ماهیان به زیارت وی آمدندی چنانکه روی آب از ماهی پوشیده گشتی.
ایزد تعالی به داود علیه السلام وحی کرد که قوم خود را بگوی تا
روز شنبه ماهی نگیرند ، و گرفتن آن حلال ندارند . و ایشان يك چندی
برین جمله فرمان نگاه می‌داشتند . پس مردی چند ازین ناپاکان بی‌باکان ،
شیطان مریشان را بران داشت که روز آدینه حوضها ساختند و ز دریا آب‌رو
بدین حوضها راه دادند . چون روز شنبه بودی ماهی بسیار پیامدی بر اثر

آب، اندرین حوضهاگرد آمدندی، و ایشان بشدندی و بند آب را بیستندی تا ماهی اندران حوضها بماندی و باز نتوانستی گشت. چون روز يك شنبه بودی برفتندی و آن ماهیان را بگرفتندی و گفتندی ما روز يك شنبه می گیریم نه روز شنبه.

مردمان آن شهر بر سه قسمت شدند: يك گروه با ایشان یار شدند به گرفتن ماهی و گفتند راست گویند این روز يك شنبه گرفته می شود نه روز شنبه. و يك گروه با ایشان بدین موافقت نکردند و با ایشان نساختند و گرفتن ماهی روانداشتند. و يك گروه خاموش بودند و با این ماهی گیران بساختند. مهمان ایشان می شدند.^۱

و این مردمان که ماهی نگرفتند و به گرفتن رضا ندادند، به میان شهر دیوالی بر کشیدند و از ایشان جدا شدند.

پس همی شبی از شبها ایزد تعالی آن قوم را که ماهی گرفته بودند کیان گردانید، و چون روز شد این مردمان [۱] مصلح در شارستان خود بگشادند و بیرون آمدند و آن در شارستان دیگر گشاده نشد. عجب داشتند و چون روز بلند برآمد، از سوی دیوال، کسی را بر فرستادند تا به بامهای ایشان فروشد. یافتند مریشان را همه کیان گشته. خروش برداشتند و درهای شارستان بگشادند و اندر آمدند. یافتند اندر خانها، ده گان و پنج گان و کم و بیش مرد و زن کپی گشته. پرسیدندی ایشان را که فلان توی و فلان کدامست؟ سر می جنبانیدندی و به زبان سخون نتوانستندی گفت. این همه سه روز بزیستند و از پس آن هلاک شدند. و آنکه نگرفته بودند ماهی، همه برستند.

۱- حاشیه: و با ایشان خاست نسه می داشتند.

اندرین سه دیگر گروه که با ایشان نان خوردند و مدهانت کرده بودند و ایشان را ازان فعل بد باز نداشته بودند، علما اختلاف کردند. گروهی گویند که ایشان برستند و گروهی گویند که ایشان نیز کپی گشتند. ابن عباس رحمه الله علیه گوید: کاشکی^۱ بدانمی که با آن سوم گروه چه کردند. و ز علما کسی گفته است - يٰۤاَيُّهَا مَنِ اَكَلَتْ يَمَآ اَوْخَمَهَا - ای چه ناگوارنده خورشی بوده است.

اینست قصه، و اینست که خداوند تعالی گفت: فَقُلْنَا لِيْهِمْ كَوْفُوًا عَرْدَةً خَاسِئِينَ اَيَّ صِرْتَانَهُمْ جَعَلِمَا ذَلِيْلِينَ مَبْعَدَيْنِ عَنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ تَعَالٰی کَيَّانَ گردانیدیم ایشان را ذلیل و نژند و خوار، و دور از رحمت ما فَعَجَلْنَاهَا فِتْرًا لِّمَا جِئْنٰ بِبَدِيْهَا وَمَا خَلَقَهَا

فَعَجَلْنَاهَا: قِيلَ لَكَ لَمَسَخْهُ وَ هَبْ لَكَ الْغُرَيْبَةَ گفت آن فعل که با ایشان کردیم و آن شارستان را و اهل آن شارستان را فِتْرًا لِّمَا جِئْنٰ بِبَدِيْهَا عِبْرَةً وَ عَقُوْبَةً آن را نمونه ای گردانیدیم ایشان را و شارستان ایشان را. و معنی نکال عقوبتی بود باز دارند. معنی آن باشد که چون به گناهی کسی را عقوبتی رسانند هر که آن ببیند یا بشنود، باز باشد ازان فعل، که آن چنان عقوبت واجب آید.

لِّمَا جِئْنٰ بِبَدِيْهَا وَمَا خَلَقَهَا مِنْ اَلْفَرَى آن شارستانهایی که در پیش آن بود و آن شارستانهایی که در پس آن شهر بود بدین مسخ کردن ایشان عبرتی بود مرین همه را.

و گروهی گویند آن مسخ عقوبت آن گناهان بود که ایشان کرده [۲] بودند پیش از گرفتن ماهی و پس از گرفتن ماهی وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِيْنَ (۶۲)

وَجَاءَ قَوْمَهُمْ لَيْلُومُنِينَ كَفَتَ آنچه با ایشان کردیم اندران پند است مرمومان را، تا بدانند که با خداوند تعالی دلیری نباید کرد و فرمان ونهی ویرا خرد نباید داشت و إِذْ هَلَّ مُوسَى لِقَوْمِهِ وَأَذْكَرَ بَيْنَ هَالِ مُوسَى لِقَوْمِهِ یعنی اسرائیل. گفت یادکن که موسی علیه السلام مرگروه خود را چه گفت إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُذِخُوا بَيْتَ اللَّهِ كَفَتَ خداوند تعالی مر شما را فرموده است تا گاوی بسمل کنید. هَاتُوا أَقْتَحِلْنَا هُزُوءًا اُتْسِئْتُمْ نَا یا موسی. گفتند: یا موسی بر ما فسوس می کنی؟

و قصه ۱ آن چنان بود که ایزد تعالی به موسی وحی کرده بود و گفته، که هر جا که کشته‌ای یابید و ندانید که، که کشته است قیاس گیرید تا به کدام ده و محلت نزدیک ترست. پس ازان ده و محلت پنجاه پیر را بگیرید و گاوی یک ساله را با خود ببرید به وادی که آنرا وادی قنرون گویند. آن گاو را آنجا بسمل کنند. پس این پنجاه پیر دست بران نهند و به خدای عزوجل سوگند گویند که ما این مرد را نکشیم و کشته‌ای او را نشناسیم. چون این سوگند پخورده باشند از قصاص بپروند. اما ایشان را بگیرند و خون بها بستانند.

شریعت موسی علیه السلام برین جمله بود.

چون روزگاری برین برآمد، مردی بود اندر بنی اسرائیل، او را عاملی گفتندی و مالی بسیار بود مرورا، و دو عمزاده بود مرورا. هر دو بهم جای بسگایند تا مرورا بکشند، بر آنچه تا مال وی به میراث برگیرند.

واز عزم کرده روایت آرند که او گوید که بنی اسرائیل را یکی مسجد بود. آنرا دوازده در بود از آنچه ایشان دوازده سبط بودند هر سبطی را دری بود.

۱- اصل: انهم انا ۲- اصل: و قصه و آن

این مرد چون عامل را بکشت بر دری از درهای آن مسجد برد و بیفگند. چون روز شد مردمان آن ره را بگرفتند و بریشان به خون دعوی کردند. ایشان به نزد موسی آمدند. گفتند: یا موسی ما این دیت بدهیم [۳] و سوگند بخوریم، اما این زشت نامی باشد که بر ما نشیند. دعا کن خداوند خود را تعالی تا به ما باز نماید که او را که کشته است.

آنکه موسی علیه السلام ایشان را فرمود به فرمان خدای عزوجل تا گاوی را بگیرند و بسمل کنند و اندامی از آن او بر کشته نهند تا ایزد تعالی او را به سخون آورد و بگوید که او را که کشته است. گفت: این گاو بیافتد به نزدیک کسی، و آن به قیمت روز از وی بخواستند. او می گفت به ده دینار کم ندم. شگفت آمد ایشانرا از وی. گفتند: گاوی را ده دینار! باز آمدند به نزد موسی، و گفتند که گاو به ده دینار می کم ندهد، موسی گفت: حق اوست اگر فروشد. باز گشتند ۲. باز گفتند بیست دینار بدهیم. گفت: پنجاه دینار کم ندم. بساز آمدند به نزد موسی، و موسی همان جواب داد. باز گشتند به خداوند گاو. گفتند: پنجاه دینار بدهیم. گفت: صد دینار کم ندم. باز همچنین، باز می آمدند و باز می رفتند تا بدانجا رسید، گفت: تا پوست او پر زر ندهید بندهم. چاره ندیدند و پوست او پر زر بدادند و بخزیدند. ازین جهت اندر خبر آمده است عن رسول الله صلی الله علیه وسلم أَنَّهُ بَنَى إِسْرَائِيلَ لَمَّا شَدُّوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ فَقَدَّاهُ عَلَيْهِمْ ۳.

۱- حاشیه: آنجا بیفگند تا بدیشان نزدیک تر شد.

۲- حاشیه: و گفتند ده دینار بدهیم. خداوند گاو گفت: گاو به بیست دینار کم ندم. باز آمدند به نزد موسی. گفت حق اوست بدانچه خواهد، فروشد.

۳- حاشیه: گفت بنی اسرائیل بر خویشان سختی گرفتند ایزد تعالی بریشان سختی نهاد. عبارت عربی ظاهر آ چنین است: لما شددوا علی انفسهم شداد علیهم.

و بعضی گویند این تشدید و خود نهادن آن بود که چون موسی علیه السلام ایشان را گفت : گاوی بکشید . اگر ایشان برفتندی و گاوی بکشندی ، مراد ایشان خود بحاصل آمدی . اما بر خود دشوار گرفتندی . اول گفتند أَفَتَجِدُنَا هَرُوةً بِمُوسَىٰ تَوْ رِ بِمَا فُوسِىٰ مِى كُنِى ؟ قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَمْتَجِدُ بِاللَّهِ قَمَالِى أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ أِى مِنَ الْمَسْتَهْزِئِينَ موسی گفت علیه السلام برگشت باد ، و آن روز مبدا ، که من از جمله جاهلان باشم که بر مومنان افسوس کنم ، که هر که بر مومنان افسوس کند او از جمله جاهلان باشد قَالُوا أَأَدْعُ لَنَا رَبَّكَ سَلِّ لِحَبْلِنَا خَالِكَ . آن وقت گفتند : یا موسی بپرس از بهر ما مر خداوند خود را تعالی يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِىَ تَا پَدِيدِ کند ما را که چه گاو است این ؟ خردست یا بزرگ ؟ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ قَالَ مُوسَىٰ إِذْ رَجَىٰ يَقُولُ گفت موسی علیه السلام خداوند من چنین گفت إِنَّهَا بَقَرَةٌ أَصْبَرَتْ وَلَا تَعْرِىٰ أَيْنَ كَاوِىَسْتِ نه پیر پیر است و نه جوان جوان عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ وَسَدَّ بَيْنَ الصَّغِيرِ وَالْبَكْبَرِ میانه گاوی است . گفت اگر ایشان بدین صفت گاوی بخريدندى مراد ایشان بدان حاصل آمدی و لکن بر خود دشوار گرفتندی و باز پرسیدند موسی را علیه السلام فَأَقْعُولُوا مَا قَوْمُ رَوْدَ (۶۳) إِقْتَصِرُوا يَمَّا أَمْرُهُمْ وَلَقَالُوا . گفت فرمان بجای آرید بدانچنان فرموده شد و پس ازین مپرسید از چگونگی گاو . بى فرمانی کردند و باز به سوال معاودت کردند قَالُوا أَأَدْعُ لِنَارِكَ يَمِينٌ لِنَامَا لَوْهَا أَىٰ آئِ لَوْنُ لَوْنِ الْبَقَرَةِ . گفتند بخوان از بهر ما خداوند خود را ، تا پیدا کند ما را ، که این گاو بر چه رنگ است ؟ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءٌ گفت موسی که خداوند تعالی

۱- اصل : المستهزين

۲- ايزد تملی بریشان دشوار گردانده.

چنین گفت که آن گاوی است که همه [ی] پوست او زرد است فَصَاحَ لَوْهَا زَرْدِ زَرْدِ تَا شَنَّكَلَهَا و سَرُونَش نیز زرد است قَسْرَ النَّظَرِينَ (۶۴) تَعْجِبُ النَّظَرِينَ إِلَيْهَا چنانکه شادمانه گردانم در نگرندگان را که دروی نگرند ، و به شگفت آورد ایشان را .

معنی این سخون آنست که آن گاو به زردی چنان باشد که هر که دروی نگرند به شگفتی بماند و دلش شادمانه گردد . چنانکه در خبر آمده است از پیغامبر صلی الله علیه و سلم که بر شما بسادا که نعلین از پوست گاو زرد دارید دل شادمانه گردد و دور باشید ازین نعلینها که از پوست گاو سیاه کنند که آن مرد را غم افزاید قَالُوا أَأَدْعُ لَنَا رَبَّكَ سَلِّ لِحَبْلِنَا رَبَّكَ خَالِكَ بار دیگر معاودت کردند و گفتند از بهر ما یکی بخوان مر خداوند خود را يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِىَ أَعْمَلُهُ هِىَ أَوْ غَيْرَ عَامِلَةٍ تا پدید کند که این گاو چه گاو است ؟ کار کن یا کار ناکن ؟ إِنَّ الْبَقَرَ قَسَابَةٌ عَلَيْنَا إِشْتَبَهَتْ عَلَيْنَا صِفَةَ الْبَقَرَةِ . کی صفت این گاو پوشیده گشت بر ما ، می در نیایم وَأَمَّا إِنَّمَا اللَّهُ لَمْ يَتَمَوَّنْ (۶۵) إِلَى قَالِى عَامِلٍ وَقَالَ إِلَى صِفَةِ الْبَقَرَةِ گفتند اگر خدای عزوجل بخواند ما راه بریم بسوی کشندهی این کشته ، و باز یایم نشان این گاو . و در تفسیر آورده اند که اگر ایشان این انشاء الله نگفتندی هرگز این گاو را در نیافتندی [۵] قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ قَالَ مُوسَىٰ إِنَّ رَبِّى قَمَالِى يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا تَدْعُ لِكُفْرِ الْأَرْضِ أَى لِسَ جَعْدَلِرَ ذَلَّتْهَا إِحْمَارَةَ الْأَرْضِ وَلَا تَقْبَلِ الْأَعْرُثَ مَسْلَمَةً لَّأَتِيَهَا فَيْهَا وَلَا تَسْتَقِى عَلَيْنَا بِالْوَاهِى . گفت آن گاویست که هنوزش بکار اندر نیفتده اند و کار کوفته نگشته است

۱- ظ : اشتبهت ۲- اصل : صفت

به کشت کردن و به دلو آب گردانیدن مَسْلَمَةً زَوْجَتِهِ فِيمَا لَا تَعْيَبُ عَقِبَهَا
گفت گاوای باشد سلامت، که درو عیبی نباشد و نیز گویند گاوای است
یک رنگه، که بر همه اندام وی، هیچ جای رنگی دیگر نیست، جز از يك
رنگه زردی هَالُوْا اَلَّذِيْنَ جَنَّتْ بِاَلْحَقِّ هَالُوْا اَلَّذِيْنَ جَنَّتْ بِصِفَةِ الْحَقِّ گفتند اکنون
نشانی راستی دادی تو مارا. بشدند، بهجستند، یافتند این گاو برین نشان،
به نزد جوانی نیکوکار بجای مادر خویش، و بخربند آن گاو از وی به
پوست او پر زر، چنانکه صفت در قصه گفته آید آن شأله.
یکی قصه گفتیم که حال آن جوان که گاو از وی خریدند چگونه
بود. اما به روایتی دیگر آنست.

قصه آن چنان بود که مردی از بنی اسرائیل مُرده شد. از وی فرزندی
ماند و زنی و این فرزند مصلح آمد و پارسا و بجای مادر نیکوکار.
و اندر بنی اسرائیل چنان عادت بودی که کسی را کم دختر بزنی
داوندی تا به نزد او از سه چیز یکی نبودی، یا حرفتی دانستی، یا ضیعتی
داشتی، یا دست مایه ای بودی اورا.

چون این جوان به جایگاه مردان رسید رغبت افتاد ویرا به تزویج،
مادرش گفت: یا فرزند دست مایه نداری و ضیعتی نداری، و حرفتی ندانی
کم رغبت کنند مردمان به دادن دختر مر ترا. اما پدرت را گوساله ای بود،
به خردگی آترا اندر کوهی برده است به امانت به خداوند ابرهیم واسحق
سپرده است. برو، آنجا شو به پایان کوه، دعا کن، بگویی يَا اِنَّهٗ
اِبْرٰهِيْمَ وَ اِسْحٰقُ امانت پدرم به من باز ده. اگر ایزد تعالی آن گوساله
به تو باز رساند تا بروی نشینی و کس را برو نشانی و بی فرمان من آترا
بر کس نفروشی.

این جوان مرد رفت، به پایان کوه شد، و خداوند را تعالی بخواند،
آن گاورا دید که از سر کوه فرود آمدن گرفت و به نزد این جوان آمد
و بیستاد و این جوان دست در گردن وی آورد و او را خوش خوشك همی
آورد.

ابلیس لعنه الله خواست [ع] که مرو را از راه ببرد. آمد و خویشن
را به مانند شبانی بر ساخت، و به میان راه، خویشن بیفگند و نالیدن
گرفت و خویشن را اندر خاک می غلطانید و این جوان پارسا آنجا رسید.
بر سر او بیستاد. گفت: یا عبدالله چه بوده است مر ترا؟ ابلیس جوان را
گفت: من یکی مرد شبانم چهار پایان مردمان دارم اندرین کوه به امانت،
به سوی خانه رفتم که ناتو شه ای آدم به میان راه درد شکم بگرفت، اینجا
افتاده ام و ترسم که آن امانت مردمان ضایع شود. اگر بینی حسبتی کنی،
و مرا برین گاو خود برنشانی تا به نزد رَمَه رسم. این جوان گفت: مادرم
نفرموده است. ابلیس جواب داد که مادر چه خبر دارد مرو آنجا، تا من ترا
دو گاو قوی بدهم. جوامرد جواب داد: گاو مردمان مرا چگونه دهی؟ و من
بهستدن گاو مردمان استحلل نکنم. ابلیس گفت: مرا اندران چهار پایان
خود هست نیز، وهم ازین گونه میان ایشان سخون رفت تا جوان چنین گفت
که من بی فرمان مادر کاری نکنم، اگر ترا غم امانت مسلمانانست و
خداوند تعالی از نیت تو بداند ترا آنجا رساند و اگر تو دیوی لعنت ابر تو
باد. ابلیس چون بشنید خویشن از پیش وی نا پدید کرد و برقت، خویشن
را یکی عقابی ساخت و اندر هوا برآمد و آنجا پرواز داد، و این گاو را
بر ربود از پیش جوان، در هوا ببرد. جوامرد بخروشید، بخواند
خداوند را تعالی یا اله ابرهیم واسحق اُرده اِنِّیْ اَمْلَیْتُ کَیْفَ یَا اِنَّهٗ اِبْرٰهِيْمَ

به کشت کردن و به دلو آب گردانیدن مُسَلَّمَةً تَوَیَّعَ لَهَا لِأَعِیْبَ عَلَیْهَا
گفت گاوی باشد سلامت، که درو عیبی نباشد و نیز گویند گاوی است
یک رنگ، که بر همه اندام وی، هیچ جای رنگی دیگر نیست، جز از یک
رنگ زردی هَانُوا الْاَنْ جُنَّتْ بِاَلْحَقِّ هَالُوا الْاَنْ جُنَّتْ بِصِفَةِ الْحَقِّ گفتند اکنون
نشانی راستی دادی تو ما را. بشدند، بجستند، یافتند این گاو برین نشان،
به نزد جوانی نیکوکار بجای مادر خویش، و بخردند آن گاو از وی به
پوست او پر زر، چنانکه صفت در قصه گفته آید ان شاء الله.
یکی قصه گفتیم که حال آن جوان که گاو از وی خریدند چگونگی
بود. اما به روایتی دیگر آنست.

قصه آن جوان بود که مردی از بنی اسرائیل مرده شد. از وی فرزندی
ماند و زنی و این فرزند مصلح آمد و پارسا و بجای مادر نیکوکار.
واندر بنی اسرائیل چنان عادت بودی که کسی را کم دختر بزنی
دادندی تا به نزد او از سه چیز یکی نبودی، یا حرفتی دانستی، یا ضمیمی
داشتی، یا دست مایه‌ای بودی اورا.

چون این جوان به جایگاه مردان رسید رغبت افتاد ویرا به تزویج،
مادرش گفت: یا فرزند دست مایه نداری وضعیتی نداری، و حرفتی ندانی
کم رغبت کنند مردمان به دادن دختر مر ترا. اما پدرت را گوساله‌ای بود،
به خردگی آنرا اندر کوهی برده است به امانت به خداوند ابرهیم واسحق
سپرده است. برو، آنجا شو به پایان کوه، دعا کن، بگویی يَا اِلَهَ
اِبْرَاهِیمَ وَ اِسْحَاقَ امانت پدرم به من باز ده. اگر ایزد تعالی آن گوساله
به تو باز رساند تا بروی نشینی و کس را برو نشانی و بی فرمان من آنرا
بر کس نفروشی.

این جوان مرد رفت، به پایان کوه شد، و خداوند را تعالی بخواند،
آن گاورا دید که از سر کوه فرود آمدن گرفت و به نزد این جوان آمد
و بیستاد و این جوان دست در گردن وی آورد و اورا خوش خوشك همی
آورد.

ابلیس لعنه الله خواست [ع] که مرو را از راه ببرد. آمد و خویشتن
را به مانند شبانی بر ساخت، و به میان راه، خویشتن بیفتند و تالیدن
گرفت و خویشتن را اندر خاک می غلطانید و این جوان پارسا آنجا رسید.
بر سر او بیستاد. گفت: یا عبدالله چه بوده است مر ترا؟ ابلیس جوان را
گفت: من یکی مرد شبانم چهار پایان مردمان دارم اندرین کوه به امانت،
به سوی خانه رفتم که تا توشه‌ای آرم به میان راه درد شکم بگرفت، اینجا
افتاده‌ام و ترسم که آن امانت مردمان ضایع شود. اگر بینی حسبی کنی،
و مرا برین گاو خود بر نشانی تا به نزد رَمَه رسم. این جوان گفت: مادرم
نفرموده است. ابلیس جواب داد که مادر چه خبر دارد مرو آنجا، تا من ترا
دو گاو قوی بدهم. جوامرد جواب داد: گاو مردمان مرا چگونه دهی؟ و من
به ستدن گاو مردمان استحلال نکم. ابلیس گفت: مرا اندران چهار پایان
خود هست نیز، و هم ازین گونه میان ایشان سخون رفت تا جوان چنین گفت
که من بی فرمان مادر کاری نکنم، اگر ترا غم امانت مسلمانانست و
خداوند تعالی از نیت تو بداند ترا آنجا رساند و اگر تو دیوی لعنت‌بر تو
باد. ابلیس چون بشنید خویشتن از پیش وی تا بدید کرد و رفت، خویشتن
را یکی عقابی ساخت و اندر هوا برآمد و آنجا پرواز داد، و این گاو را
بر ربود از پیش جوان، در هوا ببرد. جوامرد بخروشید، بخواند
خداوند را تعالی یا االه ابرهیم واسحق اَرَدْتُ اِلَیَّ اَمَافَتِیْ گفت يَا اِلَهَ اِبْرَاهِیمَ

وَأَسْقَى وَيَعْقُوبَ أَنْ غَاوٍ رَا به من باز رسان. این روایت بوصول بود. اما اندر روایت وهب بن منبه و حسن بصری از بوهریره رحمه الله علیهم روایت کنند از پیغامبر صلی الله علیه و سلم که او گفت: اندر بنی اسرائیل جوانی بود بجای مادر خویش نیکوکار، و شب را سه قسمت کردی در يك قسمت بخفتی و يك قسمت نماز کردی و اندر يك قسمت بر ببالین مادر بنشستی، و مرو را تلقین کردی به تسبیح و تهلیل و تکبیر. گفتی ای مادر اگر از قیام شب ضعیف گشته ای تسبیح و تهلیل می کن، و چون روز شدی پشت واره ای هیزم آوردی، و آن را بفروختی بهای آن سه قسمت کردی سیکی به درویشان دادی و سیکی خود خوردی و سیکی به مادر [۷] دادی. و مادر وی بعضی از آن بخوردی و بعضی صدقه دادی. چون روزگار [ی] برآمد این مادر مرو را گفت: یا فرزند، من از پدر تو گاوی میراث یافته ام، نشانی برگردن وی نهاده ام و او را به خدای عز و جل سپردم و به صحرا بیسرون راندم و رنگه آن گاو زردست، گاوی سخت زرد، چنانکه گویی از رنگه موی وی آفتاب می برخشیدی، بی عیب گاوی. به بیابان اندر رو، بخوان خدای ابرهیم و اسحق را چون خداوند تعالی آن گاو به تو باز دهد دست اندر گردن وی اندر آر و آنرا به نزد من آر. این جوان از پیش مادر برقت. دو شب و دو روز می رفت چون روز سدیگر بود، بدید این گاو را بدین نشان، اندر چرا گاهی، بخواند خدای را عز و جل و گفت: يَا اِقَّةَ اِبْرَهیمَ وَاِسْحَاقَ وَاَعْقُوبَ اَنْ گاو را به من رسان. به امر خدای عز و جل آن گاو بیامد پیش آن جوان بیستاد. خدای عز و جل این گاو را به سخون آورد و گفت: ای جوامرد نیکوکار بجای مادر، بر نشین بر من تا مانده نشوی.

جوان گفت: مادرم نغموده است. گاو به سخون آمد، گفت: اگر چنانست که تو بر من نشستی هرگز نیز مرا ندیدی، اکنون که امر مادر نگاه داشتی رو که اگر تو این کوهها را فرمان دهی که از جای برخیزند همه از جای برخیزند، به برکت آن فرمانی کی تو مادر خود را داشتی. رفتند هر دو، تا ابلیس لعنه الله اندر راه پیش آمد چنانکه یاد کردیم.

بقیت قصه ی کلی: ایزد تعالی فرشته ای را بفرستاد تا ابلیس را هزیمت کرد و آن گاو از وی بستد و به جوان باز آورد و اندر روایت وهب و حسن بصری که از بوهریره روایت کردند گفت ابلیس خویشتن به مانند مرغی ساخت و اندر روی گاو اندر آمد و آن گاو از پیش وی برمید. جوان خداوند را تعالی بخواند. گاو به نزد وی باز آمد و گفت آن مرغ نبود چه آن ابلیس بود، مرا از پیش تو بر ربود. خداوند تعالی فرشته ای را بفرستاد تا مرا از دست وی بستد و به تو باز آورد به حرمت آن طاعتی که تو مادر خود را داشتی و می داری. پس آمد این جوان با آن گاو به نزد مادر، مادرش گفت: رو ای پسر این گاو را ببر و به سه دینار بفروش و رضای من اندران شرط کن. این جوان به بازار شد ایزد تعالی فرشته ای را به مانند آدمی به نزد وی فرستاد و گفت: ای جوان این گاو به چند فروشی؟ گفت: به سه دینار و شرط رضای مادرم. [۸] فرشته گفت: شش دینار بستان بی رضای مادر. گفت: اگر هم سنگه او زرد می بی رضای مادر نفروشم. جوان به مادر باز آمد. مادر گفت: رو شش دینار بفروش بر شرط رضای من. جوان باز آمد به بازار. فرشته گفت: دوازده دینار بستان بی رضای مادر. جوان به مادر بازگشت و ز وی دستوری خواست مادر گفت: یا پسر پندارم که آن فرشته ای است می ترا بیازماید، که تو حق مادر چگونگی نگاه داری.

را و [۹] کشتند یوشع بن نون از ران اوی پاری گوشت را ببرید و بران کشته نهاد و آواز داد که خبرده ما را که مر ترا که کشته است . کلی گفت از استخوان دنب اوی بر کشته نهادند و بعضی گفتند يك پاره گوشت که در میان دو کتف او باشد بر کشته نهاندند . کشته زنده شد به امر خدای عز و جل ، و سخون آمد و گفت مرا ابن عمم گشت تا مال من به میراث بر گیرد ، این بگفت و باز بیفتاد وز پس از آن نیز هیچ سخون نگفت . ایزد تعالی به موسی علیه السلام وحی کرد که این کشته را پکش ، و مرو را از آن میراث او هیچ مده ، از آن گاه باز تا قیامت سنت گشت که هیچ کشته از کشتهی خود میراث نیابد . این آنست که خداوند تعالی گفت قوله تعالی وَأَلَّهُ مَخْرَجٌ مَا كُنْتُمْ تَقْتُمُونَ (۶۷) گفت خدای عز و جل پدید آورنده است و آشکارا کننده، ای که پیدا آرد و آشکارا کند آنچه شما پنهان کرده اید ای که پنهان کشتید مر عامل را فَقُلْنَا أَتَرَبَوْهُ بَعْضُهَا كُنْتُمْ بر زبان موسی علیه السلام مر شمارا که مر آن کشته را به يك اندام گاو یزید ای که اندامی از اندام این گاو بران کشته نهید ، گفتیم اختلاف مفسران اندر اندام گاو كَذَلِكَ يَخْبِي اللَّهُ أَمْوَالِي وَرَبِّعَهُمْ أَيَّاهِ تَعْلَمَ قَعِيلُونَ (۶۸) گفت هم چنان که ایزد تعالی مرین کشته را - عامل را - پس از کشتن زنده گردانید هم چنین زنده گرداند مر مردگان را به روز راست خیز .

کلی گفت در بنی اسرائیل کسها بودند که ایشان مر بعت را منکر بودند ایزد تعالی به زنده کردن عامل پدیشان نمود که او مرده زنده تواند کرد . چنانکه خداوند تعالی گفت تَعْلَمَ قَعِيلُونَ تا شما اندر یابید و بدانید

۱ - حاشیه ۱ ، و بنی گفتند زبان گاو بر کشته نهادند ۲ - حاشیه ۲ ، و بریکم آیات به شما نمود نشانی آن که مرده زنده تواند کرد .

باز گرد و مران فرشته را بگوی که چه فرمایی ، تا این گاو را به چند فروشم . جوان به نزد فرشته باز آمد و زوی پرسید . فرشته گفت : بدان که مرا خدای عز و جل فرستاده است تا بنگرم که مادر خود را چون مطیع باشی . باز گرد و به نزد مادر شو او را از من سلام کن و بگوی که این گاو ترا موسی بن عمران علیه السلام خریداری خواهد کرد ، مغروش تا پوست او را پر زرب به تو ندمد و قصه تا به آخر . فَلَبَّيْهُمُهَا بِسَمَل کردند آن را وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ (۶۶) بخريدند آنرا به پوست او پر زرب ، و در اول نخواستند که آن گاو را بخريدند از گرانی بهای آن ، و دیگر از بسیار اختلاف آمد و شد که اندران کردند نخواستند که آن بخريدند وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأَكُمُ فِيهَا اهل معانی گفته اند این آیت اندر نبشتن و خواندن پس از آن آیت پیشین است اما اندر معنی پیش از آن باید که باشد ازیرا که نخست کشتن بوده است ، پس خریدن گاو و بسمل کردن . اما ایزد تعالی این پیشتر یاد کرد و آنرا پستر ، و خواست او راست جل جلاله .

اما قصه کشتن ، کلی گوید : اندر بنی اسرائیل مردی بود توانگر و او را عامل گفتندی . دو عم زاده بود مرو را درویش ، و او مال بسیار داشت و به روایت وهب گفت یکی عم زاده بود مرو را درویش ، و او مال بسیار داشت و جز وی مرو را میراث خواری نبود ، شبی مرو را بکشت و او را به جایی برد و میان قومی بیفگند و روز دیگر دست به گریستن برد و مردمان آن محلت را بگرفت که عم زادهی مرا شما کشتید برایشان خصومت خون کرد . ایشان آمدند به نزد موسی علیه السلام ، و گفتند که از ایزد تعالی در خواه تا ما را پدید کند که کشتهی این کیست . ایزد تعالی بفرمود مر ایشان را به کشتن گاوی بران صفت که یاد کردیم . پس آوردند این گاو

و بی گمان گردید که خداوند تعالی توانایی آن دارد که مرده زنده کند
ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ گفت از پس آن که ایزد تعالی مر عامیل
 را زنده گردانید و نشان قدرت خود به شما نمود دل‌های شما سیاه و سخت گشت
 و خشک گشت که اندر آنجا بیم و امید و نور یقین نماند فَبَیْ كَالْجِبَارِ
 گفت دل‌های شما به سختی و بی آبی چنان چون سنگ‌های خساره
 گشته است . و با منصور ما تیریدی رحمه الله گوید فایده اندران
 که به سنگ مانند [۱۰] کردند به روی و نه به آهن ازیرا که
 روی و آهن هم به آتش نرم گردد اما سنگ در آتش پاره پاره شود اما
 نرم نگردد أَوْ أَشَدَّ قُوَّةً گفت دل‌های شما چون سنگ‌هاست به سختی، نی،
 چه از سنگ‌ها سخت‌تر و بی آب‌تر و آنگاه فایده‌های سنگ پدید کرد تا اندر
 زیر آن عیب دل‌های ایشان پدید آورد گفت وَإِنْ مِنْ آلِ الْجِبَارِ لَمَّا یَسْتَفْجِرُ
مِنْهُ الْإِنْسَارُ گفت از سنگ‌ها سنگ است که از وی چشمه‌ی آب گشاید
 چنانکه جوینا از وی روان گردد وَإِنَّ مِنْهَا لَمَّا یَشْقَى فِیْخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ
 گفت از سنگ‌ها سنگ است که از هم باز شکافد و زان میان چشمه‌ی آب پدید
 آید وَإِنَّ مِنْهَا لَمَّا یَجِیْتُ مِنْ خَبِئَةِ اللَّهِ گفت از سنگ‌ها سنگ است که
 از بالای کوه در لغزد و فرو غلطد و پاره پاره شود از بیم خدای عز و جل
 و دل‌های شما به هیچ‌گونه نرم نمی‌شود وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۶۹)
 گفت نیست خداوند تعالی از کردهای شما بی‌خبر، و گفت که خداوند
 تعالی از کردهای شما فرغ‌ول کار نیست گفت ای که فرویش کار نیست .
أَفَتَعْطَمُونَ أَنْ یَدْمِنُوا لَعَنَ

و چه گمان برید و چه امید دارید و معنی أَفَتَعْطَمُونَ استغفامی بود

به جای انکار، ای که امید مدارید که جهودان به شما بخواهند گروید
وَقَدْ كَانَ فَرِیقٌ مِنْهُمْ یَسْمَعُونَ کَلَامَ اللَّهِ گفت که چه بودند گروهی از قوم
 موسی علیه السلام، و آن هفتاد تن بودند از پیران ایشان که با موسی
 علیه السلام به کوه آمدند و چنانکه شرح کرده شد پیش ازین، بشنیدند
 سخن خداوند تعالی و گروهی از دانشمندان گفته‌اند که آن سخن هم از
 خداوند تعالی شنیدند و گروهی گفتند، نی، چه از موسی علیه السلام شنیدند
 و بعضی گویند سخن خدای عز و جل ای که قرآن از محمد صلی الله
 علیه و سلم شنیدند ثُمَّ یَعْرِفُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ گفت پس آنرا
 برگردانیدند پس از آن که دانسته بودند و دریافته بودند وَهُمْ یَعْلَمُونَ (۷۰)
 و ایشان می‌دانستند که آن سخن خداوند عز و جل، ایشان آنرا بدل
 می‌کنند وَإِذَا نَفُوا [۱۱] أَلْبِیْنِ آمَنُوا هَآلُوا أَمَنَ گفت هر باری که
 ببینند و پیش آیند مرمومان گرویدگان را، چون بوبکر صدیق و عمر خطاب
 و علی بوطالب رضی الله عنهم گویند ما بگرویده‌ایم و مسلمانی پذیرفته‌ایم
 هم چنان که شما گرویده‌اید و پذیرفته‌اید^۲ و این قصه برتر گفته شده است
وَإِذَا عَلَا بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ گفت چون بازگردند این فرومایگان به سوی
 آن دیو مردمان و مهتران خویش قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَیْكُمْ
 گویند این پیش روان مرین پس روان خود را، ای شگفتا شما پیش یاران
 محمد صلی الله علیه و سلم بگفتید آنچه خداوند تعالی اندر تورات شما
 گفته بود که اندر آخر الزمان این پیغامبر می‌پدید خواهد آمد و یا بدان
 حکمی که خداوند تعالی بر شما کرد ای که پدرانان را پوزنه گردانید و

خوگ گردانید.

و قصه این چنان بود که این گروهی از جهودان که کم علم تر بودند و گروهی منافقان با مومنان هم نشینی کردند، و آنچه از دانشمندان خویش شنیده بودند، بعضی با مومنان می گفتندی و زان جمله آن بود که گفتندی که ما را دانشمندان ما خبر داده اند که این پیغامبر بخواهد بود، نشان او اندر تورات یافته ایم و نیز بگفتندی که دانشمندان ما، ما را خبر داده اند که از پیشینگان ما بعضی را خدای عز و جل کبی گردانید اندر زمانه ی داود علیه السلام، و بعضی را خوگ گردانید اندر وقت عیسی علیه السلام.

چون این نادانان به نزد دانا آن خود باز آمدندی آن دانا آن مریشان ملامت کردند و گفتندی أَفَحَدُّوْهُمْ يَمَّا فَتَحَ اللهُ عَلَيْكُمْ أَى شَكُفَتَ كَارَا پیش مسلمانان بگفتید که خداوند تعالی با شما و با برادرانان چه کرده است و مر شما را چه خبر داده است لِيَحْأُجُوكُمْ بِه عِنْدَ رَبِّكُمْ لِيَحْأُ صَوُكُم چه عیند ربکم تا ایشان بدین بر شما به قیامت به خدای تعالی بهانه گیرند و مر شما را بدین برده گردانند و گویند که شما دانستید که این پیغامبر به پیغامبری سزاوار است چرا نگرویدید أَفَلَا تَعْلَمُونَ (۷۱) أَوَلَيْسَ لَكُمْ ذِهْنُ الْإِنْسَانِيَةِ وَلَبَّ الْفَرِيزِيَةِ حَتَّى تَعْلَمُوا أَنَّ هَذَا جَبَّةٌ لَهُمْ عَلَيْكُمْ گفت این مقدار باری هوش ندارید و اندر دلتان این مقدار خرد نیست که بدانید [۱۲] که ایشان را حجت و بهانه باشد و شما اندرین برده شوید أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ (۷۲) يَعْنِي الرُّؤْسَا وَالسَّيْلَا آن الله (یدان الله) ^۲ تعالی يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ يَعْنِي أَسْرَارَهُمْ وَ مَا يُعْلِنُونَ یعنی

۱- اصل : السئلة ۲- چنین است در متن ، ظاهراً (بان الله) زاید می باشد

إِعْلَانَهُمْ گفت و نمی دانند این مهتران جهودان که خدای عز و جل آنگهست و آگاهی دارد به هر چه ایشان اندر پنهان می گویند و می کنند و آنچه نیز آشکارا می گویند و می کنند و مِنْهُمْ آمُونٌ لَا يَعْلَمُونَ الْأَعْدَابُ لَا يَعْرِفُونَ مِنَ التَّوْرَةِ إِلَّا الْآسَانِي إِلَّا الْآسَانِي الْفَرَاةَ فَقَطْ وَ قِيلَ إِلَّا الْآسَانِي لَا يَعْرِفُونَ مِنَ التَّوْرَةِ إِلَّا الْأَبَاطِيلَ الَّتِي يَمَعُونَهَا مِنْ رُؤْسَانِهِمْ گفت ازین جهودان گروهی کم دانانند از توریت چیزی ندانند جز آن خواندن تفسیر و معنی آن ندانند و گروهی گویند، از جهودان گروهی نادانند توریت خود ندانند جز آن بیهدهای ترنفده که از سرپاکان خویش و دانشمندان خویش می شنوند و پندارند که آن علم است یا از آسمان آمده است وَإِنَّهُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ وَمَا يَقُولُونَ ذَلِكَ إِلَّا جَالْتَنَ گفت ایشان آنچه می کنند و می گویند جز به گمانی نمی کنند نه ایشان را اندر آنچه می کنند و یا می گویند یقینی و بی گمانی است فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ أَتْعَابَ مَا يُدْعِيهِمْ أَلْوَيْلٌ شَدَّ الْعَلَابُ وَ قِيلَ وَإِذْ هِيَ بَحْتَمَ وَ قِيلَ جَبَلٌ مِنَ النَّارِ وَ قِيلَ إِنَّمَا كَلَمَةٌ تَسْتَعْمَلُ فِي كُلِّ مَنْ وَقَعَ فِيهِ وَرَطَّةٌ أَوْ هَلَكَةٌ گفت این ویل یکی رودی است از آتش و کوهی از آتش و گویند که این ویل سخونی است که کسی را گویند که اوی اندر هلاکی افتاده باشد معنیش به پاری چنان باشد که وای بریشان الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ أَتْعَابَ يَغْفِرُونَ نَعَمْتُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا يُدْعِيهِمْ قُمْ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ گفت و او ویل مران کسها را که بخوردی کتابها نبینند قُمْ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ پس بیش نادانان خود گفتند که این از نزد خدای عز و جل به سوی موسی آمده است لِيُخَفِّرُوا بِهِ قَمْنَا قَلِيلًا لِيُصِيبُوا أُولَئِكَ عَرَسًا يَمِيرُوا مِنَ الشَّعِيرِ وَ التَّرْفُفِ گفت نابدان سبب [۱۳] خود را چیزی

۱- اصل : وادی (با یا و تنوین دال)

از خورش و بوشش حاصل کنند از "جو" و کرباس. چنانکه در خبر است که از علمای جهودان تنی چند به خانه‌ی کعب اشرف آمدند و منزل کردند و آن کعب جهودی بود از بنی نضیر^۱، مهتر ایشان پرسیدش مریشان را که نشان این مرد یعنی محمد صلی الله علیه و سلم در تورات هیچ یافته‌اید نگفتند: بلی او حقت و نشان او در تورات هست کعب اشرف گفت: وَنَحْنُ بِمَنْ نَصِيبِ شَعْبٍ از خبر بسیار، مرا نیت آن بود تا بجای شما نیکوی کنم اکنون شما مرو را راست گوی داشتید، از خبر من بی نصیب گشتید. در وقت این دانشمندان از گفته‌ی خود پشیمان شدند. گفتند مرو را که شتاب مکن تا ما فردا ویرا ببینیم مگر این خود نه آنست که ما اندر کتاب یافته‌ایم. دیگر روز بیرون آمدند و کتابی بنشستند و صفت پیغامبر را صلی الله علیه و سلم بگردانیدند و پیش کعب آوردند و گفتند این نه آن مردست که ما اندر تورات نعت و نشان او یافته‌ایم. کعب مریشان را لختی "جو" بخشید و گزی چند کرباس. خداوند تعالی گفت فَوَيْلٌ لِّهٖم مِّمَّا كَتَبَتْ اَیْدِیْهِمْ سَهْ وِیْلٌ اِیْضًا مِنْ رِیْشَتِهِمْ مِنْ اَلْبَرۡئَةِ وَ اَلۡهٰدِیۡا كَفَّتْ وَاۤی وِیْلٌ بَرِیۡشَانَ مَرِیۡنَ جَهۡوَدَانَ اِبۡدَانَ سَبَبُ كَذِبِ نَامِ پیغامبر را صلی الله علیه و سلم و نشان او را اندر تورات برگردانیدند و پیش سفگان و نادانان گفتند این پیغامبر نه آن پیغامبرست که ما اندر تورات یافته بودیم نشان او را، تا بدین سبب از سفگان خویش هدیه‌ها یافتندی و رشوئا ستدندی. خدای عز و جل گفت وَوَيْلٌ لِّهٖم مِّمَّا يَكْتُمُونَ وَاۤی بَرِیۡشَانَ بَدِیۡنَ كِسۡبِهَآ كَمَا مِی كُنۡتَ وَبَدِیۡنَ هَدِیَّاهَا كَمَا مِی سَاۡنَدُ وَفَاۡلَا اِنَّ كُنۡمَنَا اَنۡشَارًا اِلَّا اَنۡبَاۡا مَعۡلُوۡدَةً فَآلِیۡنَا فِیۡهٖوۡدَیۡنَ فَنَحۡرُفُنَا اَنۡشَارًا اِلَّا مَقۡدَارَ اَنۡبَاۡا اَلۡلِیۡ عِبۡدَآ جَاوِیۡا

فِیۡهَآ اَلۡعِجۡلُ وَهَمَّۙ اَرۡجَعُوۡنَیۡمَآ گفتند جهودان که نپساید ما را آتش دوزخ جز که [۱۴] روزی چند شمرده، بدان مقداری که پلوان ما اندران روزگار گوساله پرستیدند و آن چهل روز بود. کلبی گفت آن بیست و روز بود و ضحاک گفت جهودان چنین گویند که عمر دنیا هفت هزار سال باشد. ما مقدار هر هزار سال یکروز بمانیم در آتش و آن هفت روز باشد و ما را از دوزخ بیرون آرند و شما را به جای ما بنشانند. و گروهی گویند جهودان چنین گفتند که ما در آتش چهل روز بیش نمانیم تا آتش همه گناهان ما را بسوزد، پس منادی آید هر که خخته دارد از فرزندان اسرایل همه را از دوزخ بیرون آرید. ما ازین جهت است که به خردگی بچگان را خخته کنیم فَاَلۡفَلۡحُمۡ عِنۡدَآللهٖ عِبۡدَآ اَنۡ اَنۡتَ لَنۡمَ عِنۡدَآللهٖ عِبۡدٌ وَ مِی شَاقُّ اَیۡهَآ اَلۡلِی قَقُوۡلُوۡنَ. گفت: یا محمد بگویی ایشان را، خداوند تعالی درین باب باشما پیمانی بسته است که شمارا بیش ازین در دوزخ ندارد فَلَیۡنَ یُخَلِّفُ اللّٰهُ عِبۡدَهٗ اگر پیمانی بسته است اوی وعده‌ی خود را خلاف نکند اَمۡ قَقُوۡلُوۡنَ عَلَی اللّٰهِ مَا لَا تَعۡلَمُوۡنَ (۷۴) اَقَقُوۡلُوۡنَ عَلَی اللّٰهِ مَا لَا عِلۡمَ لَکَۢمۡ بِهِ و یا خود شما از خودی بر خدای عز و جل چیزی می‌گویید که ندانید بَلۡلِیۡمَ کَبۡ سِیۡفَۃً بَلۡلِیۡ لَیۡسَ اَلۡاَمَرُ کَمَا قَقُوۡلُوۡنِیۡ نِی، کار نه چنانست که شما می‌گویید من کَبۡ سِیۡفَۃً وَلَیۡکِنۡ مِنْ اَشۡرَکَ بِلِلّٰهِ فَعَالِی وَ جَعَدَ نَبُوۡۃً مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و سلم گفت هر که بدی القنجد ای که به خدای عز و جل شرک آرد بی ستون گردد، و به حق رسول او ناخستون گردد وَ اَحَاطَۡتَۢہٗ حَاطَۡتَۢہٗ پَسۡ هَمۡ بَرَانِ کَاۡفِرِیۡ بِمِیۡرَدَیۡ وَ لَیۡکَ اَصۡعَابُ اَلۡنَارِ هَمۡ فِیۡهَآ خَالِعُوۡنَ (۷۵) این چنین کسها باشند سزاوارد دوزخ و اندر دوزخ مانده‌جاوید جاوید، که نه از آتش بیرون آمدن باشد و نه اندر آتش مرگی و راحت باشد

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِهِ وَكُتِبَ عَلَيْهِ وَرَسُولُهُ وَاعْمَلُوا آلَ الصَّالِحَاتِ لِيُجْزِيَ اللَّهُ جَنَّاتٍ
وَجْنِ اللَّهِ قَعَالِي وَجَمَالِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَقَوْلِهِمْ كَقَوْلِهِمْ كَقَوْلِهِمْ كَقَوْلِهِمْ
بِغُرُوبِهِمْ هُمُ الْغَدَايَ عَزُوجِلْ وَبِهِ فَرِيشَتَانِ وَبِهِ كِتَابُهُ وَبِهِ بِنَامِ الْوَكَا
نِيكِي [۱۵] كُنْتُ وَفَرَمَانِ بَرْدَارِ بَاشُنْدِ وَفَرِيضَه كَزَارِ بَاشُنْدِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ
الْجَنَّةِ أَهْلُ جَنَّاتِهِ هُمُ أَهْلُ الْجَنَّةِ وَهُمْ أَهْلُ الْجَنَّةِ وَهُمْ أَهْلُ الْجَنَّةِ وَهُمْ أَهْلُ الْجَنَّةِ
سَزَاوَارِ بَهشتِ وَشَابِستِ بَهشتِ هُمُ فِيهَا خَالِدُونَ (۷۶) دَاخِلُونَ لِيُؤْمَرُوا فِيهَا
وَلَا يَخْرُجُونَ مِنْهَا إِيَّانَ أَنْدَرَانِ بَهشتِ جَاوِيدِ جَاوِيدِ مِي بَاشُنْدِ بِي از
آنكه بَمِيرَنْدِ بَا از نَجَاشانِ بِيرونِ بَايدِ آمدِ همیشه وَإِذَا خَلَقْنَا مِثْلَ بَنِي إِسْرَآئِيلَ
وَإِذَا كَرَجْنَا إِيَّاهُمْ أَكَلْنَا أَمْوَالَهُمْ عَلَى بَنِي إِسْرَآئِيلَ عَلَى أَوْلَادِهِمْ يَعْقُوبَ
فِي التَّوْرَةِ كَقَوْلِهِمْ بَادِكُنْ وَيَادِ دَارِ كِه مَایمانِ بَسْتِمْ وَسو كُنْدِ دادِمْ مَرْفُوزِندانِ
يَعْقُوبَ رَا عَلَيْهِ السَّلَامِ اَنْدَرِ تَوْرِيتِ بَرْزِيانِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيُفْعِلُوا الْإِلَ
لَّهُ بَانَ لَا يُفْعِلُوا وَلَا يُفْعِلُوا إِلَّا اللَّهُ قَعَالِي تَا نِرسُنْدِ جَزِ مَرِيكِ خُدَايِ رَا
عَزُوجِلْ وَبِأُولَئِكَ إِيَّانَ وَبِفَرْمُودِمْ تَابِجَايِ مَادَرَانِ وَبِدَرَانِ نِيكُويِ
وَكَرْدَارِ كُنْدِ وَبِهِ حَقِ مَرِشانِ رَا فَرَمَانِ بَرْدَارِ بَاشُنْدِ وَذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَ
الْمَسْكِينِ وَبِعَسْوُونَ لِي الْأَقْرَبَاءَ وَالْيَتَامَى وَالْمَسْكِينِ وَالْمَسْكِينِ
الْمَسْكِينِ وَالْمَسْكِينِ وَالْمَسْكِينِ وَالْمَسْكِينِ وَالْمَسْكِينِ وَالْمَسْكِينِ وَالْمَسْكِينِ
بِرَاسَتَايِ خُويشِ وَبِيونْدَانِ نِيكُويها كُنْدِ وَرَحْمِ پِوستِ دَارَنْدِ وَالْيَتَامَى كَقَوْلِهِمْ
فَرْمُودِمْ إِيَّانَ رَا تَا بَجَايِ بَيْتِمانِ وَبِي بَدَرَانِ نِيكُويها كُنْدِ وَبَرِيشانِ
مَهْرَبَانِ بَاشُنْدِ .

اَنْدَرِ لَفْتِ عَرَبِ از آدَمِيانِ يَتِمْ آن بود كه پدر ندارد و زِ جانورانِ

۱- اصل : دَلایمِدُونَ ، مِیباشَد . دِ مَكی وَ حَمَزَه وَ كَسَايِ بَه یاءِ خوانند

مِنی تَا نَه نِرسُنْدِ جَزَا دِاللهِ باقی بِه تَا خوانند كَفِ الْاَسْرَاجِ ج ۱ ص ۲۵۰

دیگرتیم آن باشد که مادر ندارد و پس بلوغ نام یتیمی از وی برخیزد . اما
اَنْدَرِ حَكَمِ شَرِیتِ هر كه پدر ندارد و آنكه مادر ندارد هردوتیم باشند و بجای
هر دو گروه احسان کردن مزد باشد .

عَبْرِ و اَنْدَرِ خَبَرِستِ كه پیغامبر گفت صلی الله علیه وسلم من بآن کسی
كه یتیمی را كه از مادر و پدر مانده باشد پیرورد به قیامت جفت چون انگشت
میانگی و سبابه بهم باشم .

خواجه گفت رضی الله عنه كه در خبر یافتم كه اگر این یتیم هم فرزندان
باشد كه مادرش برده باشد او را پدر پیرورد و یا پدرش برده باشد مادر پیرورد
هم این ثواب باشد .

وَالْمَسْكِينِ كَقَوْلِهِمْ فَرْمُودِمْ بَجَايِ دُرُوشانِ وَبِیچارگانِ نِيكُويِ كُنْدِ وَ
مَرِشانِ را دَهشِ دَهْنْدِ وَقُولُوا [۱۶] لِيُنَاسِ خَسَنًا صَدَقًا فِي أَمْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَخَسَنًا بِعَنِي قَوْلًا خَسَنًا كَقَوْلِهِمْ بَیشِ مَرْدَمَانِ دِگَرِ از پِغامبرِ من
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نِيكُويِ گوید و آنچه اَنْدَرِ تَوْرِيتِ یافته اید از نشانِ وی ،
پِشِ مَرْدَمَانِ رَاسَتِ بگوید و پنهان مکنید و اَعْمِیْمُوا أَسْوَءَ وَاقُولُوا الْقَوْلَ
أَيُّ صَلَوَاتُ اللَّهِ تَعَالَى بِجَمَاعٍ شَرِيفَةٍ وَالصَّلَاةُ الْمَكْتُوبَةُ وَاعْطُوا الزَّكَاةَ الْمَكْتُوبَةَ
بِجَمَاعٍ كَقَوْلِهِمْ بَرِیایِ دَارِیدِ ای كه تمام گزارید نمازهایی را كه بر شما اَسْكَردِ
كَرْدَه اند ای كه واجب كرده اند و وَقَتِهایِ آن پیدا كرده اند بامدادِ و نِمسازِ
پِشِنِ [و نمازِ دِگَرِ] و نمازِ شامِ و نمازِ خَفَنِ و اقُولُوا الْقَوْلَ و بَدِیدِ زَكَاةَ
ای كه دَهشی كه بر خُواستهایِ شما اَسْكَردِ كرده اند ای كه واجب كرده اند

۱- این قسمت در متن سیاه شده است و خواننده نشد و به قرینه دیگر نمازها

نمازِ دِگَرِ آورده شد چون در این مورد جز نمازِ دِگَرِ و نمازِ پَسِنِ چیزی

نی توان آورد .

بر شما از سیم ازدیوست درم پنج درم ، و از رد از بیست مثقال نیم مثقال ، چنانکه اندر فقه شرایط آن پیدا است .

و بدان که واجب شدن نماز را سه شرط است یکی مسلمانی ، دیگر رسیدگی ، سدیگر عاقلی . و واجب شدن زکوة را هفت شرط است اول مسلمانی دیگر رسیدگی ، سدیگر عاقلی ، چهارم بی فامی ، پنجم نصایبی تمام ، ششم تمام شدن سال ، هفتم اگر چهار پای بود چنان بساید که زهی باشد یا از بهر تجارت ازین هفت شرط یکی نبود زکوة واجب نیاید درقول بو حنیفه رحمه الله علیه .

كَمْ تَوَلَّيْتُمْ اِذَا قِيلَ لَكُمْ فَايَ اِيْمَانٍ مَّغْرُوضُونَ (۷۷) اما شما یا کعب

اشرف و حی اخطب و جز از شما جهودان دیگر روی برگردانیده اید از دین حق و اِذَا اَخْلَا سَبِيحَتُمْ اِثْرَارَكُمْ فِى التَّوْرَةِ لَا تَقْنَعُونَ مَاءَ كَمْ اَي لَا يَسْفِكُ بَعْضُكُمْ دَمَ بَعْضٍ . گفتیم شما را اوسوگند دادیم که مرزید خون اهل دین خویش و لَا تَخْرُجُونَ اَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ اَي لَا يَخْرُجُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَمَرِكْ دِيَاگَرَا از خانها و از شهرها بیرون نمکید كَمْ اَقْرَرْتُمْ وَاَنْتُمْ قَتَلْتُمْ اَنْفُسَكُمْ (۷۸) كَمْ اَقْرَرْتُمْ جَمِيعَ ذَلِكَ وَاَنْتُمْ قَتَلْتُمْ عَلَى اَنْفُسِكُمْ بِذَلِكَ كَفْتُمْ [۱۷]

خستون شدید که بر شما عهدم بران گونه بوده است که یاد کردیم و شما برخود بدین گویای می دهید كَمْ اَقْتُمْ هَؤُلَاءَ قَتَلْتُمْ اَنْفُسَكُمْ كَمْ اَقْتُمْ يَهْلُوْلَاءَ قَتَلْتُمْ اَنْفُسَكُمْ اَي يَقْتُلُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا پس اکنون ، هان ! شما را گویم ای آنکه شما مید مرگ دیگر را می کشید و تَخْرُجُونَ قَرِيبًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ و گروهی را از خانها بیرون می کنید قَتْلَاهُمْ وَعَلَيْهِمْ تَعْلَوْنَ عَلَيْهِمْ سوگندیدان

۱- اصل : تجارۃ ۲- اصل : بر نه نگشتند ۳- حاشیه : وعهد بستیم .

خویش را و دوستان خویش را یاری می دهید بر قهر کردن اهل دین خویش بِالْاِيْمَةِ وَالتَّعْتُوْنُ به بزمه مندی و ستم گاری و اِنْ يَأْتُوْكُمْ اَسْرٰى فَمَا دُوْهُمْ چون از شما کسی گرفتار آید به دست دشمنان «فما دؤهم» مال خویش بدهید و او را باز خرید و بپرانید و این راقصه ای است .

بدان که یثرب شهری بوده است به نزدیک مدینه ی رسول صلی الله علیه و سلم که نخست پیغامبر علیه السلام که هجرت کرد آنجا آمد ، و چون این مسجد که امروزست به مدینه بنا کردند و گرد بر گرد آن خانها کردند و آن را مَدِيْنَةُ الرَّسُوْل نام کردند و بدین یثرب دو گونه مردمان بت پرست بودند یکی را اَوْس گفتندی و دیگری را خُزرج و گرد برگرد ایشان دو حصار جهودان بود یکی را بنی قریظه گفتندی و دیگری را بنی النضیر^۲ . این بنی قریظه خویشان را به خزرجیان پیوستند و بنی النضیر^۲ خویشان به اوسیان پیوستند و اندر سایه ی ایشان اندر آمدند ، و حرب آنرا حلف خواندندی و آن کس را حلیف خواندندی . اکنون چون قریظیان حلیف خُزرج بودند و نضیریان^۲ حلیف اوس بودند و به روزگار دراز میان اوس و خُزرج حربها بودی و آن حربها را اندر کتبها نامست چون سَمِیر و حاطب ، و آنچه مانند اینست .

چون وقتی اوس را با خُزرج کارزار بودی این قریظی مرخُزرجی را یاری بایستی داد و چون به حرب اندر آمدندی چاره نبودى نضیری^۲ مر

۱- اصل داسرای تندوم می باشد . داسارۃ بنم سین و داسرۃ به سکون سین هر دو خوانند اند اسری بی الف قرات حمزه است ، داسارۃ بنم سین قرات باقی و فادوم با الف قرات نافع و عام و کسائی و یقوب است و تندوم قرات باقی . اسری جمع اسیر است و داسارۃ بنم الف جمع جمع و فادوم و تندوم بمعنی یکسانست کشف الاسرار ۱۳ ص ۲۶۱
۲- اصل : ظنیر

قریطیان^۱ را کشتی و قریظی^۲ مر نصیریان^۳ را و این گروه مران گروه را از خانمان بیرون کردند و آن گروه مرین گروه را بیرون کردند و چون باز کسی از ایشان به بند [۱۸] گرفتار شدی و اسیر افتادی او را باز خریدندی و گفتندی خدای عزوجل اندر تورتیت ما را چنین فرموده است . اگر کسی مریشان را کشتی که چیست اهل دین خود را می باز خرید گفتندی فرمان چنین است و اگر گفتندی پس یک دیگر را چرا می بکشی گفتندی پس چکنیم نتوانیم که مر حلفای خود را یاری ندهیم . ایزد تعالی بدین معنی^۴ ایشان را سرزنش کرد و این قصه یاد کرد^۵ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَیْکُمْ إِخْرَاجُهُمْ آن بیسرون کردن شما مریشان از خانهاشان^۶ حرام بود بر شما یعنی باز زد کرده بود شما را و آنکه گفت : أَقْتُلُونُوا بَعْضُ الْغُلَامِ وَتَقْتُلُونُوا بَعْضُ شُكَّاتَانِ نیاید از خود که به بهری از توریت بگروید و کار بندیده باز خریدن اسیران و به بعضی بی ستون و ناخستون شوید به کشتن یک دیگر قمار آء من یَفْعَلُ ذَلِكَ مَثَافَاةً مِّنْ جَعَلُ ذَلِكَ مَثَمَةً لِإِخْرَاجِی فِی الْحَبْوَةِ الدُّنْیَا فَتَعَالَ وَغُلُوبَةً فِی الدُّنْیَا یَا بَعْدُ الْبَرْزَخِ وَ قَتَلَ بَنِی قَرِیظَةَ^۷ و إِجْلَاءَ بَنِی النَّصِیرِ^۸ گفت چه باشد سزای آن کس که این چنین کنند جز پای وه و رسوایی^۹ اندرین جهان بستن سرگزید از ایشان و کشتن بنی قریظیان ، وز شهر راندن بنی نصیریان^{۱۰} وَیَوْمَ الْقِیَامَةِ یُرَدُّونَ یَصْرَفُونَ لِی أَشَدَّ الْعَذَابِ أَعْظَمُ الْعَذَابِ وَ أَقْطَعُ الْعَذَابِ مِنَ عَذَابِ الدُّنْیَا گفت به روز راستخیز سزای ایشان آنست که ایشان را از عرصات قیامت باز گردانند به سوی آتش دووخ

۱- اصل : قریظیان

۲- اصل : قزیریان

۳- بالای سطر : مر ۴- حاشیه : و آنگاه گفت ۵- بالای سطر : و کشتن

بر شما ۶- اصل : بنی قریظه ۷- اصل : بنی النظیر ۸- حاشیه : و نکوهش

که آن عذاب صعبتر و دشوارتر و دردمند تر از عذاب دنیا باشد و مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ وَ لَیْسَ اللَّهُ فَتَعَالَی بِسَاءَ عَمَّا یَقُولُونَ (۷۹) وَ یَتَارَکُ عَقُوبَةً مَّقْعُطُونَ گفت خدای عزوجل از پای وه ایشان فرویش کار نیست و ز کردهای ایشان بی خبر نیست اَوْ لَئِکَ الَّذِینَ اقْتَرَوْا الْقَبْوَةَ الدُّنْیَا بِالْآخِرَةِ أَهْلٌ عَلَیهِ الصِّفَةُ هُمُ الَّذِینَ اخْتَارُوا الْبَقَا فِی الدُّنْیَا وَ رَزَقْنَاهُمْ عَلَی قَعِیمِ الْآخِرَةِ گفت اینانند و آنانند که برگزیدند زندگانی و کام رانی این جهان بر آسانی و کام رانی آن جهان فَلَا یُخَفِّفُ عَنْهُمْ [۱۹] الْعَذَابُ لِأَجْرِمِ لَظَرَفَهُ وَلَا یَهْوَنُ عَنْهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ طَرَفَهُ عِینٌ وَ لَهُمْ یُنْصَرُونَ (۸۰) یَمْنَعُونَ مِمَّا یُرَادُّ بِهِمْ وَ نَزَلَ بِهِمْ مِنَ الْعَذَابِ گفت آنکسها^۱ که چنین کردند حقا که برنگیرند از ایشان آن پای وه دووخ و سبک نکنند از ایشان آن دردها و رنجها که در دووخ بینند چندانی که چشمی بر چشمی زنی وَ لَهُمْ یُنْصَرُونَ ونه نیز هیچ کس مریشان را یاری دهنده باشد به باز داشتن آن پای واه از ایشان وَ لَقَدْ آفَیْنَا مُوسَى الْكَتَابِ وَ اللَّهُ لَقَدْ أَعْطَيْنَا مُوسَى الْقُرْآنَ گفت به راستی و درستی که دادیم ماسر موسی را نامه ای و آن توریه است وَ هَفِیْنَا مِّنْ جَعْلِهِ وَ أَرَدْنَا أَوْفِیْعَانِیْنَ بَعْدَهُ مِّنْ جَعَلِ مُوسَى بِأَرْسَلِ بِالْأَنْبِیَاءِ وَ الْمُرْسَلِینَ مِّنْ بَنِی إِسْرَآئِلَ گفت از پس مرگ موسی علیه السلام یک از پس دیگر پیغامبران فرستیدیم چنانکه در خبرست از پس موسی تا به وقت عیسی علیهما السلام ایزد تعالی هزار پیغامبر از بنی اسرائیل بفرستاد وَ آفَیْنَا عِیْسَى ابْنَ مَرْیَمَ الْبَیِّنَاتِ وَ أَعْطَيْنَا عِیْسَى ابْنَ مَرْیَمَ الْبَیِّنَاتِ، الْآیَاتِ الْبَیِّنَاتِ الْوَصِیْلَاتِ الدَّلَالِیَّةَ^۲ عَلَی صُلُوقِ قَبُوبِهِ مِنْهَا إِیْرَآءَ الْأَكْمَةِ وَ الْأَفْرِصِ وَ إِحْبَابِ الْمُتَوَكِّلِ گفت بدادیم مرعیسی را پسر مریم

۱- اصل : بساهی ۲- حاشیه : اولک ۳- و آنکسها را در حاشیه با خطی

دیگر افزوده اند ۴- ظ : و الدالة بمن ت.

را علیهما السلام نشانیهایی بر راستی پیغامبری و زان نشانیهایی یکی آن بود که دعا کردی ایزد تعالی پیمان را درست گردانیدی و نایبنا آن را بینا گردانیدی و مردگان را زنده گردانیدی . کلبی گوید چهار مرده پیش زنده نکرد ، یکی ازیشان عازور بود ، و آن عازور دوستی بود از دوستان عیسی علیه السلام بدهی نشستی وادی مرده شد . تابوتی ساختند او را از سنگه و اندران تابوتش بنهادند چون خبر به عیسی رسید به تعزیت آنجا شد اهل او تنگ دلی بسیار می کردند دل عیسی تنگ شد بر سر گور او آمد و دعا کرد از پس آنکه خون آب و زرد آب از وی دویده بود و بندهای وی مست گشته بود . ایزد تبارک و تعالی او را زنده گردانید برخاست و به خانه باز آمد .

و دیگر روزی عیسی [علیه] السلام می رفت جنازه ای پیش آوردند و زالکی مادر ^۲ آن مرده خروشان از پس می آمد . عیسی را دل از بهر وی بسوخت . [۲۰] گفت جنازه بنهید چون بنهادند عیسی علیه السلام دعا کرد و آن برنا زنده شد و جنازه بر گردن گرفت و ز مردمان عذر خواست و به خانه باز آمد .

و سدیگر کلبی گوید دختر بساوانی را زنده کرد و بیش ازین نگوید .

خواجهای امام گفت رضی الله عنه که از پیری سماع دارم از اهل تفسیر رحمه الله او چنین گفت که عیسی علیه السلام در گورستانی بر گذشت بر سر گوری بر نایی را دید ^۲ زار می گریست . دل عیسی علیه السلام بسوخت پرسید که این مرده ترا چه باشد ؟ جواب داد که این عیال من بوده است و دل من

۱- در اصل علیه نیست ۲- حاشیه : وی از پس ۳- حاشیه : بر سر گوری .

در وی بسته است ، و بی وی نمی شکیم . عیسی را دل بر وی تنگ شد ، دعا کرد ، خداوند را تعالی . گور باز شکافت و زن سر از آنجا بر آورد دست شوی گرفت و به خانه باز شد از پس از آن به روزگاری این مرد به سوی عیسی دوان آمد ، گفت یا روح الله گواهی است مرا به نزد تو ، آن زن که به دعای تو از گور بر آمد دست پیگانه ای گرفته است ، و مرا می گوید ترا شناسم . عیسی گفت گواهی يك تن به حکم درست نیاید اما باز گرد و مرو را بگویی که تو آنی که به دعای عیسی از گور بر آمدی و زندگانی رفته باز یابی . اگر گوید نی بگویی اگر چنین نیست که من می گویم آن زندگانی باز دادی این جوان برفت و این زن را هم چنین بگفت زن که این سخون بگفت در ساعت پیفتاد و جان بداد .

خواجهای امام گفت رضی الله عنه شاید بود که این زن دختر آن باو بان بوده است که کلبی یاد کرده است والله اعلم .

و چهارم سام بن نوح را زنده کرد . اندر کتاب چنین یافتیم که کافران گفتند مرعسی را علیه السلام که تو مردگان تازه را می زنده کنی و شاید بود که هنوز جان ازیشان بر نیامده است تمام . خواهیم که ما را یکی مردهی کهن زنده کنی . عیسی علیه السلام به گورستان بیرون شد ، با ایشان گفت کرا خواهید ؟ گفتند : سام بن نوح را زنده کن ، عیسی علیه السلام دو رکعت نماز کرد ، اندر يك رکعت الم تنزیل خواند و در دیگر رکعت تبارک الملك ، و همیشه هم چنین کردی و اندر آخر آن ایزد را تعالی بدین هفت نام بخواندی یاهی :: یاقوم :: یا علیم :: [۲۱] یا فرد :: یا وتر :: یا احد :: یا صمد .

گور باز شد و سام سر از گور بر آورد بگریست سر او را دید و موی

اورا سپید شده ، پرسید مرو را که در وقت شما سپیدی موی نبود چیست که تو سپیدموی برخاستی از گور . سام جواب داد که آواز تو به گوش من رسید گفתי کَمَ بَيَاذُكَ نَبْدًا شَمَّه که قیامت آمده است از هول آن موی من سپید گشت . پس گفت یا عیسی دعا کن تا من به حال اول بارگردم ، که هنوز از مرگ اول طلخی جان کندن در گلوی من است بنگریستند چهار هزار سال بود تا او مرده بود .

و در اخبار دیگر - جزین چهار تن - آمده است که بسیار مرده را زنده کرد به دعا والله اعلم .

قوله تعالى وَ آتَيْنَاهُ رُوحَ الْقُدُسِ اِیْ قُوْنَا عِیْسٰی عَلَیْهِ السَّلَامُ رُوحُ الْقُدُسِ بِجَبْرِیْلَ الطَّاهِرِ وَ ذَلِكْ اَنْ اَلْمَرْءَ قَصَدُوْا قَتْلَهُ فَرَفَعَهُ جَبْرِیْلٌ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِلٰی السَّمَاءِ گفت یاری دادیم ما مر عیسی را علیه السلام به جبریل پاکیزه .

وقصه [ی] آنچنان بود که چون عیسی علیه السلام دعوت خود را آشکارا کرد و خلق را به ملت خویش خواند و شریعت موسی را علیه السلام منسوخ کرد . جهودان مرورا متابعت نکردند و مرو را حرام زاده خواندند و داری بزدند و قصد آن کردند تا مرورا بردار کنند ، پس مهتری را از آن خویش ، نام او یهودا ، بفرستادند تا او را از خانه بیرون آرد این مهتر اندر خانه ی عیسی اندر آمد ایزد تبارک و تعالی شبه عیسی علیه السلام بران مهتر جهودان برافگند و جبریل علیه السلام عیسی را بر گرفت و زراه روزن به سوی آسمان بر آورد و این مهتر جهودان که بیرون آمد گفت عیسی را در خانه نیافتم جهودن گفتند نه ، تو عیسی مهتر ما را چه کردی . بگریفتند او را و بر دار کردند . پنداشتند که عیسی را کشتیم و بر دار کردیم . ایزد تعالی خود عیسی

را علیه السلام به آسمان برده بود .

و اندر روایت دیگر چنین آمده است که عیسی از جهودان بگریخت و به کوهی اندر شد . جهودان مرو را طلب می کردند عیسی مر حواریان را گفت - یاران خویش را - کیست از شما که خویشتن فدی من کند تا ایزد تعالی [۲۲] مرو را مانند من گرداند به صورت ۱ تا او را بدل من بر دار کنند تا او به قیامت اندر بهشت قرین من باشد . از حواریان یکی گفت من خود را فدی تو کردم . ایزد تعالی شبه عیسی بروی افگند ، و جبریل عیسی را به آسمان بر آورد ، و جهودان آن حواری را بگریفتند و بر دار کردند پنداشتند که عیسی را بر دار کردیم . پس مریم زاری بسیار کرد .

بدین روایت چنین آمده است که مریم از پس عیسی بمرد . و به روایت دیگر چنانست که پیش از عیسی مرد اما اندرین روایت گفت که مریم رضوان الله علیها به زیر دار آمد شبی ، و بسیاری گریست ایزد تعالی عیسی را باز فرستاد و با مادر دیدار کرد و گفت : ای مادر من به آسمان رفته ام ، و این یاری است از یاران من و مرا نگشته اند . و صحیح تر آنست که این مریم مادر عیسی نبود اما سزیده ی وی بود و دوست ماری بود اینست که ایزد تعالی گفت وَ آتَيْنَاهُ رُوحَ الْقُدُسِ اِیْ قُوْنَا عِیْسٰی عَلَیْهِ السَّلَامُ رُوحُ الْقُدُسِ بِجَبْرِیْلَ الطَّاهِرِ وَ ذَلِكْ اَنْ اَلْمَرْءَ قَصَدُوْا قَتْلَهُ فَرَفَعَهُ جَبْرِیْلٌ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِلٰی السَّمَاءِ گفت یاری دادیم ما مر عیسی را علیه السلام به جبریل پاکیزه .

علیهما السلام گفت یا جهودان او هر باری که به سوی شما از من رسولی فرستیده آید و پیغامبری آید که آن شریعت او با شریعت شما موافق نیاید و با شما به مراد شما کار نکند ایشان را کشتن گیرید، و دروغ زن کردن گیرید چنانکه یک گروه را دروغ زن کردید چون محمد مصطفی را و عیسی را صلوات الله علیهما و گروهی را بکشتید چنان چون زکریا و یحیی را علیهما السلام و قصه به جایگاه گفته آید ان شاء الله.

وَقَالُوا كَلُوبُنَا غُلْفٌ وَقَالَتِ الْيَهُودُ كَلُوبُنَا غُلْفٌ أَىٰ أَوْعَيْتُمْ جَمْعَهُ
الْغُلْفُ لَغْلُفٌ عَلْمٌ وَهِيَ لَاقِعِي كَلَامِكَ جهودان گفتند که دلهای ما چون آونـ
هست هر گونه [۲۳] گونه علما را، و غلافهای علم است اما سخونهای تو
اندر دل ما جای نمی گیرد و اندر دلهای ما می نخورد کَلُوبٌ كُنْتُ نَبِيًّا لَتَجْعَلَنَّ
كَلُوبَكَ فِي كَلُوبِنَا گفتند اگر تو پیغامبر بودی راستی سخونهای تو در دلهای
ما جای گیردی.

این تفسیر آنگاه باشد که غُلْف خوانی اما چون غُلْف خوانی لام را
ساکن کنی تفسیرش آن باشد که جهودان گفتند که این دلهای ما ازین گفتارهای
تو چنان می باشد چنانکه چیزی در زیر غلافی پوشیده باشد به هیچ گونه
سخونهای تو اندر دل ما می جای نگیرد قال الله تعالی جَلَّ لَعْنَتُهُم بِجَهَنَّمَ
عَلْوَجَةً كَفَرِهِمْ وَمَجَارَاتِ كَفَرِهِمْ فَفَقِيلَ لِمَا يَدْعُونَ (۸۲) فَلَا يَدْعُونَ إِلَّا لِقِيلِ
أَيِّ فَلَا يَدْعُونَ إِلَّا إِجَافًا قَلِيلًا وَقِيلَ لَا يَدْعُونَ قَلِيلًا وَلَا يَجْتَنِبُونَ قَلِيلًا
لَا يَدْعُونَ إِلَّا لِقِيلِ مَنْهُمْ خداوند تعالی گفت جَلَّ لَعْنَتُهُم بِجَهَنَّمَ
نه چنانست که ایشان می گویند جز آنکه دلهای ایشانرا و ایشان را خدای
عزوجل بنفرین کرده است، و زخود دور کرده است، و از دریافتن سخونهای
خویش دور کرده است، تا می نگروند به سخونهای تو مگر گردیدی اندک.

و نیز گویند نگروند مگر اندکی از ایشان، چون عبدالله سلام و بحیرای راجب
و مانند ایشان و گویند لَا يَدْعُونَ قَلِيلًا مِنْهُ وَلَا يَجْتَنِبُونَ قَلِيلًا مِنْهُ به اندکی می گردند
و نه به بسیار و این قول کلی است وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ يَتْلُوهُ
مُصَلِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ مَوَالِيكٌ لِمَا مَعَهُمْ مِنَ التَّوْرَةِ يَتْلُوهُ جَدُّوهُمَا وَفَعَمَّكَ وَصَفَتِكَ وَ
بَعْضُ التَّوَارِيعِ گفت چون به نزد ایشان آمد نامه ای از خدای عزوجل، و
آن قرآنست و قرآن را به پارسی نمی گویند برابر آمد با آن نامه که ایشان
دارند و آن توریت است به یگانگی خدای عزوجل و به نشانیهای تو که
محمدی صلی الله علیه و سلم و به بعضی از شریعتها نیز برابر آمد
با نامه ای ایشان این نامه ی تَوَوَّقُوا مِنْ قَبْلِ وَكَانَتْ لِيَسُودَ مِنْ قَبْلِ مَجِيئِكَ
وَقِيلَ مَجِيَّ الْقُرْآنِ يَسْتَفْتَحُونَ يَسْتَنْصِرُونَ بِكَ يَا مُحَمَّدُ عَلَى التَّلَاجِينِ كَفَرُوا
إِذَا حَارَبُوا مَعَ بَعْضٍ لِكُفْرِهِ مِثْلَ آسَدٍ وَغُفْطَانٍ گفت این جهودان چنان [۲۴]
بودند آن وقت که ترا هنوز ندیده بودند هر باری که با مشرکانشان کارزار
بودی به برکت تو از خدای عزوجل نصرت خواستندی و گفتندی یارب
به حرمت و حق آن پیغامبر آخر الزمان که فرستاد خواهی که مارا نصرت
و یاری دهی و خداوندشان بدین گفتار نصرت می دادی فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا
فَلَمَّا أَنَّهُمْ مِنْ آتَاهُمْ وَهُوَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَعَرَفُوا اسْعَلِمُوا أَنَّهُ هُوَ
كَفَرُوا بِهِ جَعَلُوا بِهِ وَاتَّقُوا گفت چون به ایشان آمد یعنی محمد صلی الله
علیه و سلم می دانستند و می شناختند که این آن پیغامبر آخر الزمان است
كَفَرُوا بِهِ به پیامبری او بی ستون گشتند و او را ناشناخته کردند و گفتند
این نه آن پیغامبر است فَلَمَّا نَبَذَ اللَّهُ عَلَى الْأَعْرَابِ مِنْ (۸۳) قَبْعَةِ اللَّهِ عَنْ رَحْمَتِهِ
وَقَهْرِهِ وَجَنَّتِهِ گفت نفرین خدای باد برین چنین بی ستوان، و دوری باد
از قرب و بهشت خدای عزوجل این چنین کافران را بِشِمَا اسْتَفَرُّوا بِهِ



لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ أَخْرَجَهُمْ مِنَ ظُلُمَاتٍ إِلَى نُورٍ وَكَرَّمَهُمْ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّهُمْ كَانُوا ذُوقُوا عَذَابَ اللَّهِ كَرًا
که مرخویشتن را خریدند و زبهر خود را گزیدند و آن ناشناسی ایشان است
مر محمد را صلی الله علیه و سلم و مران نامه را که خدای عزوجل به سوی
محمد فرستاده است بر زبان جبریل علیه السلام .

و دیگر قول بد چیز که ایشان اختیار کردند و آن حق ناشناختن
از ایشان مر خداوند خود را اَنْ يَتَّقُوا جَمَاعَةً اَنْ يَتَّقُوا جَمَاعَةً اَنْ يَتَّقُوا جَمَاعَةً
کردند نعمتی را که خداوند تعالی مریشان را داده است و آن محمد است و
قرآن ، به هر دو نگرویدند بَقِيَا اِنَّمَا فَعَلُوا ذَلِكَ لِيَنصُرُوا جَمَاعَةً اَنْ يَتَّقُوا جَمَاعَةً
آظهاره این همه که کردند ازان کردند که حشدشان آمد و رشکشان آمد
که این پیغمبر از فرزندان اسمعیل آمد ازیرا چه جهودان اندر تورت نشان
پیغمبر آخر الزمان یافته بودند و بگرویده بودند . بران پنداشت بودند که
این پیغمبر آخر الزمان از فرزندان اسحق باشد ازیرا که جهودان از نسل
اسحق اند علیه السلام و پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم از عرب آملوز نسل اسمعیل
آمد [۲۵] مروا حشد کردند و به سبب حشد بدوی نگرویدند و حشد رابه تازی
عبارت کرده ایم اَلْحَمْدُ لِمَنْ يَنْظُرُ فِيْكُمْ جَمَاعَةً اَنْ يَتَّقُوا جَمَاعَةً اَنْ يَتَّقُوا جَمَاعَةً
بود که پدید آید دل تو به نیکویی که پدید آید بر برادر تو.

و عبارتی دیگر به پارسی الحسد جوشش والحرص کوشش والفش
پوشش و مفسران بغی را حسد تفسیر کرده اند اما حقیقت بغی بر مسلمانان
یشی جستن بود و پیشی جستن اَنْ يَنْزِلَ اَللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلٰى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ
چا اَنْ يَنْزِلَ اَللّٰهُ جبریل علیه السلام مِنْ فَضْلِهِ يَفْضِلُهُ لِكِتَابٍ وَا لِنَبُوَّةٍ عَلٰى مَنْ يَشَاءُ
مِنْ عِبَادِهِ كَمَا نَزَّلَ عَلٰى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ . یعنی این بغی و حسد و

رشک بدان ظاهر کردند که ایزد تعالی پیغامبری بدان کس داد و نبی بدان
کس فرستاد از بندگان خویش که او خواست ، و آن محمد است صلی الله
علیه و سلم قِيَا وَا يَغْضَبُ عَلٰى غَضَبٍ فَاَسْتَوْجَبُوا الْيَهُودَ لَعْنَةُ مِنَ اللّٰهِ تَعَالٰى وَا
غَضَبَهُ وَا قَبِلَ رَجَعُوا لِيُنْعَمَ مِنَ اللّٰهِ كَمَا لِيْ كُنْتُ سَازُوا وَا كُنْتُ مَر تَفْرِينِ خدای
را تعالی و غشم او را عَلٰى غَضَبٍ لَعْنَةُ عَلٰى اَقَرَّ لَعْنَةُ تَفْرِينِ پس تفرینی تا
همیشگی اندر موجب آن تفرین و آن غشم بماندند و لَعْنَةُ اَقَرَّ عَذَابٍ مِّمَّنْ
وَلَعْنَةُ اَقَرَّ عَذَابٍ مِّمَّنْ يَفْهَمُونَ فِيْهِ وَلَا يَتَرَمَّوْنَ مَرِيْنِ
خستونان را پای و می بود اندر دو رخ خوار کننده ، نه کفارت کننده ، چه
عذاب مومنان کفارت ایشانست و عذاب کافران عقوبت ایشان است اوهر
عذابی که آن کفارت باشد مهین نباشد وَا اَعْلَ تَعْمَلُ لَكُمْ فَمِمَّا كُنْتُ لِيْ يَهُودِ
آمینوا صدقوا جَمَاعَةً اَنْ يَتَّقُوا جَمَاعَةً اَنْ يَتَّقُوا جَمَاعَةً اَنْ يَتَّقُوا جَمَاعَةً
گفت یا جهودان بگروید بدینچه ما فرو فرستادیم فَمِمَّا كُنْتُ لِيْ يَهُودِ
عَلَيْكُمْ كُنْتُ لِيْ يَهُودِ ما بدین کتاب گرویدیم که به نزد پیغامبر ما فرود آمد و آن
توریه است و يَتَّقُوا جَمَاعَةً اَنْ يَتَّقُوا جَمَاعَةً اَنْ يَتَّقُوا جَمَاعَةً اَنْ يَتَّقُوا جَمَاعَةً
و ناخستون شدند به هر کتابی که جز از توریت بود و [۲۶] هُوَ اَلْحَقُّ اِنْ
همه کتابها که از آسمان آمدند به نزد انبیا علیهم السلام همه راستست و
شایسته است و بایسته مَصْدَقًا لِمَا مَعَهُمْ اَوْ مَوَافَاةً لِّلْتَوْرَةِ يَفْضِلُهُ الشَّرَاحُ
فَعَمَلُكَ وَ صِفَتُكَ فِي الْكُتُبِ مَشْهُورٌ . معنی حق به پارسی چیزی شایسته باشد
و پارسی باطل نفاشاسته كُنْ لَمْ تَقْتُلُوْهُ اَنْ يَفْضِلَهُ اللّٰهُ مِنْ قَبْلِ اَنْ كُنْتُمْ

مُؤْمِنِينَ (۸۵) قُلْ لِلَّهِ دِينٌ قَدِيمٌ قَدْ خَلَقْنَا أَتَيْنَاهُ اللَّهَ فِي مَقَالَتِكُمْ يَا قَوْمِ خُذُوا
 بدان که هر چه اندر قرآن قل است همه آن بوده است که از کسی سوالی
 رفته است به نعمت یا به جز آن، این قل جواب آن آمده است چنانکه
 پرسیدنش از صفت خداوند تعالی جواب آمد قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و چنانکه از حدیث
 حدیث می پرسیدند جواب آمد که قُلْ فَيْسَمَا إِيْمٌ كَبِيرٌ و چنانکه از حدیث
 روح پرسیدند جواب آمد قُلْ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي همه قرآن همه چنین است
 اما اینجا که گفت قُلْ لَقَدْ خَلَقْنَا أَتَيْنَاهُ اللَّهَ مِنْ قَبْلُ و آن چنان بود که
 جهودان دعوی کردند که دین دین ماست و جز از دین ما هیچ دینی حق
 نیست آیت آمد قل بگویی مریشان را قُلْ لَقَدْ خَلَقْنَا أَتَيْنَاهُ اللَّهَ مِنْ قَبْلُ
 شما مؤمن بودید چرا چندین پیغمبر را بکشید به ناحق؟ ای که بی از آن
 که بریشان کشتن واجب آمد إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر چنانکه شما راست
 گوید بدینچه می گوید که ما مومنانیم و این نبی که حق است با تورات
 [برابر] به توحید ایزد تعالی و به نعمت محمد صلی الله علیه و سلم، چرا این
 را باطل می شمرد؟ و این جهودان که در وقت رسول بودند هیچ پیغمبر نکشته
 بودند اما چه آن پدرانشان کشته بودند. این جهودان بدان رضا می دادند
 و هر که به فعل کسی رضا دهد او هم از ایشان باشد و لَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى
 بِالْبَيِّنَاتِ بِآيَاتٍ الْبَيِّنَاتِ بِالْمُعْجِزَاتِ الْبَيِّنَاتِ وَالْبَيِّنَاتِ الْوُضُوحَاتِ عَلَى
 صُلْبِ كِبَرِيٍّ گفت به راستی و به خدایی ما که موسی علیه السلام آمد به
 سوی شما و آورد از خداوند تعالی به سوی شما معجزاتی، که آن جز
 از امارات پیغمبری نباشد چنان چون چوبی که از دست [۲۷] او اژدها گشت
 و دستی را که زیر بغل اندر آوردی از آن توری ساطع شدی چنانکه نور

آفتاب را غلبه کردی و از پس آن معجزاتهای دیگر چون طوفان و جراد و قمل
 و آنج بدین ماند ثُمَّ أَتَيْنَاكُمْ أَنْجِلَ مِنْ بَعْدِهِ إِنْهَا مَعْبُودٌ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ
 بَعْدِ أَنْطَلَاهُ إِي أَنْجِلَ گفت از پس آن که موسی علیه السلام از شما
 غایب شد گوساله ای را به خدایی گرفتید و أَنْتُمْ ظَالِمُونَ (۸۶) ضَارُونَ
 لَوَدَّعَسْتُمْ شَاخُودِ را از زبان کاران کردید و این هم پدرانشان کرده بودند
 اما ایشان چون به فعل پدران راضی بودند ملامت ایشان را آمد و إِذْ أَخَذْنَا
 مِيثَاقَكُمْ و أَذْكُرُوا حِينَ عَاهَدْنَاكُمْ مَعَكُمْ وَحَلَلْنَاكُمْ وَأَوْفَقْنَا عَلَيْكُمْ يَانَ
 آمَنُوا چینی آخر الزمان و بختابه گفت یاد دارید که ما با پدران شما
 عهدی بستیم و پیمانی باسوگند که هرگز بر پیغامبر آخر الزمان شمشیر نکشید
 و اورانگاه دارید و یاری دهید و بدوی بگرزید و رَفَعْنَا قُورَيْشَ أَنْتُمْ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ
 حَسْبُنَا فَرَقَ رُؤُسُكُمْ أَنْجِلَ و از جای برکندید کوهی بر مقدار لشکر گاهتان
 و آن بر سر شما بداشتیم تا توری پذیرفتید خَلَوْا مَا أَكْفَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ
 إِعْمَلُوا يَمَّا أَمَرْنَاكُمْ بِالْعَدْلِ وَالْمَوَاقِبِ گفتیم که بگریید و بپذیرید ۳
 این کتاب را ای که تورت را و آنچه اندران بر آید کار بند باشید مردانه
 اندران ایستید و روز و شب اندران کنید و اسْعَوْا أَطِيعُوا ای که فرمان
 بردار باشید ۴ و گوش به فرمان دارید هَلَاوَا سَعَفًا وَعَصَيْنَا أَيْ سَعَفًا الْآنَ
 و عَصَيْنَا مِنْ قَبْلُ گفتند جهودان یارب فرمان برداریم گوش به فرمان نهادیم
 اکنون که این کوه بر سر ما بداشتی و عَصَيْنَا هر چند که پیش ازین در تو
 عاصی بودیم.

خواجہی امام گفت - رضی الله عنہ شاید بود معنی آیت آن باشد
 که پدرانان گاهی گفتند فرمان برداریم، و باز گاهی گفتند فرمان نبریم،

و گوساله را معبود گرفتند و الله اعلم و اشرُّوا فی قُلُوبِهِمْ اَلْعَجَلُ بِخَيْرِهِمْ
 اَي قَدَرَبَ وَ دَخَلَ فِي قُلُوبِهِمْ اَفْتِنِيهِمْ حَبَّ الْبَيْضِ گفت اندر خورد و جای
 گرفت در دل‌های ایشان [۲۸] دوستی گوساله و پرستیدن آن بکفر هم آید غَفَوِيَّةٌ بِخَيْرِهِمْ
 گفت این همه پادشای ایشان بود بدانکه ایشان کفر را اختیار کردند قُلْ يٰٓاَيُّهَا
 يٰٓاَمْرُكُمْ بِهٖ اِيْمَانُكُمْ اِنْ تَتَّبِعُوْا مٰوْمِنِيْنَ (۸۷) قُلْ يٰٓاَيُّهَا مَعْشَرَ الْاِيْمَانِ اِيْمَانُ
 يٰٓاَمْرُكُمْ بِالْاِخْرَاقِ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ عَلَى زَعْمِكُمْ گفت اگر بدین چه شما می‌گویید
 که ما مؤمنیم راست گویید . بد ایمان‌ها که ایمان شماست که مرشما را به پیامبر
 کشتن فرماید و گوساله پرستیدن فرماید اگر شما مؤمنیدی این چنین نه کنید
 قُلْ اِنْ كُنْتُمْ اَتَمْتُمْ اَلْاٰثِرَةَ قُلْ يٰٓاَمْرُكُمْ عَلَى اَمْرِكُمْ و سلم اِنْ كُنْتُمْ
 اَلْجَنَّةَ عَالِمَةً لَّعَنَ عَنَادُكُمُ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ گفت بگویی یا محمد
 اگر بهشت جاودان در حکم خدای عز و جل چنانست که آن مرشما راست
 خاصگی مِنْ دُونِ النَّاسِ بی از دیگر مردمان فَتَمَتُّوْا اَلْمَوْتَ فَاتَّقُوا
 اَلْمَوْتَ اَي قُوْلُوا يٰٓاَرْبَّ اٰمِنًا يٰٓاَيُّهَا قُلُوبُكُمُ الْجَنَّةُ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ (۸۸)
 فی مَقَاتِلِكُمْ اَنْ اَلْجَنَّةَ عَالِمَةً لَّعَنَ كُنْتُمْ گفتیم که هر جا که قل بینی بدان که
 پیش از آن با قومی سؤالی یا خصوصی یا دعوی رفته باشد که این قل
 جواب آن باشد و آن چنان بود که جهودان دعوی کردند و گفتند که بهشت
 خاصگی مرما راست ، و اندر بهشت نیاید کسی جز جهود . و ترسان
 گفتند که نی بهشت خاصگی مرما راست و اندر بهشت جز ترسا کس نیاید
 فرمان آمده که قل بگویی مرا ایشان را اِنْ كُنْتُمْ اَتَمْتُمْ اَلْاِمَارَ الْاٰخِرَةَ اگر چنانست
 که بهشت یکبارگی مرشما را خواهد بود ، پس مرگ را آرزو کنید و

۱- در بسیاری موارد «ای» تفسیری میان‌جمله‌ا لازم است و چنان می‌نماید
 که حذف شده است

بخواهید از خداوند تعالی مرگ را ، و بگویید یارب بپیران مرما ، تا
 زودتر به بهشت رسید . خدای گفت تعالی وَلَنْ يَّمُوتُوْهُ اَبَدًا لَّنْ يَّمُوتُوْهُ
 اَلْمَوْتُ اَبَدًا فِي الدُّنْيَا اَتَيْتَهُمْ كَقَرْنٍ هَرَّكَ هَرَّكَ آرْزُوْهُمُ اَشَانِ مَرْمَرِکَ را ،
 هرگز هرگز تا اندرین جهان باشند اما اندر دو رخ بسیار مرگ آرزو کنند
 اما نمیرند يٰٓاَمْرُكُمْ بِهٖ اِيْمَانُكُمْ بدان سبب که دانند که ایشان چه القه‌اند
 مرخویشن را و اَللّٰهُ عَلِيْمٌ بِالْاٰفَالِيْمِيْنَ (۸۹) اِنَّ اَللّٰهَ كَمَا عَلِيْمٌ بِالْاٰفَالِيْمِيْنَ
 اَلْجَهْدُ وَ النَّصَارَى [۲۹] گفت خداوند تعالی داناست به حال دل‌های جهودان
 و ترسان که ایشان مرزنگانی را چگونه دوست دارند و لَتَجِدَنَّهُمْ اَحْرَصَ
 اَلنَّاسِ عَلَى حَيٰوةٍ يَعْنِيْ وَ اَللّٰهُ لَيَعْلَمُنَّ اَنَّهُ النَّاسُ حَرَصًا عَلٰى اَبْقَاءِ فِي الدُّنْيَا
 گفت ایشان را هر آینه از همه مردمان دیگر برزنگانی حریص‌تر بایی ای
 که گواژگن^۱ نریایی . پرسی حرص ، گوازه کردن باشد و معنی حرص ،
 سیرناشدنی باشد از یافتن چیزی اگر چه بسیار یابد و مِنْ اَلَّذِيْنَ اَفْرَقُوا
 یعنی اَلْمَجُوسُ وَ ز منافشان نیز برزنگانی حریص‌تر بایی فَوَدَّ اَحَدُهُمْ لَوْ
 يَمُرُّ بِالْاَمْرِ اَلْفَ سَنَةٍ يَمُوتُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ اَنْ يَمُرَّ اَنْ يَمُرَّ اَنْ يَمُرَّ اَلْفَ سَنَةٍ وَ آرْزُوْهُمُ
 یکی از ایشان که بزیدی هزار سال و مَا هُوَ بِمَرْحُومٍ مِنْ اَلْعَذَابِ وَمَا اَلْتَّغْيِيْرُ
 بِمَنْجِيْهِ وَ مَبْعُوثٍ مِنْ اَلْعَذَابِ اَنْ يَمُرَّ اَلْفَ سَنَةٍ اَلْفَ سَنَةٍ چنان نیست
 اگر او خود هزار سال بزید که این زندگانی مرو را از عذاب و پای وه
 خداوند تعالی بخواهد رهااید یا از دو رخ ایشان را دور خواهد کرد^۲
 و اَللّٰهُ بَصِيْرٌ يَمَّا يَمْعَلُوْنَ (۹۰) خداوند تعالی دانو بیناست به هر چه ایشان می‌کنند
 قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِّلْجَبْرِ اِلَهِ اِنْ جَوَابِ سْوَ اَلَيْسَتْ که رییسی از آن جهودان
 که او را عبدالله بن صوری گفتندی به نزدیک پیغامبر - صلی الله علیه و سلم - آمد

۱- اصل: کواژی که چشم‌کاف هم خوانده می‌شود. ۲- شایسته: و بخواهد رست

مرو را پرسید و گفت : یا محمد ما را خبر داده اند که پیغامبر آخر الزمانی را ، خواب وی چگونه باشد . ما را خبر ده که خواب تو چگونه است . پیغامبر گفت صلی الله علیه و سلم - چشمهای من اندر خواب باشد ، اما دم بیدار باشد ، گفت : هم چنین یافتیم اندر توریت . و خبر ده که از مردم چند چیز از آب مرد باشد و چند اندام از آب زن باشد . پیغامبر گفت صلی الله علیه و سلم - اما استخوان و پپی و رگها از آب مرد باشد ، و گوشت و خون و ناخن و موی از آب زن باشد . این صوری گفت : راست گویی . گفت چیست که فرزند گروهی به پدرگان ماند و گروهی به مادرگان؟ پیغامبر گفت : صلی الله علیه و سلم هر کرا آب علیه کند فرزندی کهسهای او ماند [۳۰] گفت : راست گویی اکنون یک چیز ماند اگر بگویی ، بگروم به تو . مرا بگویی که کدام فرشته آید به نزدیک تو ، پیغامبر صلی الله علیه و سلم گفت که جبریل آید علیه السلام ، وحی او آرد به نزد من . گفتند : یا محمد اگر به جای جبریل به نزدیک تو میکایل آمدی ما به تو بگرویدیمی ، ازیرا که جبریل دشمن ماست و او از آسمان جز عذاب نیارد ، و شارستانها را او هلاک کرده است . اگر چنان بودی که میکایل آمدی به نزد تو ما به تو بگرویدیمی ازیرا که اوئی ولی و دوست ماست که وی از آسمان همه رحمت و غیر و باران آرد ، پس گفت مرو را که ابتدا دشمنی شما با جبریل از کجا افتاده است ؟ جواب دادند از آن جهت را که ایزد تعالی در کتابهای خویش ما را آگاه کرده بود که مردی خواهد بود او را بخت نصر گویند او مملکت یابد ، بیاید ، و این بیت المقدس را ویران کند و توریت را بسوزد ، و توریت خوانان را بکشد ، و منشاء او از بابل باشد ما کسی را بفرستادیم تا او را بکشد این کسی او را بدان نشانی یافت ، اندران وقت هنوز کودک بود و

خورد بود این کسی ما خواست که تا او را بکشد ، جبریل او را برهانید و نگذاشت که مرو را بکشتی تا بزرگ شد و بیامد و بیت المقدس را ویران کرد و توریت را بسوخت و هفتاد هزار توریت خوان را بکشت . ما را بروی دشمنی ازین جهت افتاده است . عمر خطاب رضوان الله علیه گفت پس هر کسی که دشمن جبریل باشد او دشمن میکایل باشد و هر که دشمن ایشان باشد ، او دشمن خدای تعالی باشد . خداوند تعالی این آیت بفرستاد و گفت کُلُّ بَغْوٍ مَرِيْنٌ جِهْدَانِ رَا مِّنْ كَانَ عَنَّا لِيَجْرِيَلَ هَرَكَةَ دُشْمَنِ اسْتِ مَرَجِبِرِلِ رَا بِدَانِ سِبِّبِ كِهْ اَوِ از آسمان همه عذاب آرد فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلٰى هٰذَاكَ بِإِذْنِ اللّٰهِ اِىْ اَنَّهُ نَزَّلَ الْقُرْآنَ وَ يَخْرَاهُ عَلٰى هٰذَاكَ بِإِذْنِ اللّٰهِ بِأَمْرِ اللّٰهِ تَعَالٰى وَ اَيُّ غَيْرٍ اَفْضَلُ مِنَ الْقُرْآنِ . ایشان را بگویی اگر دشمنیتان با جبریل ازین جهت است که اوی جز عذاب نیارد قرآن او آورده است از آسمان و بر دل تو می خواند و کدام خیرست بزرگتر از قرآن .

و وجهی دیگر گفت بگویی آنرا که دشمن جبریل است گویی باشی ؟ دشمنی که دشمنی تو او را زیان ندارد [۳۱] مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ اَلْخِتَابِ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ كُتُبِ كِهْ اِنِ كِتَابِ كِهْ جِبْرِيلِ آورده است راست گویی کننده است مرهمه کتابها را که پیش ازین کتاب بوده است وَ هُنَّ وَ بُخْرِ لِلْمُؤْمِنِينَ (۹۱) اَلْمُصَدِّقِينَ لِلْقُرْآنِ هَادِيًا وَ مُبَشِّرًا لِلْمُؤْمِنِينَ گفت این قرآن راه نمای و مژده دهنده است مرمومنان را و راه نمایش به نیکبها مرمومنان را و مزدگان دهنده به بهشت جاودان مرمومنان را و آنکه گفت مِّنْ كَانَ عَنَّا وَ مَلَائِكَتِهِ وَ بِجَمِيعِ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ بِجَمِيعِ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكَائِيلَ فَإِنَّ اللَّهَ عَلَّمَ الْقُرْآنَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ .

گفت بگویی ایشان را هر که او دشمن خدای تعالی باشد، او دشمن همه فرشتگان باشد بخاصه از ان جبریل و میکائیل و آن کس کافر باشد و خدای عزوجل دشمن دار کافرانست و لَقَدْ أَفْرَضْنَا إِلَيْكَ آيَاتِ بَيِّنَاتٍ آيَاتِ الْفُرْقَانِ مُيِّنَاتٍ بَاطِلًا وَآلِهَامًا وَمَا يَخْتَرُ بَيْنَهُمَا إِذَا الْفَاسِقُونَ (۹۲) وَمَا يَجْعَلُ بَيْنَهُمَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ الْعَالَمُونَ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى الْخَارِجُونَ عَنْ آيَاتِهِ تعالی به راستی که ما به سوی تو فرو فرستاده ایم آیهای قرآن پدید کرده اندروی بایست و نابایست و شایست و ناشایست و فرمان و نهی، مرو و امنکر نشوند مگر فاسقان بی فرمانان از کافران و جهودان و ترسانان أَوْ كُنَّا عَلَيْهِمْ عَاهِدًا یعنی أَهْلَ الْبُرْجَانِ الْأَجْمَلِ خِيَدَهُ فَرَّقَ بَيْنَهُمْ أَفْخَرُ كَوَ طَرَحًا مَافَقَتْ بَيْنَهُمْ ذَلِكَ الْعَهْدُ گفت: او هر باری که با این جهودان و ترسانان عهدی و پیمانی بسته آید که تا بگردند بدین پیغامبر آخر الزمان، همی گروهی از ایشان آن فرمان را به جای مانند و آن پیمان را بشکنند و گویی که همه را پس پشت انداختندی بَلْ أَفْرَضَهُمْ لِقَوْلِمْونَ (۹۳) بَلْ أَكْثَرُ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى لَا يَعْرِفُونَ الْعَهْدَ و الحق گفت چه بیشتر از ایشان خود آند که عهد خدای را تعالی نزناسند، و آنچه با ایشان پیمان بسته آمده است ندادند.

سؤال وجواب - واگر کسی سؤال کند که این عهد و پیمان با کبسته بودند و کی بسته بود، جواب آنست که ایزد تعالی هر پیغامبری که بفرستادی اندر هر ایامی، اورا فرمان دادی که بامت [۳۲] خویش عهد بندید و بگویند تا به پیغامبران (۴) آخر الزمان بگروند یعنی به محمد مصطفی الله علیه و سلم - ایشان از پیغامبران علیهم السلام بپذیرفتندی^۲ و پیغامبران ایشان را گفتندی که این عهد با فرزندان خود بندید و بگویند تا با فرزندان خویش و فرزند فرزندان

هم چنین خبر می‌دهد تا بدان پیغامبر بگردند و تا جلاله رسول من عبدالله مصدق لما منهم فلما اقامه ای من عبدالله بامر الله و حکمه فبد قرئو طرح فریق طائفه من آلبن اوتوا لالتحاب اعطوا علم التوریه کتاب الله یعنی القرآن و قبل فبنوا التوریه و را ظاهرهم مبارک عن قرئو العمل به قائم ليعلمون (۹۳) کتاب الله تعالی و لا یخرفونه گفت چون آنگاهی که بدیشان رسید ، این پیغامبر خدای عزوجل و آن محمد بود - صلی الله علیه وسلم - به فرمان خدای عزوجل آمده بود و به حکم او آمد مصدق لما منهم راست گوی کننده مران نامه را که ایشان داشتند ای که توریه فبد فریق میثم گروهی ازین جهودان که علم توریت یافته بودند نامهی خدای را عزوجل ، یعنی قرآن را بینداختند ، ای که کار نیستند ، و بدان نگرویدند . کاتبهم ليعلمون چنان ساختند خویشان را که هرگز ندانستندی مرین نامرا و اقبوا ما تلقوا - اَلْقِيَابِینَ قَرُّوْا كِتَابَ اللَّهِ و اَقْبِعُوا اِلَکَ التَّعَبَ لِقِيْ قَلْبِ الشَّيْطَانِ وَ كَتَبَتْ الشَّيْطَانِ گفت نامهی خدای را عزوجل بگذاشتند و آن نبشته را که دیوان نبشته بودند از جادوهای و نیرنگها ، اندر وقت ملک سلیمان یا از پس ملک سلیمان علیه السلام ، آن پیش گرفتند و بدان مشغول گشتند .

و قصه‌ی این چنان بود که ایزد تعالی مرسلیمان را علیه السلام فرمان چنان داده بود که تاج از بنی اسرائیل زن بزنی نخواهد. وقتی از وقتها به غزایی رفت. دختری از آن ملک کافران به بردگی گرفت، و پس او را آزاد کرد و بزنی خواست. غفلتی بروی برفت. ایزد تعالی آن از وی نپسندید و به عتاب آن، مرو را از ملکش معزول گردانید تا چهل روز، و سبب آن بود که ایزد تعالی شکوه ملک او اندر زیر آن نگین انگشتی وی نهاده

داشت و گفته اند که آدم علیه السلام از بهشت آن را بیرون [۳۳] آورد و بود و عصای موسی را علیه السلام . عصا معجزت موسی گشت و انگشتریه معجزت سلیمان علیه السلام ، و هر باری که سلیمان علیه السلام به آب خانه اندر شدی ، از حرمت مران انگشتریه را با خود نداشتی ، به زنی از زنان خویشی که به نزد او امین تر بود - نام وی قَبْتَه - انگشتریه بلو دادی ، و پس در آب خانه شدی . روزی هم برین عادت انگشتریه بلو داده بود و خود به آب خانه در شده بود ، و چون وقت معزولیش آمده بود ، دیوی که نام او صخر بود خویشش را بر صورت سلیمان علیه السلام ساخت ، و چنان نمود که از آب خانه همی بیرون آید . به نزد آن زن آمد و انگشتریه از وی بستد ، آن شکوه که مرسلیمان را علیه السلام بود برین دیو پدید آمد .

«قصه انگشتریه سلیمان علیه السلام»

و هب بن منه گوید که ایزد سبحانه و تعالی چون آدم را علیه السلام اندر بهشت آورد ، خاتم عزاز بهروی بیافرید ، و گفت : یا آدم ، این نگینه عز است ، از بهر تو آفریدم و این خلعت من تراست تا آن وقت که عهد من فراموش نکنی اگر تو عهد و فرمان من بجای مانی ، من این از تو بازستانم ، به کسی دهم از فرزندان تو . گفت : یارب آن کدام فرزند باشد از ان من گفت بنده من سلیمان که از کبر سلامت یافته باشد ، یعنی متکبر نباشد . آدم علیه السلام آن انگشتریه اندر انگشت آورد و نوری از ان بتافتی چون نور آفتاب ، چنانکه همه درختان بهشت از ان نورانی گشتی و دیوهای بهشت پنداشتی که از ان نور می بخندند ، تا آن وقت که از آدم آن زلت موجود آمد آن انگشتریه از انگشت او برید تا خویشش را اندر رکنی از رکنهای عرش افگند و گفت یارب آدم مرا بگذاشت . ندا آمد که اینجا قرار گیر ،

که ترا به بندهای خواهم داد که او را ملکی خواهم داد^۱ چنانکه از پس او نیز کسی را ندم . چون ایزد تعالی سلیمان را برگزید عز او را اندران انگشتریه نهاد . جبریل را علیه السلام فرستاد به روز عاشورا ، روز آدینه ، با انگشتریه ، و سلیمان اندر نماز بود با دوازده سبط بنی اسرائیل . هر سبطی دوازده هزار مرد از علما و حکما و اهل درس [۲۲] و کتب ، و مردمانی برئیس دارو عکازه گیر ، از زهاد و عباد و دیگر نیکان ، و سلیمان اندر خواندن زبور بود ، که انگشتریه در انگشت او کرد جبریل ، و گفت یا سلیمان بگیر این هدیهی خدای عزوجل مر ترا . سلیمان با همه قوم سر به سجده نهادند تا آخر روز در یک سجده بودند . بر یک سون انگشتریه نشسته بود آن الله لم آزل . و به دیگر سون آن الله انعمی القیام^۲ . و بر سدیگر سون آن الله العزیز لاعزیز غیری و عزیز من آتسنته خاتم عز و بر چهار سون آیه الکرسی ، و گرد بر گرد نشسته بود محمد رسول الله خاتم الانبیاء فیدتیره و الایمان چه تم عزک یا سلیمان فصل علیه لیلک و نهارک یعنی عز تو یا سلیمان آن وقت تمام شود که محمد را علیه السلام یاد کنی و بدوی بگروی . یا سلیمان شب و روز بر محمد درود ده .

و اندر روایت بوصول که اندر تفسیر یاد کرده است گوید سبب این معزولی سلیمان علیه السلام آن بود که بر ملکی از ملک کافران که در جزیره بودی غزو کرد باوی ، او را بکشت و دختر او را بزنی کرد و این دختر مناققه بود و مسلمانیش پاک نبود و سلیمان علیه السلام او را به غایت دوست داشتی . هر باری که در آمدی او را گریان یافتی . چون پرسیدی مرو را که چرا گری گفتی

۱ - اصل داده بالای سطر با خط دیگری افزوده شده ۲ - اصل: بعد از قیام در

حاشیه التیوم افزوده است .

یاد می کرد . چون به سلیمان علیه السلام پرسید و آن پارسیهای او را و عبادتهای او را که اندر ایام کودکی کرده بود یاد کرد و اندر ایام بزرگیش هیچ یاد نکرد . مردمان عامه آن دریافته و پنداشتند که مرسلیمان را به تمامی چنانکه سزا بود بستوده است ، اما سلیمان علیه السلام آن بجای آورد . چون خالی شد ، و زمبیر فرود آمد ، او را به نزد خود خواند و گفت هر پیامبری در صلوات الله علیه - از کودکی تا به بزرگی شناختنی و شمایل ایشان یاد کردی و چون به من رسیدی ایام کودکی مرا یاد کردی و ز روزگار بزرگی یاد نکردی و تو دانی که من امروز اندر عبادت^۱ بیش از آنم که در کودکی بودم . آصف زبان برگشاد و گفت : بلی ، اما اندر کودکی اندر خانه‌ی تو بت نپرستیدندی و اکنون همی بت پرستند . سلیمان بجای آورد که چه می گوید . به خانه اندر آمد و آن بت را فرمود تا بسوختند و آن زن را طلاق داد و از در بیرون کرد و به عنبر به درگاه خداوند تعالی باز گشت ، و زاری کرد بسیاری . چون خداوند تعالی خواست که توبه‌ی وی بپذیرد^۲ او لش مبتلا کرد به بؤل و ممزولی و غریبی و گرسنگی و مزدور کاری ، آن وقش به تخت و مملکت باز آورد .

اما وهب بن منبه گوید که این ملك را که سلیمان علیه السلام قهر کرد ملكی جبار بود . و ز آنجا که سلیمان بود تا بدین جزیره که این ملك بود ، مسافتی دور بود . باد را فرمان داد تا بشد [۳۶] و جاسوسی کرد و خبر آن ملك به نزد سلیمان آورد و گفت از اینجا تا بدانجا که اوست مسافتی دورست . بر دریا گذشت باید و جزیرها ، و هیچ گونه ندانستم که سوار را و پیاده را آنجا راه بود یا بزودی آنجا رسند . سلیمان علیه السلام با در اسو گند

۱- اصل : عبادت ۲- اصل : پیبرد ۳- گذشت .

هم پدرم گرفته است مرا ، اگر خواهی که من خرسند شوم ، بفرمای دیوان را تا بماند پدرم صورتی کنند تا هر وقتی که مرا غم پدر گیرد اندران نگرم خرسندی باشد مرا . سلیمان علیه السلام از پاك دلی خویش بفرمود تا آن چنان صورتی بگردند و آن زن آنرا به خانه اندر بنهاد ، و جامهای پسر خویش اندر وی پوشانید . چون سلیمان علیه السلام از وی غایب شدی او آن را می پرستیدی به جای بنی ، تا بدان جای رسید که کنیزکان خویش را نیز بر پرستش آن بت خواندن گرفت . آن خبر بیرون افتاد ، و گفت گویی پدید آمد که اندر خانه‌ی سلیمان می بت پرستند ، و سلیمان را ازین آگاهی نیست و مرو را وزیری بود ، آصف بن برخای این شمعیا که از بزرگان بنی اسرائیل بود و اندر علم و حکمت و عبادت^۱ و زهدات^۲ و مرد پای گاه دار بود . این خبر بدو [۳۵] رسید ، از شمت سلیمان علیه السلام این سخون با وی به مشافهه نتوانست گفت^۳ ، حیلتی بسازید ، و آمد به نزد سلیمان ، گفت : بدان که من پیر گشتم و عمر من به آخر رسید خواهم که یکی مجلسی کنم ، و خدا را عزوجل و انبیای او را علیهم السلام ثنا گویم و سیرتهای ایشان پیش بنی اسرائیل یاد کنم ، تا از من یادگاری ماند . سلیمان علیه السلام او را^۴ دستوری داد و روزی وعده نهادند و بنی اسرائیل جمله شدند و سلیمان علیه السلام حاضر آمد . پس منبری بنهادند و آصف بر آنجا بر آمد . خداوند را تعالی چنانکه سزا بود ثنا و حمد گفت . پس از آدم گرفت علیه السلام هر پیامبری را یگان یگان همی ستود و شمایل ایشان از روزگار کودکی تا به وقت پیری

۱- اصل : عبادت ۲- در اینجا ظاهراً افتادگی دارد و شاید : د و اندر علم و حکمت و عبادت و زهدات مرد پای گاه دار بود ۳- اصل : گفت و گفت ، بمقیاس منی دیمت شد . ۴- یا خط دیگر بالای سطر : بدان .

داد که لشکر مرا باید که برگیری و بزودی آنجا بری، لشکر را برنشاندو سلاح اندر پوشانید و باد ایشان را همه برگرفت به مقدار يك شباروز آنجا برد، و بریشان کارزار کردند و قهر کردند. باد اندر آمد ایشان را و ملکشانش را و مال ایشان را و دختران و زنان ایشان را همه برگرفت و به نزد سلیمان علیه السلام آورد. سلیمان آن غنیمت بریشان قسمت کرد و آنچه نصیب قربان بود اندر مذبح نهاد. پس دعا کرد بسیار. ایزد تعالی آتشی بفرستاد و آن قربانی پذیرفت^۱ سلیمان چون آن دختر ملك را بدید دلش اندر وی بسته شد، هر چند مسلمانی بروی عرضه کرد نپذیرفت^۲. گفت: اگر مسلمانی نپذیری^۳ پدرت را بکشم. این دختر گفت اگر پدرم را بکشی من خویشتن را بکشم و اگر مرا به مسلمانی خوانی من خویشتن را بکشم، و اگر مرا نگذاری^۴ که بت خویش را پرستم خود را بکشم. سلیمان از دوستی که وی را گرفته بود به هیچ روی نمی خواست که او خود را بکشد و نیز روا نداشت که مشرک را بزنی کند به هرگونه ای مرو را می فریفت و دل گرمی همی نمود و این زن به شب و روز می گریست تا آخر بدانجا رسید که سلیمان را علیه السلام گفت: خواهی تا من به مراد تو اندر آیم، از بهریت مراقبانی بکن. سلیمان گفت این نشاید اندر دین ما. آخر چون فتنه مستحکم گشت خواست که مرو را بفرماند بی آنکه اندر دین اوخل اندر آید. بفرمود تا ملخی را بیاوردند، و گفت این ملخ را از بهریت تو قربان کنم. کار دیر نهاد و سر ملخ ببرید. اندر وقت ایزد تعالی جبریل را علیه السلام به عتاب بفرستید که با سلیمان اگر این قربان از بهرمن کردی سبک داشتی مرا، چه بهرمن قربان اشتر باید یا گاو باید یا گوسفند، و اگر این قربان بهریت کردی،

۱- اصل: پذیرفت ۲- اصل: نپذیرفت ۳- نپذیری ۴- اصل: نگذاری.

رواداشتی که بهر زنی جز بهرمن قربان کنی؟ [۳۷] لاجرم خادمی را از آن تو بر تخت تو بنشانم و هیأت تو بر وی پدید آرم و ترا اندر غربت افکنم و پیش از آن هیچ دیوی را زهره نبودی که به نزد سلیمان آمدی یا با وی استانی کردی، چون این محنت اندر رسید، دیوی بیامد و این انگشتی از انگشت وی بکشید. در ساعت سلیمان در خود نگر بست چنان شد که خود را می شناخت گفت: نه من آنم که بودم و چون بیرون آمد کسی را دید به مانند او، که بر منبر برآمده بود و خلق را می خطبه کرد.

و اندر روایت بوصالح است که آن دیو بود که انگشتی روی وی رادر انگشت داشت و خلق همه پنداشتند که این سلیمان است علیه السلام و سلیمان روی از شهر بیرون نهاد. چون ماندگی و گرسنگی بدو رسید به نزد زالی آمد و گفت من سلیمانم مرانانی ده. زال سنگی برداشت و بر سر او زد، و گفت یا گدای خود را به سلیمان مانند می کنی؟ و به نام سلیمان می گدایی کنی؟ سلیمان پیامبری است ملکی برجای ملك نشسته. سلیمان دانست که روزگار محنت آمده است. رفت خویشتن را با ملاحان و صیادان به مزدوری داد از میان آب که پایاب بودی ماهی را به پشت واره به کناره ی دریا آوردی، و هر شبی دوماهیش مزد دادندی. یکی را بفروختی نان خریدی، و یکی را نان خورش کردی تا چهل روز اندرین بماند و دیو هم چنان بر سر منبر خلق را علم همی گفت، و آن علم اوی در دل کسی جای نگرفت. مردمان دانا و اهل فراست به شك اندر افتادند و بایک دیگر گفتن گرفتند که اگر این سلیمان است این را از خدای عزوجل خشمی پدید آمده است و دور افتاده است از خداوند عزوجل، و گر نه این سلیمان نیست. ما را بیاید جستن تا سلیمان کجا افتاده است.

چون این گفت‌گوی اندر میان مردمان افتاد دیوان دانستند که این حال
بریشان دیر نماند. کتابها ساختند از جادوی و نیرنجات و اندران
پیشند^۱ که این آن علمهاست که آصف بن برخیا مرسلیمان ملک
را آموخته است و سلیمان بدین علمها بود که مملکت خویش را
بتوانست داشت. و پس یاورند آنرا زیر کرسیها و مصلاهای سلیمان فرو
بردند و آن بود بشو آن انگشتریه‌ی او را [۳۸] اندر دریا انداخت و چون
روزگار حباب سلیمان به آخر رسید بر کناری آبی نشسته بود اندوهگین،
ماهیهی برکناری آب پدید آمد و بر طپیدن گرفت. سلیمان آنرا بگرفت،
و خواست که شکم او باز کند، آن انگشتریه‌ی خویش اندر وی بیافت.
انگشتریه به انگشت اندر آورد. آن بها و جمال باز بدو باز آمد و لشکر به
نزد او گرد آمدند و باز به مملکت خویش باز رسید. چون سلیمان علیه السلام
ازین جهان برفت دیوان آن کتبا را بر آوردند، اندر میان مردمان پراگفتند.
جهودان بیشتر علم توریت به جای ماندند، و به جادوی و نیرنجات مشغول
گشتند، چنانکه خداوند تعالی گفت: عَلَىٰ مَلِكٍ سَلِيمٍ و آن کسها که بدان
مشغول نگشتند. همیشه دلهاشان با سلیمان علیه السلام به خصومت می‌بود که
مگر این کتبه‌ای اوست، تا آن وقت که ایزد تعالی پیغامبر ما را - صلی الله
علیه وسلم - به خلق فرستید، و به سوی او آیت فرستید و بیان کرد که آن
کتاب دیوان نیستند نه سلیمان و نه سلیمان باز نمود و بی جرمی وی پیدا
کرد گفت: وَمَا قَرَرْتُ سَلِيمًا أَيُّهَا سَعَرُ سَلِيمٍ گفت سلیمان کافر نبود
و جادو نبود ازیرا که هر که جادوی اعتقاد کرد مرتد و کافر گردد.

۱- حاشیه : و بر پشت کتابها بنفشند ۲- جمله در خور تأمل است .

٣- حاشية: فنبذوه وراء ظهورهم كأنهم لا يعلمون واتبعوا ما تنزلوا الشياطين .

وَلَيْكَ الْغَنَاقَيْنِ تَقْتَرُونَ جز که دیوان کافر شدند به استعمال جادوی یَقْتَرُونَ
الْبَشَرِ بیا موخند مر مردمان جهودان را جادوهای و مُتَعَبِلَهَا وَمَا
أَقْرَبُ عَلَى التَّمَكُّنِ [بِجَاهِلِ هَارُوتَ وَمَارُوتَ] وَاقْبَعُوا مَا أَقْرَبُ عَلَى
الْمُتَكِنِ وَهِيَ كَلِمَاتُ يَقُولُونَ أَحِبَانَا لِيَقْبَعَ الْعَلَابُ عَلَيْهِمَا وَقَالَ إِيضًا يَقُولُونَ
لِيَشَدَّ الْعَلَابُ عَلَيْهِمَا كَغَتِ أَيْنِ جَهْدُونَ كَابِ خَدَايَا عَزَّوَجَلَّ يَكْذِبُ أَشَدُّ
و پس پشت انداختند و گرد آن جادوهای می گشتند که دیوان نبشته اند و گرد
آن سخفونها که آن فریشتگان همی گزینند به بابل، که ایشان که به بابل اند،
اسم احدهما هاروت و الثاني ماروت نام یکی از ایشان هاروت و آن دیگری
ماروت و مَا يَعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ أَيْ مَا يَقْرَأَنَّ بَيْنَ يَدَيِ أَحَدٍ كَغَتِ ایشان آن
سخفونها بر کسی بر خوانند حَتَّى يَقُولُوا إِنَّمَا نَحْنُ قَتْلَةُ آيِ قَوْمٍ قَتَلْتَهُ كَغَتِ
ایشان نخست [۳۹] بند دهند مردمان را و گزیند ما آموخته گشته ایم بدین بلا
و عذاب . این سخفونها بهر آن خوانیم بر خویشتن ، تا عذاب بر ما مگر بسبب
شود فَلَا تَقْتَرُونَ یا آدمی به خدای کافر مشو و جادوی میاموز و کار میند
فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهَا اَيْنِ جَهْدُونَ و دیوان و جادوان از ایشان یاد گیرند بی از
آنکه ایشان را آموزند مَا يَقْرَأُونَ بِهِ بَيْنَ الْقَرْمَةِ وَ زَوْجِهِ سخفونهایی که
بدان سبب میان زناشویی جدایی افگندند وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ اِلَّا
يَذَانِ اللَّهُ كَغَتِ ایشان بدین جادوی به کسی بدی نتوانند رسانید و زبانی
نتوانند کرد مگر به خواست و علم خدای عز و جل . و يَقْتَلُونَ مَا يَضُرُّهُمْ
الا ایشان بیا موزند چیزهایی که مر ایشان را زیان دارد به دوجاهتی وَلَا يَنْفَعُهُمْ
چیز سودشان ندارد .

و قصه‌ی این چنانست که کلبی یاد کرد اندر کتاب خود ، که وقتی

۱- ظ : به کسر پ. ۲- اصل : ندارد. ۳- اصل : بگذاشتند.

فریشتگان آسمان به زمین نگرستند، از اهل زمین معصیت و فسادها بدیدند. گفتند: یارب نه ما گفته بودیم أَتَجْعَلُ فِیْهَا مِنْ یَفْسِدُ فِیْهَا گفته بودیم که در زمین باز خلقتی آفرینی که ایشان گناهان کنند و تباهیها کنند اینک می کنند. خداوند تعالی به فریشتگان وحی کرد، و گفت: بنگرید تا اندر آسمانها از شما فریشتگان کیست خویشتر دارتر و پارسا تر، صد فرشته بگزینید، و پس گفت: نود فرشته بگزینید، و پس گفت: هشتاد، هم چوین تا گفت: از جمله ایشان سه تن را اختیار کنید تا من همان شهوت که اندر فرزندان آدم نهاده ام اندرین فریشتگان بنهم، و پس ایشان را به زمین فرستم. اگر ایشان خود را از گناهان نگاه دارند و نگاه توانند داشتن، آنگاه شما را رسد که بر فرزندان آدم دراز زبانی کنید. ایشان اندر آسمان سه فرشته اختیار کردند، یکی عَزَّآ، و دیگر عَزَّابَا، و سدیگر عَزَّابِل. ایزد تعالی شهوت اندریشان مرکب کرد این که عَزَّابِل بود چون اندر خویشتر آن شهوت بدید و طبع او خواهان گشت مرشوهها را، شرم گرفت از خدای عزوجل، به حاجت اندرخواست، تا آن شهوت از وی برگردد و او را به حال اول باز برد. ایزد [۴۰] تعالی دعای وی مستجاب کرد و آن حال از وی دفع کرد. اکنون آن فرشته از شرم خداوند تعالی سراندر پیش افکنده است. گویند که تأقیامت سر بر نیارد.

اما آن دو فرشته عَزَّآ و عَزَّابَا. آن که هاروت است و عَزَّابَا، که آن ماروت است. ایزد تعالی ایشان را به زمین فرستاد و فرمان داد که روز، به زمین می شوید، میان فرزندان آدم حکم می کنید و عدل نگاه می دارید و سوی جفت و جور میل مکنید و شبانگاه باز به آسمان باز آید. ایشان هم برین حال روزگاری می آمدند، و می شدند تا وقتی زنی را با شهوی خصوصت

افتاد. نام این زن به تازی زُهره بود و به پارسی یلخت و به زبان عبری اناعیب پیش ایشان آمد با شوی خویش. چون چشم ایشان بر آن زن افتاد، دل ایشان بلو مشغول گشت. هر کسی از ایشان تنها به دل اندیشید اگر این زن مرا بودی شایستی، اما با یار خویش ننگت و هریکی از ایشان این زن را جدا به جدا، پنهان از یار خویش وعده نهادند که فردا به نزد من آی تا تارایی دهم بر شوی تو.

دیگر روز هر یکی از ایشان بر وعده به نزد آن زن آمدند. هر دو را اتفاق به یک جای افتاد، و پس راز خویش با یک دیگر بگفتند. چون ایشان با آن زن بنشستند زن آغاز کرد که من خویشتر به شما ندم تا آنکه که شما آن نام بزرگ که بدان نام به آسمان روید و ز آسمان فرود آید مرا نیاموزید. شهوت مریشان را اسیر خود کرده بود، آن نام بزرگ او را بیاموختند و چیزهایی دیگر از ایشان درخواست که من روا ندارم یاد کردن آن.

اندران ساعت که این دو فرشته به نزد آن زن بنشستند ایزد تعالی فرمان داد تا درهای آسمانها بگشایند، و فریشتگان آسمانها را گفت: فرو نگرید تا گزیدگان خود را ببینید که کجا نشسته اند. ازان روز باز فریشتگان آسمانها شفیع مومنان گشته اند، و مومنان را از خداوند تعالی آموزش می خواهند از آنچه بدانستند که در دنیا آدمی با این شهوت^۱ کم بود که به سلامت رهد از آنچه گزیدگان اهل آسمان در دنیا سلامت نرستند. پس این زن آن دعا بر خواند، و سوی آسمان بر رفت. ایزد تعالی مرو را منبغ گردانید و آتش گشت.

این عمر گویند رحمه الله علیه. این ستاره ی زهره اوست [۴۱] که

در آسمان پدید آید و این فرشتگان آن نام بر خواندند هر چند کوشیدند تا به آسمان بر آیند نتوانستند بر آمد ، آن پایگاه ایشان بشد ، بر روی زمین بماندند ، از شرق تا غرب می‌دویدند و می‌گریستند و زاری می‌کردند تا یاد آمد مریشان را که در روی زمین خدای را عزوجل بنده ای است که هر روز فرشتگان از وی چندان طاعت به آسمان آوردندی که از همه اهل روی زمین آوردندی . و آن ادریس پیشامبر بود - صلوات الله علیه - هر دو آمدند به نزدیک اوی ، و گفتند از ما گناهی موجود آمده است ، ما را شفاعت کن تا خداوند عزوجل مگر ما را عفو کند . ادریس علیه السلام جواب داد که هرگز دیده اید که اهل زمین مرا هل آسمان را شفاعت کند ؟ گفتند : آری ما منزلت تو دیده ایم اندر آسمان . ادریس گفت : اگر من نیز شفاعت کنم چه دائم که شفاعت من روا کردد یانی ؟ فرشتگان گفتند : توسریه سجده نه ، و شفاعت کن ، آنکه که سر بر آری اگر ما را به نزد خود بینی امید آن باشد که شفاعت تو می‌دوا کند و اگر ما را از پیش تو برده باشند ، بدان که شفاعت تو از ما می‌روا نشود . ادریس علیه السلام سر به سجده آورد و دعا کرد تا او سراز سجده بر آورد ، ایشان را برده بودند ، و ندید مریشان را . و اندر خبر چنانست که ایشانرا ببردند . پس فرمان آمد که اختیار کنید ، عذاب دنیا خواهید یا عذاب آخرت . و اندر آخرت مشیت مراست و اندر کار شما . جبریل علیه السلام گفت : عذاب دنیا اختیار کنید ، و ایشان عذاب دنیا را بر عذاب آخرت اختیار کردند ، اکنون هردو را از بابل آویخته اند ، و عذابشان می‌کنند از وقت نماز بامداد تا وقت آفتاب بر آمدن . و از وقت نماز دیگر تا وقت آفتاب فرو شدن . و کلماتی است که ایشان آنرا بر زبان می‌رانند

که ایشان بدان مبتلا اند .

بعضی از علما گویند که آن از بهر آن خوانند تا عذابشان زیادت شود و بعضی گویند که بدان خوانند تا عذابشان سبک تر شود . جهودان و دیوان و آن کسها که اعتقاد جادوی دارند آنجا روند و گوش دارند مران کلمات را . ایشان نخست مریشان را پندهند و گویند این از ما میاموزید [۲۲] ، و یاد مگیرید ، که ما بدین مبتلایم و هر که این بیاموزد و اعتقاد جادوی کند او کافر گردد و مرورا اندر بهشت هیچ نصیب نماند چنانکه خداوند گفت - تبارک و تعالی - وَ مَا يُعْلِمَانِ مِنْ أَحدٍ خَافَ قَوْلَ إِذَا مَعَنَ فُتِنَهُ فَلَا تَغْفِرُ چون ایشان باز نگردند از آنجا و دل بران نهند ، تا آن از ایشان بیاموزند ، ایشان را چاره نباشد از خواندن آن . ایشان آنرا بر می‌خوانند و اینان یاد می‌گیرند و آن کلماتی است که هر کسی که بر چیزی بر خواند آن مراد او حاصل آید . بیشتر مفسران برین اند ، و گروهی گویند این خود فرشتگان نیند . دو مرد گبر بوده اند به بابل ، مردمان را جادوی آموختندی و بدین قول میل کرده است حسن بصری - رحمه الله علیه - و قرائت او مَلِكَيْنِ خواند نه مَلِكَيْنِ .

و گفت خواجه‌ی امام‌رضی الله عنه - که از قاضی بو عاصم رحمه الله علیه - شنیدم که او گفتی اندر زمانه‌ی جادوی چنان فاش گشت که گروهی مردمان معجزات پیغامبران خویش را - صلوات الله علیه - به جادوی برگرفتندی و فرق ندانستندی کرد میان جادوی و میان معجزت . ایزد تعالی دو فرشته بفرستاد تا مریشان را باز نمود چگونگی جادوی و چگونگی معجزت . این چنان باشد که عالمی مرکبی را بیاموزد که زنا چگونه باشد و نکاح چگونه

باشد . بدان آن خواهد تا او از زنا باز باشد . یا مرورا بگوید که آب انگور به چه جای رسد می گردد ، و خوردن آن حرام گردد و به چه جایگاه باشد که خوردن آن حلال باشد . بدین آن خواهد تا او را حلال از حرام باز نماید . این فریشتگان نیز^۱ هم چنین بودند و الله اعلم .

وَمَا هُمْ بِضَارِعِينَ بِهِنَّ مِنْ أَجْلِ رَبِّهِنَّ هُم بِمُفَرِّقِينَ بَالِغَةَ الْأَعْرَةِ (؟)
أَحَدًا مِنَ النَّاسِ إِلَّا يَذُنُ اللَّهُ إِلَّا بِحَقِّهِ اللَّهُ تَعَالَى . گفت درین جادوی ایشان مر کسی را زبانی نتوانند کرد تا آنکه که قضای^۲ خدای عزوجل با آن برابر نیارد .

گفت خواجهای امام - رضی الله عنه - اندر بعضی از تفسیرها خواندم که بدان کلمه که از فریشتگان شنوند بدان مرد را از زن باز گیرند ، و میان ایشان جدایی افکنند . والله اعلم .

وز خواجہ ابو جعفر مفسر شنیدم - رحمه الله - که وی گفتی مَا يُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْأَعْرَةِ وَزَوْجِهِ سَبَابِينَ تَفْرِيقُ آن باشد که کسی به نزدیک زنی آید مرورا گوید من ترا جادوی [۴۳] آموزم ، یا از بهر تو جادوی کنم تا شوی تو مر ترا دوست گیرد ، و این زن بدان رضا دهد و یا آن بیاموزد ، بدین اعتقاد جادوی مرتبه گردد ، و از شوی خویش باین گردد . اینک جدایی افتاد و آنکه برین استشهاد آوردی از قول خدای عزوجل ، وَمِنْ قَوْلِ الْمَلَائِكَةِ فِي الْعَقْدِ أَنَّهُ أَنْزَلَ نَكَاحَ رِيسْمَانَهَا كَرِهَ كُنْدَ وَا نْدِرَانِ می دمنند و آن را زبان بند نام می کنند ، این زن بیچاره بدان اعتقاد کند از اسلام بیرون آید و زشوی جدا شود . شری بیش ازین میخواد .

۱- آن : باخط دیگر بالای سطر افزوده شده است ۲- نیز : در اصل سیاه شده

است ۳- اصل : قضای

الحکایت - گفت خواجهای امام - رضی الله عنه - که اندر بعضی از تفسیرها چنان سماع کردیم که زنی به نزدیک عایشه آمد - رضی الله عنها - و گفت که شوی وی زنی دیگر کرده بود ، و مرا رشک^۱ می رنجه داشت . زنی مرا گفت : من ترا به جایی برم که ترا چیزی آموزند که بر شوی خوانی ، آن زن را دست باز دارد . شب اندر آمد ، دو سنگ یا دو گربه یاورد ، و الله اعلم . یکی خود بر نشست و یکی مرا شناخت . رفتم تا به جایی رسیدیم که دو شخص دیدیم نگوسار آویخته ، مرا پیش ایشان برد و بیستاند . ایشان آواز کردند که میاموز آنچه ما گوئیم که کافر شوی . گفتنم لابد مرا می بیاید که بیاموزم مرا گفتند اگر لابدست شو ، به نزدیک آن تنور شو ، به مانند تنور جایی دیدم . چون فراز رفتم ، بترسیدم ، باز گشتم ، گفتنم : شدم به نزدیک تنور . گفتند : چه دیدی ؟ گفتنم : هیچ چیز ندیدم . گفتند : نشده ای ، پس باز گرد ، میاموز که کافر شوی . فرمان نکردم ، پس گفتند : رو ، بر سر تنور شو ، تاجه بینی . بار دیگر هم نشدم تا سیم بار بر سر تنور شدم . نگاه کردم به مانند سواری دیدم سپید جامه ، جامه ی سپید اندر سر کشیده ، از تنور برآمد و به سوی آسمان بر رفت . باز آمدم . گفتنم : این چنین دیدم ، گفتند : آن ایمان تو بود ، بر رفت . اکنون بیاموزی آن کلمه . ایشان برخواندند . من یاد گرفتم و باز خانه آمدم . از بهر آزمایش تخم اندر زمین افگندم و آن سخنها بر خواندم . در وقت برست و سبز شد ، و بر بالید ، و خوشه شد ، چون آن پدید آمد ، در حال پشیمان شدم [۴۴] بیش از آن به هیچ جای آن را کار نیستم ، مرا چه گویی تو به هست ؟ عایشه رضوان الله علیها - توبه ی وی نپذیرفت و به نزدیک صحابه آمد . هیچ کس حکم نکردند

۱- وی : بالای سطر باخط دیگر ۲- اصل نپذیرفت .

به پذیرفتن^۱ توبه او. ایزد تعالی داند که حال وی به قیامت چگونه باشد. اکنون اصل شریعت آنست که جادو چون اقرار کند به جادویی، اگر چه توبه کند بکشتنش نمود بالله من السحر.

قوله تعالی وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ^۲ وَآلَهُ قَدْ عَلِمُوا بِمَعْنَى الشَّيَاطِينِ اَنْ مِنْ اخْتَارَ السَّحَرَاءُ هَلْ الْآخِرَةُ مِنْ خَلْقٍ فَلَيْسَ لَهُ هَلْ الْآخِرَةُ فَصِيبُ هَلِ الْجَنَّةُ كُفْتُ بِهِ رَاسِي وَدَرَسِي كَهَ اَيْنَ دِيَوَانِ كَهَ مَرْدَمَانِ رَا جَادَوِي اَمُوزَنْدِ دَانَنْدِ كَهَ هَرِ كَهَ اَيْنِ جَادَوِي اَخْتِيَارِ كَرْدِ اَوْرَا دَرِ بَهْشْتِ هِيْجِ بَخْشِ نَعْمَانْدِ وَبِشْ مَا ضَرُوا^۳ بِهَ اَنْفُسَهُمْ بِشْ هَلِ اَبَاغَاوِيَهَ^۴ اَنْفُسَهُمْ اَوْرَهْنُوا بِهَ اَنْفُسَهُمْ كُفْتُ بَدِ چِيْزَا اَيْنِ كَه اِيْشَانِ خَوِيْشْتَنِ بَدَانِ بَرُوخَنْدِ وَ دِيْگَرِ كُفْتُ خَوِيْشْتَنِ بَدَانِ گَرْوَكَانِ كَرْدَنْدِ ، وَ دِيْگَرِ كُفْتَنْدِ بَدِ چِيْزَا كَه خُودِ رَا خَرِيْدَنْدِ وَزِ بَهْرِ خُودِ گَزِيْدَنْدِ ، يَئَنِي كَه جَادَوِي لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ^(۹۶) اَبُو عَلِيْمُوا حَقِيْقَةً اَعْلِيْمُ مَا اَخْتَارُوْهُمْ . كُفْتُ اِگَرِ اِيْشَانِ رَاسِي بَدَانْدِي كَه اِيْشَانِ رَا اَزِيْنِ جَادَوِي چَه زِيَاْنَهْ اَخَوَاهْدِ دَاشْتِ ، نَكَزِيْنْدِي جَسَادَوِي رَا ، وَ تِيَامُوزَنْدِي وَ لَوْ اَنْفُسَهُمْ اَمْنُوا وَ اَقْفُوا^۵ يَحْنِي اَلْيَهُودَ اَمْنُوا بِاللّٰهِ وَ كَتَبِهِ وَ رَسُوْلِهِ وَ اَقْفُوا وَ الشَّرِكِ^۶ وَ التَّغْيِيْرِ لَمُتُوْهُ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ خَيْرٌ لِّعَانِ ثَوَابِهِمْ عِنْدَ اللّٰهِ خَيْرٌ مِنْ السَّحَرِ كُفْتُ اِگَرِ اِيْشَانِ كَه جَهْودَانِ اَنْدِ بَغَرْوَندِي بِهَ مُحَمَّد - صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَ بَه كِتَابِ اُو وَ بَه كِتَابِهِي دِيْگَرِ ه^۷ اِيْشَانِ رَا اَزِ خُدَايِ عَزَّوَجَلَّ پَدَاشِي بِهَ اَزِيْنِ جَادَوِي بَاشْدِي وَ اَنْجَه بَرِ جَادَوِي مِي يَابَنْدِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ^(۹۷) لَقَمْنُوا اِگَرِ بَدَانْدِي كَه چُوْنِيْنِ اسْتِ بَغَرْوَندِي بِاَلْيَهَا اَلْيَدِيْنِ اَمْنُوا لَاقْفُوا هَذَا رَا عِنَا هَذَا حَكَمُ اَخَرِ اَيْنِ حَكْمِي دِيْگَرِ مَسْت كُفْتُ اِي مَومنانِ پَسِ اَزِيْنِ پِيْشِ پِيْغَامْبَرِ آيِيْدِ -

۱- اصل: پذیرفتن ۲- اصل: اشتراک ۳- ظ: باعوا به ۴- ظ: اتقوا الشريك ۵- ظاهراً ده که زاید می نماید ۶- حاشیه: و پرهیزندی از مشرکی.

صلی الله علیه وسلم - مرو را مگویند که راعنا، واین چنان بود که این راعنا اندر لفت عرب سخونی نیکو بودی، یکی مریکی را گفتی، درمن نبوش، هوش سوی من دار تا چه گویم [۴۵] ترا، اما این راعنا به لفت جهودان سخونی زشت بودی، دعای بد بودی. تفسیرش چنان بودی که بشنو که مشنویا پدھر^۱ و زندگانی (۹).

روزی این جهودان در آمدند به نزد پیغامبر ما - صلی الله علیه وسلم - بشنیدند که مومنان او را گفتند که راعنا. چون بیرون شدند، يك دیگر را گفتند، تا اکنون ما این مرد را پنهان می دشنام دادیم، اکنون به آشکارا دشنام می دهیم و می گویم راعنا، او خود بی نیفتد. سعد معاذ رضی الله عنه لفت جهودان بی افتادی. بانگی برایش زد، و گفت: ای دشمنان خدای اگر از پس این از هیچ کس بشنوم که پیغامبر را - صلی الله علیه وسلم - راعنا گوید زبان آن کس ببرم. پس گفتند شما هم می گوید او را راعنا، باز ازان ما بتر آمد. جبریل علیه السلام بدین آیت فرود آمد گفت لاقفوا راعنا شما که مومنانید نیز این مگویند که راعنا، تا جهودان آنرا بهانه نگیرند، گفت و قُولُوا اَنْظَرْنَا^۲ به جای راعنا اَنْظَرْنَا گویند چه همان معنی دهد و اَسْمَعُوا و چنان باشد که زیردستی مر زبردستی را گوید اندر کار من بنگر و نظری بکن وزهر من يك ساعت گوش به من دار^۳ وَ لِلْمُتَافِرِينَ عَذَابٌ اَلِيمٌ^(۹۸) و مر جهودان راست - که ترا به راعنا دشنام دهند پایوهی اندر دوزخ دردناک ما جَهْدُ الَّذِينَ كَفَرُوا مَا يَحْتَمِيْ وَ مَا يَنْجِيْهِ اَلَّذِيْنَ كَفَرُوا جَعَلُوا بَيْتُكَ مِنْ اَهْلِ اَلْعِتَابِ اَلْيَهُودَ وَ النَّصَارَى وَ لَا اَنْصَرُ كِيْنَ اَلَّذِيْنَ اَشْرَكُوا مَعَ اللّٰهِ اِلَيْهَا اَخَرُ مِنْ مَّغْرِبِيْ مَعَهُ وَ غَيْرُهُمْ كُفْتُ هِيْجِ آرزو نبرند،

۱- اصل: پاک شده است ۲- حاشیه: واسموا و بشنود این سخون

نماز سوی بیت المقدس کردی و چون به مدینه آمد مقدار هفده مایگان پاشان زده، نماز نیز سوی بیت المقدس کردی. آن وقت این آیت آمد که **فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** این قبله آن قبله را منسوخ کرد. اکنون هم قرائت آن قرآن منسوخ است و هم حکم آن قبله.

و بعضی آنست که کار بستن آن منسوخ کرده است، اما خواندن آن بر جای مانده است. چنانکه گفتیم آن آیت یک ساله عدت.

و بعضی آنست که خواندنش منسوخ است و حکمش بر جای مانده است، چنان چون سنگه سار کردن مرزانیان را. گفتند این آیت اندر قرآن بوده است و لکن خواندن آن منسوخ شده است و حکمش بر جای مانده است.

و بعضی آیتها محکم است که همی فرمانی از خداوند تعالی آمده است به ابتدا تا انتها هم بران حال مانده است، نه ناسخ است خواندن آن و نه منسوخ است. چنانکه گفت **أَقِمُّوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ بِاللهِ عَلَى النَّاسِ حِجَابُ الْحَبِیَّتِ** و آنچه مانند اینست چنانکه گفت او ننسها^۱ یا بگذاریم^۲ منسوخ ناکرده، تا بدان کار می کنند تا روز قیامت.

و شرح آن که گفت **فَأَنزِلْ بِخَيْرٍ** منها اگر کسی سوال کند که روا باشد سخون خدای عزوجل بعضی بهتر باشد و بعضی بتر. جواب ازین آنست ازان معنی که همه سخون خدایست عزوجل، شاید که گویی بعضی بهتر است و بعضی بتر. اما فرمان هست و کارهایی هست که ما را بدان فرمان داد که به کردن آن مرارا ثواب آن بیشتر است و بعضی را کمتر. آن بهتری و برتری اندر نصیب ماست، [۴۸] نه کلام خداوند تعالی بعضی بهتر و بعضی

بتر، و دیگر کارهاست از طاعتها، که رنج آن برمایشتوست و بعضی هست که رنج آن کمتر است. این بهتری و برتری اندر حق ماست.

و بعضی گفته اند که آیتها بر دو گونه است بعضی آنست که مرو را يك فضل است و بعضی آنست که آن را دو فضل است. چنان چون سورة تبت، مرو را فضل آن هست که کلام خداوند است عزوجل. اما فضل مذکور فيه ندارد که مذکور اندروی بولهب است.

باز سورة اخلاص دوفضل دارد : یکی فضل آن که کلام باری است تعالی و دیگر فضل مذکور که ثنای خداوندست عزوجل.

و سبب این آیت آن بود که جهودان ناسخ و منسوخ روا ندارند و گویند که این صفت آن کسی باشد که از عاقبت آن کار خبر ندارد، چیزی بفرماید که به آخر کار داند که آن بد فرمود ازان باز گردد این صفت گویند مر خداوند را تعالی، و شاید. مسلمانان گویند این نه چنین است، خداوند تعالی بندگان خود را فرمانی دهد به چیزی، و داند که صلاح ایشان اندر آنست تا به وقتی، و ز پس آنوقت داند که صلاح ایشان اندر چیزی دیگر است آن پیشین را منسوخ کند، و فرمان دیگر بفرماید. اینست که خداوند تعالی گفت **أَنَّمْ كُذِّبَ أَنْ أَتَى اللَّهُ تَهْ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ جَمِيعَ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ مُلْكًا وَ مِلْكًا فَلَهُ أَنْ يَنْصُرَ فِیهِ مَنَّهُ لِيَهْ لِمَا شَاءَ بِأَمْرِ عِيسَى** چما شاء^۱ وَ قَتْلِهِمْ عَنْ مَا شَاءَ^۲ أَمْتَى مَا شَاءَ^۳ وَ كَيْفَ مَا شَاءَ^۴. گفت پس ندانی یا شنونده که پادشاهی هفت آسمان و زمین مر خدای راست عزوجل، به ملک و مُلْك. مرو راست اندر پادشاهی خویش تصرف کند، آنچه خواهد فرماید، و ز آنچه خواهد باز زد کند، چنانکه خواهد، آنکه که خواهد، و

چونان که خواهد ، کسی را بروی چربایی نیاید .

و فرق میان ملک و مُلک : از مخلوقان کسی بود که او را مُلک بود اما ملک نبود چنانکه امیری را بر مردمان ولایت خویش مُلک بود اما مال ایشان مرو را ملک نبود . و باز کسی بود که او را بر خانه‌ای یا بر کنیزی یا غلامی ملک بود اما او را مُلک نبود . خداوند ما را تبارک و تعالی هم ملک است و هَمْ مُلْکٌ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ سِوَى اللَّهِ یعنی [۴۹] يَنْقُضْكُمْ وَلَا نَقْصِيرُ (۱۰۱) وَلَا نُنَاصِرُ يَنْصُرْكُمْ وَ يَذْهَبْ عَنْكُمْ الْعَذَابُ . گفت : نیست مر شمارا یا بندگان جز از خدای عزوجل کسی که شغلهای شما راست آورد و یا مر شما را یاری دهد جز از خدای عزوجل قوله تعالی أَمْ قُلُوبُكُمْ أَنْ قَالُوا رُسُوتَهُمْ أَكْثَرُ حُجُوتَ وَ كُتِبَتْهُنَّ أَنْ قُطِلُوا مِنْ رُسُوتِهِمْ وَ كُتِبَتْ حُجُوتُهُمْ عَلَيْهِ . گفت : یا شما که کافرانید چنان می‌خواهید تا از رسول خویش چیزهایی در خواهید کما سُئِلَ مُوسَى مِنْ قَبْلِ كَمَا طُوبَى لِبَنِي مُوسَى رَافِعَةَ الرَّبِّ چنانکه از موسی علیه السلام حواستند از دیدار خدای عزوجل .

این عباس گفت - رحمة الله علیه - که عبدالله بن امیة المخزومی آمد به نزد پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - با جماعتی از کافران قریش . و گفت : یا محمد ، ما به تو نگریم تا تو ما را عجایبها ننمایی ، زنان عجایبها اندر سورة بنی اسرائیل یاد کرده است قوله تعالی وَ هَالِكُوا لَنْ قَوْمٍ لَكَ حَتَّى تَفْجَرَ لَنَا مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَنْبُوعًا تا آخر آیه . گفتند : نگریم تا ما را از میان این کوهها چشمهای آب پدید نیاری ، و این کوهها را همه از میان ما برنگیری ، بدل کوهها باغها نگردانی ، یا بر آسمان برنروی ، و زانجا از بهرمانه‌ای نیاری . چنانکه ما را اندران نامزد کرده باشد که این محمد پیغمبر منست ، بلو بگروید . آن وقت که این همه بکنی . ندانیم گرویم به تو ، یا نخود نه .

این آیت اندر شأن ایشان آمده است .

صدی گفت : مشرکان مکه از پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - درخواستند ، خدای خود را بیار تا مرو را معاینه ببینیم . این آیت اندر شأن ایشان آمده است .

مجاهد گوید : قریشیان از پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - اندرخواستند ، گفتند : کوه صفا از بهر ما زرگردان ، خداوند تعالی این آیت بفرستاد قوله تعالی وَ مَنْ يَتَّبِعِ الْاَنْفَرِ بِالْاِيْمَانِ اَيُّ مَنْ اخْتَارَ اَنْفَرًا عَلَى الْاِيْمَانِ . گفت هر کسی که او ایمان را به کفر عوض کند کفر را بر ایمان برگزیند فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءً اَلْاَسْبَلِ (۱۰۲) گم بوده کرده باشد همراه راست را و رها کرده دین مسلمانان را . وَ كَثِيرٌ مِنْ اَهْلِ اَلْعِبَادِ كَثِيرٌ مِثْلُ كَعْبِ بْنِ الْاَشْرَفِ وَ فِهْرِ بْنِ عَازُورٍ وَ حَسِيِّ بْنِ اَخْطَبٍ [۵۰] لَوْ يَرُدُّوكُمْ لَوْ يَصْرَفُوكُمْ عَنْ قَوْمِ اللَّهِ مِنْ جَعَدَ اِقْرَارَكُمْ . گفت آرزو می‌برند ، بسیاری از مردمان تورات خوان چون کمب بن اشرف و فنه‌خاص بن عازور و حسی بن اخ‌ط‌ب توبه‌دوختند گر بتوانندی مر شما را یا حذیفه یا عمار برگردانندی از دین خدای عزوجل مِنْ جَعَدَ اِيْمَانَكُمْ اِزْسِ اِيْمَانِ که آورده اید کفاراً حَتَدَا تامر شما را کافر گردانندی . این همه که می‌کنند از حسد می‌کنند که دلهاشان پرغم است ، از آنچه دانند که شما برحق اید و ایشان بر باطل اند .

و این قصه چنان بود که چون جهودان مر عمار یاسر را و حذیفه بن الیمان را گفتند اِزْسِ اِيْمَانِ حارب احد که می‌بیند که این مرد را چه رسید و مرو را چه پیش آمد اگر اوی برحق بودی او را این پیش نیامدی . باز گردید از دین اوی ، و اندر دین ما اندر آید . عمار جواب داد که عهد و پیمان

و پس به اخلاص بی موائی و تفاق به خدای [۵۲] عزوجل سپارید .
و اَقُوا الزَّكَاةَ وَبِغْزَارٍ ذِكْرُهَايَ خَوَاسْتَهَاتَانِ بِرِمْوَجِب شَرِيعَتِ وَ شَرَطِ
أَنْ وَنَا قَدْ مَوَّاهُ لَأَقْبَحَ كَلْمٍ مِنَ الْأَعْمَالِ وَالْأَقْوَالِ وَالْأَفْعَالِ لَأَقْبَحَ كَلْمٍ
لَا يَحِلُّ فَعَرِثَكُمْ وَفَعَلْتُمْ وَلَاجَهَ أَقْبَحَ كَلْمٍ هَرْجِزِي كَهْ شَمَا بَدَهِيْدِ وَ پِش
فَرَسْتِيْدَ از خَوَاسْتَهَايَ خَوْشِ ، وَ كَرْدَارَهَايَ نِيَكِ ، وَ كَفْتَارَهَايَ خَوْبِ اَيْنِ
هَمْ اَز بهرِ خُودِ فَرَسْتَاهِ بَاشِيْدِ وَزْ بَهْرِ رَسْتِگَارِيِ خُودِ كَرْدِهَ بَاشِيْدِ مِنْ خَيْرِ
فَعَلْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَيْ فَعَلْتُمْ مَعَافَاةً وَ مُوَاجَهَةً مِنَ اللَّهِ قَبَارَكَ وَ تَعَالَى . كَلْمٌ
پاداشِ آن و سزایِ آن بِيَايِيْدَ از خدایِ عزوجلِ اِنْ اللَّهُ جَمَاعَتُكُمْ لَيَصِيرَ (۱۰۳)
لَاَنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَمَاعَتُكُمْ وَ قَوْلُكُمْ وَ قَوْلُكُمْ بِصِيرَ عَالِمٌ لَا يَنْغِي عَلَيْهِ
فِي مِنْ أَعْمَالِكُمْ . كَلْمٌ : هَرْجِهَ شَمَا كَنِيْدِ وَ كَوِيْدِ وَ پِشِ فَرَسْتِيْدِ هِيْجِ بِرِ
خدایِ عزوجلِ پُوْشِيْدِهَ نَاشِدِ اَزْ بِرَا چِهَ خدایِ عزوجلِ به هَرْجِهَ شَمَا كَنِيْدِ بِيْنَا
اَسْتِ وَ دَانَا وَ تَمَالَوْنَا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ وَ تَمَالَتِ الْيَهُودُ لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ اِيْدَا
إِلَّا مَنْ كَانَ هُوَ اَوْ اَوْصَارِي يَهُودِيَا وَ تَمَالَتِ النَّصَارَى لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ
نَصْرَانِيَاً . كَلْمٌ اَيْنِ قَصَهَايَ دِيْگَرِ اَسْتِ . خَبَرِ دَادِ مَا رَا اِيْزِدَتَعَالَى اَزِ كَفْتَارِ
جَهودَانِ وَ تَرَسَا آن .

اَيْنِ عِبَاسِي كَلْمٌ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - جَهودَانِ بَا تَرَسَا آن خُصُومَتِ كَرْدِنْدِ
كَفْتَنْدِ تَرَسَا آن كَسِ نِيْنْدِ وَ دِيْنِ اِيْشَانِ نَهْ دِيْنِ حَقِستِ وَ اَنْدَرِ بَهْشْتِ نَشُودِ كَسِ جَزِ
مَا كِهَ جَهودَانِيْمِ . وَ تَرَسَا آن هَمْ جُونِيْنِ كَفْتَنْدِ مَرْجَهودَانِ رَا . كَلْمٌ جَهودِ كَوِيْدِ :
لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ هَرْ كَزْ دَرِ بَهْشْتِ نَشُودِ اِلَّا مَنْ كَانَ هُوْدَاً مَغْرُكْسِي كِهَ اَوْ جَهودِ
بَاشِدِ اَوْ نَصَارِي وَ اَنْدَرِ آيَتِ اِخْتِصَارِ سَتِ مَعْنِي چَتَانِ بَاشِدِ كِهَ تَرَسَا آن نِيْزِ

۱ - حَاشِيَه : چَنَّاكْ اَمَدَسْتِ ۲ - ط : تَمَلُّوْنَ ۳ - ط : لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ
اَبَدَا بِهَكْسِ لَا م .

چَتِيْنِ كَفْتَنْدِ . اَنْدَرِ بَهْشْتِ نَشُودِ هَرْ كَزْ كَسِي مَغْرُكْ اَوْ تَرَسَا بَاشِدِ كَلْمٌ اَمَّا اِيْهِيْمُ
هَلَا اِسْتَبْهَأُوْهُمْ وَ كَمْتَمِيْهِمْ وَ قِيْلَ هَلَا اَبَاطِيْلُ وَ اَتَا فَيُجِيْبُهُمْ خدایِ كَلْمٌ تَعَالَى
كَلْمٌ اَمَّا فَيُجِيْبُهُمْ كَلْمٌ اَيْنِ اَرْزُو هَاسْتِ كِهَ اِيْشَانِ مِيْ بُوْنْدِ به اَرْزُو چِهَ نِيَايِنْدِ . وَ
بَعْضِي كَفْتَنْدِ اَيْنِ دَرُو هَاسْتِ كِهَ اِيْشَانِ كَوِيْنْدِ وَ سَخُونَهَايِ بِيْ اَصْلِ اَسْتِ وَ
تَرْفَنْدِ جَاهِلَانِهَ اَسْتِ اَيْنِ چِهَ اِيْشَانِ مِيْ كَوِيْنْدِ قُلْ هَاقُو اَبْرَهَانَتُمْ قُلْ يَا
مُحَمَّدُ [۵۳] لِيْلِيْهِيْهُوَ النَّصَارَى هَلُّهُوَ لِبِرْهَانَتِكُمْ وَ بَيِّنَاتِكُمْ وَ حُجَّتِكُمْ عَلَيَّ مَا
قَوْلُكُمْ . خدایِ عزوجلِ كَلْمٌ مَرْجَهودَانِيْ رَا - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ سَلَمٌ -
بِگَرِي مَرِيْشَانِ رَا هَاقُو اَبْرَهَانَتَكُمْ بِيَايِيْدِ پَسِ دِلِيْ وَ نَشَانِي وَ حُجَّتِي مَرِيْنِ
سَخُونِ رَا كِهَ مِيْ كَوِيْدِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنِ (۱۰۵) فَي مَقَاتِلَتِكُمْ اِگَرِ شَمَا بَدِيْنِ
كَفْتَارِ رَاسْتِ كَوِيَايِنْدِ بَلِيْ مِنْ اَسْلَمِ وَجْهَهُ لِيْهُ رَدِّ لَعَلَّاهُمْ اَي لَيْسَ اَلْاَمْرُ كَمَا
قَوْلُكُمْ وَلَكِنْ مِنْ اَسْلَمِ اَخَذْتِ دِيْدَهُ وَ عَمَلَهُ لِيْهِ قَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ هُوَ مَحْسِنٌ
وَ هُوَ مَعْ ذَلِكِ مُؤْمِنٌ مُؤْمِنٌ مَحْسِنٌ فِيْ عَمَلِيْهِ وَ هُوَ لَهُ .

كَلْمٌ : بَلِيْ وَ اَيْنِ بَلِيْ اَنْدَرِ لَفْتِ عَرَبِ وَ قَتِ بَاشِدِ كِهَ اَزْ بهرِ جَوَابِ
آيِدِ چَنَّاكِهَ عَرَابِيِي يَكِي رَا پَرَسَدِ نَهْ مِنْ دُوسْتِ تُوْمُ ؟ جَوَابِ اَوْ بَلِي كَوِيْدِ .
وَ اِگَرِ اَنْدَرِ سَخُونِ نَهْ اَنْدَرِ نِيَا رِدِ هَمِي كَوِيْدِ مِنْ دُوسْتِ تُوْمُ جَوَابِ اَوْ نَعَمْ آيِدِ .
وَ دِيْگَرِ سَخُونِي رَفْتِهَ بَاشِدِ كَسِي مَرْجِيْزِي رَا مَنَكْرِ شُدِهَ بَاشِدِ كَوِيْدِ
كِهَ آن نِيْسْتِ ؟ عَرَابِي جَوَابِ كَنْدِ ، كَوِيْدِ : بَلِي كِهَ چَرَانِيْسْتِ ، هَسْتِ .

وَ دِيْگَرِ چُونِ كَسِي رَا نَهِي كَنْدِ اَزِ چِيْزِيِ آن كَسِ نَخَوَاحِدِ كِهَ فَرْمَانِ
بَرْدِ مَرُورَا ، كَوِيْدِ : نَكْنِ ، اَيْنِ كَسِ كَوِيْدِ : بَلِي ! كَلْمٌ .

اَكْنُونِ اَيْنِجَا چُونِ جَهودَانِ كَفْتِهَ بُوْدِنْدِ كِهَ اَنْدَرِ بَهْشْتِ نَشُودِ كَسِي جَزِ
جَهودِ ، وَ تَرَسَا آن كَفْتِهَ بُوْدِنْدِ كِهَ اَنْدَرِ بَهْشْتِ نَشُودِ كَسِي جَزِ تَرَسَا ، اِيْزِدَتَعَالَى
بِهَ قَوْلِ بَلِي ، آن سَخُونَهَايِ اِيْشَانِ رَا رَدِ كَرْدِ . كَلْمٌ : نَهْ چَنَّاكْسْتِ كِهَ شَمَا

می گویند بل که چنین است که من می گویم من آسَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ هر کسی که او دل خویش را به توحید و معرفت، و دین خویش را به خدمت و شریعت، به خدای عزوجل سپارد و هومحسن با این جمله نیز به قول و عمل نیکو کار باشد این بهشت جای او باشد نه آن جهودان و ترسانان. و آنکه گفت فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ فَلَهُ جِزَاؤُهُ تَوَاجُّهُ وَمُتَافَاةٌ مِنْ رَبِّهِ عِنْدَ بَعْضِ من گفت این کس که چنین باشد، پاداش باشد او را از خدای عزوجل و لاخوف عَنِّيهِمْ وَلَهُمْ يَحْزَنُونَ (۱۰۶) گفت نه بیم جاودانگی باشد او را و نه اندوه جاودانگی و قَالَتْ أَتَيْبُودُ لَيْسَتْ أَلْتَمَارِي [عَلَى شَيْءٍ] مِنْ دِينِ اللَّهِ تَعَالَى وَ لَادِينِ إِلَّا الْيَهُودِيَّةَ وَقَالَتْ أَلْتَمَارِي لَيْسَتْ أَتَيْبُودُ عَلَى شَيْءٍ وَلَا دِينِ إِلَّا النَّصْرَانِيَّةَ گفت جهودان [۵۴] گفتند که این ترسان هیچ کس نیستند و بر هیچ نیستند و آن نه دین است که ایشان دارند و دین حق نیست جز این جهودی که ما داریم و ترسان گفتند نه، این جهودان کس نیند و بر هیچ نیند و آن نه دین است که ایشان دارند. دین ایست که ما داریم، و دین نیست مگر ترسای و هُم يَقُولُونَ قَتْلُوا وَ بَلَى الْفَرِيقَيْنِ يَقْرَأُونَ كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى أَحَدُ الْفَرِيقَيْنِ يَقْرَأُونَ التَّوْرَةَ وَ هَرِيقُ الْآخَرِ يَقْرَأُونَ الْإِنْجِيلَ گفت این هر دو گروه کتاب خدای را عزوجل خوانده اند اما جهودان توریت خوانند و ترسان انجیل خوانند.

و قولی دیگر است که جهودان مدینه گفتند: یا محمد دین دین ماست، ترسان را دین نیست ترا با دین ایشان چه کارست؟ و ترسان نجران گفتند: یا محمد دین دین ماست جهودان را دین نیست. ترا با دین ایشان چه کارست؟ و هر دو گروه کتاب ما می خوانند و نه آن می گویند که اندر کتاب

۱- در اصل «علی شیء» نبود ۲- کذا فی الاصل ظاهر؟ دو کلی الفریقین.

ماست و این سخن را فایده ای باید و فایده ای این آست که از خواندن توریت و انجیل مریشان را چه سود می دارد، آن را کار نیندند که آن کسها که نه کتاب دارند، و نه بخوانند هم چنین می گویند كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَ هُمُ الْمُفَرِّقُونَ وَ أَلَمْ يَكُنْ مِنْ رَبِّهِ بَعْضُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ تُقْرَأُونَ الْفَصْلَ الَّذِي كُنْتُمْ تُقْرَأُونَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ هُمُ الْمُفَرِّقُونَ گفت آن کسها که نامه ای مانند آنند و نخواهند مشرکان و مغان هم چنین می گویند که جهودان و ترسان کس نیند و بر هیچ نیند و شما را که مومنان نیز هم چنین گویند و اندر زیر این تعزیتی است مرمومان را، چنانست که گفتی ای مومنان اگر شما را جهود و ترسا عیب می کنند، و دین شما را به چیزی می نشمرند صبر کنید، که ایشان يك: دیگر را نیز هم چنین گویند فَالَهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ وَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَمَيِّزُ الْمُعَقَّ مِنَ الْمُعَظَّلِ وَ يَدْخِلُ الْمُعَظَّلِينَ فِي سَجَّتِهِ وَ يَدْخِلُ الْمُعَظَّلِينَ فِي النَّارِ. گفت خدای عزوجل هم چنین نخواهد گذاشت، روزی بود که داد کند میان خلق و حکم راند، سزاوار از ناسزاوار [۵۵] جدا کند، سزاوار بهشت را به بهشت رساند، و سزاوار دوخ را به دوخ رساند.

و حسن بصری گفت - رحمه الله علیه - حکم کند میان ایشان، ای که همه را دروغ زن کند و اندر دوخ کند.

و زجاج گفت: حکم آنست که پدا ایشان نماید که در بهشت که شود و آن مومنان باشند فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۰۷) من آمرایان. معنی اختلاف میان دو تن ناسزاواری بوده که هر یکی از ایشان مریار خود را در آنچه گویند و کند، موافقت نکند. خداوند تعالی به قیامت میان این خلق داد

۱- اصل: فایده ۲- نیندند که و آن کسها ۳- مذ: المومنون بعضهم.

خواجه کرد. قوله تعالى وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَهُ وَيَأْتِيَ أَحْبَرُ أَظْلَمُ عَلَى
سُوءِ الْفِسْقِ وَأَجْرِي عَلَى خَالِقِهِ مِنْ هَذَا الَّذِي مَنَعَ مَسَاجِدَهُ أَنْ يَذْكُرَ فِيهَا
اسْمَهُ أَيْ مَنَعَ الْبَارِئِينَ عَنْ مَسَاجِدِهِ دَمَائِي وَسَعِي فِي غَرَابِهَا وَعَمِلَ فِيهَا
يَخْتَرُ فِيهَا وَهَدِيهَا وَقِيلَ وَاجْتَدَيْدِي فِي غَرَابِهَا كُلَّ الْجَهْدِ كَيْفَ كَيْسَتْ أَزْ
مُردمان بر خویشتن پیداکردن روز خداوند تعالی گردن بردن، و بر خداوند خود
دلیرتر از آن کسی که او باز دارد نماز کثان را از مسجدهای خداوند تعالی،
و نگذارند یادکنندگان را، که در مسجدها، خداوند را تعالی یادکنند و سَعَى
فِي غَرَابِهَا و بکوشد اندر ویران کردن مسجدها. ویران کردن مسجد نه آن
بود که مسجد فرود آری اما از جماعت و نماز خالی ماند و ویرانی مسجد آمد
چنانکه خداوند تعالی گفت إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَهُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ إِنْ رَأَى
است یادکنیم انشاء الله .

کافران که به آبادان داشتن خانه‌ی کعبه و رفتن و اندودن بر مومنان
فخر کردند خداوند تعالی رد کرد قول ایشان. گفت نه آبادانی مسجد اندر
روفتن است چه آبادانی مسجد اندر مومناست که اندر وی نماز کنند.

و در خبر داودست علیه السلام که ایزد تعالی بدوی وحی کرد، گفت:
با داود هر روز خواهم که عذاب فرستم بر اهل زمین، به سه گروه بندگان
خود بنگرم عذاب از همه باز دارم، یکی بندگان مومنان که از بهر^۴ خدای
عزوجل به یکجای دوستی دارند، و دیگر بندگان مومنانی که به سحر گاهان
مرا استغفار کنند، [۵۶] و سدیگر بندگان مومنانی که مسجدهای مرا آبادان
دارند.

۱- حاشیه: بقیامت اندران فاسازواری که کردند در دنیا ۲- ظ: اعتی
واجری ۳- اصل: نگهدارد ۴- بالای سطر: من.

اما شأن و نزول آیت .

بعضی از علما گفتند که مردی بود از روم، ترسا، سپاه ساخت نام
طلوس بن اسبسیانوس الرومی بیت المقدس ویران کرد، و توریق خوانان را
بکشت، و مردگان را اندر مسجد بیت المقدس اندر افکند. و آن هم چنان
بماند تا وقت عمر بن الخطاب - رضی الله عنه - و این قول کلیبی است.
و بعضی گویند این ملك را نام انطاخوس بن نیس الرومی بود و این
قول مقاتل بن سلیمان است.

وبعضی گویند این هر دو بودند يك كرت ابن آمد و يك كرت آن
آمد و يك كرت دیگر بخت نصر آمد اُولَئِكَ اهل هلم الصفة یعنی اهل
الروم ماكان لهم آن قدر غلغله ما يفتري لهم وما يقدرون على ان يدخلوا
بيت المقدس جهدا اَلَا فَاَتَمِنُ الْاَيْدِيَهُنَّ مُتَعَفِفِينَ خَالِفِينَ كُنتَ: نیست
مرین کسا را که این چنین کردند، که نیز هرگز اندر بیت المقدس یارند آمدن
آشکارا، مگر به میمی آیند نهان.

کلی گفت هیچ رومی از بس از آن اندر بیت المقدس آشکارا نیارست آمد و اگر آیند بگیرندش و بکشند بِهِمْ فِي الدُّنْيَا حَرْقٌ عَرَابٌ مَدَائِیْهِمْ قُسْطَنْطِیْنِیَهْ وَ عَمُورِیَهْ وَ رُومِیَهْ. گفت ایشان را اندرین دنیا رسوایها باشد، و پای واههای بسیار، بدان چه مسلمانان نظر یابند بر بعضی شهرهای ایشان چون قسطنطنیه و عموریو و رومیو بِهِمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِیْمٌ (۱۰۸) یعنی النار و مریشان را خواهد بود به روز پسین ای که بدان جهان پای واههای بزرگ، در آتش دوزخ و لَهُ اَشْمَقُ وَاظْمَرُ وَاظْمَرُ الْقَمَرُ الصَّلَاةُ اِلٰی بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَاظْمَرُ الصَّلَاةُ اِلٰی الْعَبَةِ فَاَيُّهَا لَوْ اَقَامَا فَعَوَّلُوا وَجْهَهُمْ شَرْقًا اِلٰی

١ - اصل : كرة ٢ - فا : جهرأ .

التَّحَرَّى گفت مرخدای راست عزوجل مشرق، ای زان سو که آفتاب بر آید
و مغرب ، ای زان سو که آفتاب فرو شود. و بعضی گفتند مشرق سوی بیت
المقدس است و مغرب سوی بیت الحرام است، بمعرفه سونی که شما به تحری
روی بران جانب کنید **عَلِمَ وَجْهَهُ أَيَّ قِبَلِهِ** معناه **لَكَ الصَّلَاةُ بِرِضَائِهِ**
گفت هر سونی که شما به تحری و نیت نیکو روی بران جانب کنید آنجا
پایید خداوند را تعالی [۵۷] ای که خشنودی خدای عزوجل یابید . و آن
نماز شما با خشنودی خداوند تعالی باشد .

اندر قول مقاتل این آیت در باب تحری کردن آمده است ، و تحری
دل برگماشتن باشد و منسوخ نیست . و در قول قتاده و عطای نمراسانی این
آیت منسوخ است ازیرا که اول اسلام روا بودی که در نماز روی به هر
سونی که خواستندی کروندی تا آن وقت که این آیت آمد **وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ**
فَاجْهَوْا لَهُ وَجْهَكُمْ مُسْتَقِيمًا این آیت منسوخ شد و قصه این چنان بود :

مقاتل گفت که یاران پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - وقتی در بیابانی
چنانند ، کاره میخی بر آمد . آسمان یوحید ، و جهت قبله بریشان پوشیده
شد - هر کسی نیتی بگروه و بربک بجانب نماز کردند و بران جانب خطی
می کشیدند - چون ابر بر رفت ، بنگریستند بیشتر ازیشان ، روی خویش گز
قبله گردانیده یافتند - چون باز آمدند عبر به پیغمبر - صلی الله علیه وسلم -
آوردند . این آیت فرو و آمد در شان ایشان **إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَظِيمٌ** (۷۰۹) خداوند
تعالی بر بندگان خویش اندر باب شریعت ، کار فراخ گیرنده است و زحاح
دلهای ایشان دانسته است **وَقَالُوا أَتُخَذُ اللَّهُ وَلَدًا** و قَالَتِ الْيَهُودُ ابْنُ اللَّهِ

۱ - ظ : آید ، گویا اصل هم آید، یوده است و کسی آنرا آید، کرده است.

۲ - ظ : برضاله .

عَزِيزٌ وَلَدًا و قَالَتِ الْمَسَارِيَةُ قُلُوبُهُ مَسِيحًا و قَالَتِ بَنُو مَلِيحَ ابْنُ اللَّهِ
الْمَلَائِكَةُ و قَالُوا كَلْبُونا و فُجِّرُوا لِمَا هَالُوا . ابن عباس گفت : این اندر شان
جهودان آمده است چون کعب بن اشرف و کعب بن اسید و وهب بن یهودا .
گفتند این جهودان ، که خدای عزوجل مرعزیر را به پسری گرفته است ،
ای که عزیر پسر اوست . و مقاتل گفت : این آیت اندر شان ترسان آن نهران
آمده است سید و عاقب ، که ایشان گفتند که عیسی پسر اوست و قبیله ای از قبایل
عرب است ایشان را بنوملیح گویند ایشان گفتند که خداوند تعالی مرفریشگان
را به دختری دارد ای که دختران وی اند . قال الله تعالی **سُبْحَانَكَ بَرَاءةٌ لِّكَ**
مِنْ هَلِيمِ الْاَوْصَالِ و قُرْ بَهَا نَه . گفت پاکای مرخدای را تعالی ازین چنین صفت
که ایشان کردند که خدای عزوجل بی عیب است و مستغنی از گرفتن فرزنده ،
ازیرا به هر کرا غرزند باشد او محط باشد نه قدیم ، و معیوب باشد نه پاک ،
ازیرا که فرزند جوی حاجتمند بود به چنی و حاجتمند خدایی را نباید
بَلْ لَّهٗ مَا عَالِيَ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ **لَيْسَ الْاِمْرُ كَمَا هَالُوا** [۵۸] و لَعَنَ جَمِيعَ مَا لِيَ
السَّمَوَاتِ وَمَا لِيَ الْاَرْضِ **مُلْكًا وَمِلْكًا لِّلْاٰنَاةِ وَفِى الْاَوَّلِ وَالْاٰخِرِ الْمَلِكُ لَا يَمُوتُ** .
گفت نه چنانست که ایشان گفتند . این بلی و بل ، کلمتی است مرهوب را ،
که سخونی رفته باشد از کسی بدین کلمه آنرا رد کنند و سخونی دیگر که
حق تر از آن باشد آن پس بل یاد کنند .

چون خداوند دعوی جهود و ترسان و گفتار ایشان باز داد بدیشان و رد
کرد ، بل اندر آورد . و از پس آن سخونی که حق بود و راست از سخون
ایشان بود یلدر کرد . گفت **بَلْ لَّهٗ مَا عَالِيَ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ** . گفت نه چنانست که
ایشان گفتند چه آسمان و زمین و آنچه در آسمان و زمین است مریار خدای

۳ - ظ : اتخذه ذریاً ولداً .

راست هزوجل به ملک و به ملک، نه به فرزندی و ولادت، و اندر شریعت هر جا که نسبت ولادت آمد ملک از میان بر خیزد نه بینی که چون کسی مرفزند خود را مالک شود رق از میان بر خیزد، و فرزند آزاد گردد چون اینجادهوی کرد که همه اندر ملک و اندر فرزندی از میان بر خاست پس گفت **كُلُّهُ فَهَاتَمُونَ** (۱۱۰) **كُلُّهُ فَهَاتَمُونَ وَمَعْرُونَ لَهُ بِالْعَبْدِيَّةِ**. گفت همه مرورا اقرار داده اند به خداوندی، هیچ کسی دعوی فرزندی او نکرد، نه عزیر و نه عیسی و نه فرشته. چه همه مرورا به بندگی اقرار داده اند.

گفت خواجهمی امام - رضی الله عنه - بدان که اینجا اصلی است و آن آنست که روا باشد چیزی را عام یاد کردن و بدان خاص خواستن، و چیزی خاص یاد کردن و بدان عام خواستن. و این اندر قرآن موجود است چنانکه ایزد تعالی گفت **وَالْأَشْيَاءُ وَالْأَنْشَاءُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمْ**. اینجا در عموم یاد کرد؛ یکی همه دزدان را دست بریدن فرمود عام، و اتفاق است به نزد فقها. معنی این مخصوص است، ازیرا چه هر دزدی را دست نبرند. اگر کسی از ذو رحم محرم خویش چیزی دزدد، دست او نبرند و اگر کم از درم دریا چیزی که بهای او کم از ده درم بوده نزد بوحنیفه - رحمة الله علیه - دست او نبرند و اگر نیز نه از حرز چیزی دزدد دست او هم نبرند و مسایلهایی که برین مقابلت و عمومی. دیگر همه مسلمانان را در خطاب آورد و فرمان داده بریدن دست دزدان، و اتفاق است میان مسلمانان که این دست بریدن مر والی راست و جز وی را کسی را نباید. اینست عموم معنی مخصوص، و باز آنچه مخصوص است [۵۹] معنی او عموم چنانکه خداوند تعالی گفت **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ**

۱ - اصل : ولاده ۲ - حاشیه : و فرزند آزاد گردد ۳ - اصل : ایدیم ۴ - دیهای او در حاشیه آمده است . ۵ - اصل : یا ایها النبی (مربوط به رسم الخط) .

خاص او را گفت پس گفت **إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ** و پس هم او را گفت **فَاعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و این خطاب هر چند که به ظاهر او است معنی این عموم است. پس اکنون پدید آمد ما را که این لفظ **كُلُّهُ فَهَاتَمُونَ** بدین اهل طاعت را خواست و مومنان را خاص، و این قول این عباس است **بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مُبْدِعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَجْلَسَهُمَا وَتَمَّ يَتَوَفَا فَيْشَأُ**. گفت الله تعالی بدیع است ای مبدع است و مبدع نو سازنده ای بود که نه از چیز چیز آورد و از چیز چیز آورد به هر گونه که وی خواهد بی از آنکه از کسی آموخته باشد یا از کسی اندازه ای گرفته باشد. ازین جهت است که **مُبْدِعُ** را **مُبْدِعُ** خوانند ازیرا چه در اسلام چیزی نو پدید آورده باشد بی از آنکه مرورا از قرآن یا از حدیث رسول - صلی الله علیه و سلم - اصلی باشد بر حقیقت .

ایزد تعالی هفت آسمان و زمین چنانکه خواست بیافرید و پدید آورد بی آنکه پیش ازین مران را مثالی بوده که این بدان اندازه پدید آورد یا مرو را کسی بود که این تعلیم کرد و **إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا إِذَا أَرَادَ امْنَالَهُمْ فَهَنَّهُ فَبِأَنفِهِ يَقُولُ فَهَنَّهُ فَيَكُونُ** (۱۱۱) **لَبَدْلُكَ أَلْفَى تَابِينَ فِي عِلْمِهِ كَن فَيَكُونُ فَتَعَانُ كَمَلًا** **إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا** چون خواهد که خواست خویش را پیش برد و پدید آورد و حکمی را تقدیر قرآن کرده باشد خواهد که پدید آرد همی آن بود که مران چیز را که در علم وی موجود باشد گوید بیاش، بیاش چنانکه او خواهد. و با منصور ما تربیدی گفت آنچه خواهد که پدید آرد همی آن بود بی آنکه گوید کن، و این کن از بهر آن یاد کرده است که فهم آدمیان اندر دریافت زودی بیش ازین طاق داشت که دریافتی، کن یاد کرد و الله اعلم .

۱- اصل: بکن۔

۱- اصل: بی‌شرمی و ۲- اصل: بعد از پیغامبری بالای سطر: بحق
۳- اصل: کاسکی ۴- اصل بعد از آنست «خواست» ظاهراً زاید است.

کسی مر کسی را خبر دهد اورا گوید: میرس از حال فلان که چگونه است، اینجا همان معنی دهد ای پسر از حال دوزخیان که چگونه است و چون قرائت دیگر خوانند و لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَعْنَى آتَانِ بَاشَد که ترانخو اهند پرسید از گناه و کردهای ایشان، چه ایشان خود به کردهای خود گرفتاراند و لَنْ قَرْضَى عَنْكَ أَقْبَهُودَ وَلَا اتَّصَرَى بِهِودَ الْمَلَكِيَّةِ وَلَا تَنْصَرَى خَصَارَى النَّجْرَانِ حَتَّى قَتَبَ مَلِكُهُمْ حَتَّى قَدْخَلَ فِي مَلِكْتِهِمْ وَقَصَلَ آلِي قَبِيلَتِهِمْ. گفت: هرگز از تو خوشند نباشند جهودان مدینه، و نه ترسان نجران، تا آنکه که تو اندر دین ایشان در نیایی و به قبیله ایشان نماز نکنی و این خود هرگز نباشد قُلْ إِنْ هَدَى اللَّهُ هَؤُلَاءِ لَهْدَى كَلَّ إِنْ دِينَ اللَّهِ الْمَرْضِيَّةَ هُوَ الْإِسْلَامُ وَإِنْ قَبِيلَةُ اللَّهِ الْمُسْتَقِيمَةُ هِيَ الْعَبَقَةُ. گفت بگو ایشان را وقتی که ترا به دین و قبیله خود خوانند، دین پسندیده به نزد خدای عزوجل این دین اسلام است که من دارم، و قبیله راست قبیله ای که است که من سوی آن می نماز کنم و لَنْ أَقْبِعْتَ أَهْلَهُمْ وَلَنْ لَزِمْتَ مَرَادَهُمْ وَصَلَيْتَ إِلَيَّ قَبِيلَتَهُمْ. گفت اگر [۶۲] تو به هیچ وقتی در مراد جهودان اندر آئی و به قبیله ایشان نماز کنی جَعَدَ لِي جَاكُ مِنْ آلِ عِمْلَمٍ وَتَبَيَّنَ أَنَّ قَبِيلَةَ اللَّهِ هِيَ الْعَبَقَةُ وَإِنَّ دِينَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ. گفت از پس آنکه ترا از خداوند عزوجل خبر آمده است که دین خدای دین مسلمانست و قبیله راست خنای که است مالک من آن که من ولیم یَنْفَعُكَ وَلَا تَنْصِرُ [۱۱۴] فَصِيرَ يَنْصِرُكَ. گفت آنکه مرا ترا جز از خدای عزوجل که باشد دست گیری و کار سازی، که ترا منفعت نماید و از وی نیکی باشد و یا پشتگانی که مرا ترا یاری دهد و عذاب خداوند تعالی برهاند اَلَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِمَّا نَعْطِيهِمْ هُمْ عِلْمُ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ مِثْلُ عَبْدَانِهِ مِنْ سَلَامٍ وَخَيْرِ الرَّاهِبِ وَالْمُنَاجِسِ

و سَيَبْذِي ذِيْزَنَ وَ اِثْبَاهِيْمَ. گفت آن کسها که ما ایشان را تورات دادیم و انجیل دادیم چون عبدالله سلام از جهودان، و بهیروی راهب از ترسان، و نجاشی و سیف ذی یزن و جز ایشان یَقْلُوْهُ حَقَّ قِلَآؤِهِ می خوانند تورات و انجیل را و کار بند می باشند چنانکه سزای آنست و در خور آنست. قتاده گفت این یاران پیغامبر بودند - صلی الله علیه و سلم - که به قرآن بگرویده بودند و بسزا کاربند آن بودند اُولَئِكَ يَدْعُوْنَ بِهٖ اَهْلَ هَذِهِ الصِّفَةِ هُمُ الْيَمِيْنُ يَوْمِيْنُوْنَ بِهٖ اَللّٰهُ عَلَيْهِمْ سَلَامٌ وَ اِيْمَانٌ لَاغَيْرِهِمْ. ایشان اند هر آینه به راستی گرویدگان به خدای عزوجل نه دیگران و مَن يَتَفَرِّقْهُ وَ مَن يَجْعِدُ بِالْقُرْآنِ وَقَالَ بِاللَّيْسِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَحْتَمِلُ وَجَانَهُ قَعَالِي فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَلَا - سُرُون (۱۱۵) اَهْلُ هَذِهِ الصِّفَةِ هُمُ الْمُتَقَبُّوْنَ بِقَوَاتِ الْجَنَّةِ عَنْهُمْ. گفت آن کسها که به هستی خداوند تعالی بی ستون گشتند، و به پیغامبری و قرآن ناخستون گشتند، فَأُولَئِكَ اِيْشَانْدِ زِيَانَ زِدْكَانِ شُكْرُوفَانِ يَابِتِيْ اِسْرَآئِلَ اَذْكُرُوْا نِعْمَتِيْ اَلَّتِيْ اَقْعَمْتُ عَنْكُمْ وَاَنِّيْ فَضَّلْتُكُمْ عَلَيَّ اَلْعَالَمِيْنَ (۱۱۶) وَ اَقْبُوا يَوْمًا لَا تَجْزِيْ نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُعْمَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا [۶۳] كُنْفَمَا ضَعَاغَةً وَلَا هُمْ يَنْصُرُوْنَ (۱۱۷) وَ اِذْ اَبْتَلِيْ اِبْرٰهِيْمَ رَبَّهُ وَاِذْ كَرَّحِيْنَ اَحْبَبَرِ اِبْرٰهِيْمَ رَبَّهُ يَتْلُمَات. گفت: یاد کن پیش امتان خود حدیث ابرهیم علیه السلام که چون آزموده کرد خداوند تعالی مرو را به فرمانهایی که مرو را فرمود يَتْلُمَاتِ فَأَقْعَمْنِ اَوَى اَنَّمَا تَمَامِ بجای آورد.

و آن چنان بود که ایزد تعالی از ابرهیم علیه السلام ده چیز اندرخواست از آن پنج؟ اندر سراسر: یکی آب اندر دها ن کردن، و آب اندر بینی کردن، و سبیل پست داشتن، و مسواک کردن و موی سرفرق کردن.

و پنج اندر تن است: ازان یکی ناخن پست کردن، و بغل پاک داشتن، و زیر ناف را پاک کردن، و به آب استنجا کردن، و ختنه کردن.

ابرهیم - صلوات الله علیه - آن بجای آورد و این ده خصلت از دین حنیفی است. و اندرین شریعت منت است.

و عکرمه گفت که ابن عباس گفت - رضی الله عنه - آن سی خصلت است که ابرهیم بجای آورد، و بعضی از علما گفتند آن سی خصلت آنست که ایزد تعالی از ابرهیم اندر خواست، ازان ده خصلت اندر سوره برآه یاد کرده است قوله تعالی الْمُتَّيِبُونَ لِعَاقِبَتِهِ تا آخر آیت، و ده اندر سوره الاحزاب است لِالْمُتَّيِبِينَ و الْمُتَّيِبَاتِ تا آخر آیت، و شش اندر سوره هود فَلْيَصْلَحْ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ. و چهار اندر سوره سأل سَأَلَ كُلُّ الْمُتَّيِبِينَ تا آخر آیت، این سی خصلت ابرهیم بجای آورد و این سی خصلت اندر وی موجود بود و از پس او پیغامبر - صلی الله علیه وسلم - این سی خصلت تمامی بجای آورد.

و مقاتل گفت: ایزد تعالی ابرهیم را مبتلا کرد بدان دعاها که بکرد، آنهمه در قرآن موجود است قوله تعالی: رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا. و قوله وَجَعَلْنَا سُلَیْمَانَ ذَا اَبْنَتٍ فِهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ و آنچه مانند اینست. و حسن بصری و عطای خراسانی گفت - رحمة الله علیهما - مبتلاش کرد به بسل کردن فرزند، و به آتش نمرود، و به ستاره و ماه و آفتاب قَالَ اِنِّي جَاعِلُكَ لِنِسَاءِ اِسْمَاءٍ وَمَا اِسْمُ امْرِئٍ قَالَ اللهُ تَعَالٰی اِنِّي جَاعِلُكَ لِنِسَاءِ اِسْمَاءٍ مَعْلَمًا لِّغَضَبِ يُغْضَبُ بِكَ فِي هَذِهِكَ. گفت چون ابرهیم صلوات

۱ - اصل: سنة ۲ - اصل: بالای سطر: سی ۳ - ظ: وفی ۴ - ظ: معلما به فتح اول و سوم.

الله علیه آنچه فرمودش خداوند تعالی، بجای آورد به تمامی، خداوند تعالی گفت من ترا امامی خواهم [۶۴] گردانید ای که پیش روی پیش روندگان اندر نیکبهاو آموزنده مرئیگان را نیکبها قَالَ وَمِنْ دُرِّیَّتِیْ اَیْ یَارَبَّ اجْعَلْ مِنْ اَوْلَادِیْ مَنْ يُحَوِّنُ اِسْمًا لِلْمُتَّيِبِينَ گفت: یارب از فرزندان من گروهی نیز هم چنان پیش روی نیک مردان گردان، که مرئیگان ترا نیک مردی آموزند قَالَ لَا يُفْنَلُ عَبْدِي اَلْغَالِبِينَ (۱۱۸) هَلَالُ اللهِ عَالَمِی لَا يُفْنَلُ لِلْاِسْمَةِ مَنْ كَانَ ظَالِمًا مُفْرَكًا مِنْ اَوْلَادِهِ. گفت: یا ابرهیم این ولایت من اندر دادن امامت نرسد مرئیگان ترا، آن کسها که ایشان بیدادگر باشند، ای که بیدادگران فرزندان ترا امام پارسا آن نگردانم. ازینجا گفته اند هرول عالمی که مردنیا را دوست دارند باشد حرامست بروی، که او ای امام مسلمانان گردد.

و حقیقت امامی آن بود که بنده بر طریقتی بود که هرچه خود کند اندرانش رستگاری بود و هر که بوی اندران پی برد، آن کس را نیز اندران رستگاری بود. وَ اِذْ جَعَلْنَا اَلْاِیْمَتِ مَثَابَةً لِّنِسَاءٍ وَهَذَا فَصْلٌ اُخَرُ قَالَ وَاذْكُرْ حَیْنَ جَعَلْنَا اَلْاِیْمَتِ بَعْنِی بِئْتِ اَهْرَامَ مَثَابَةً لِّنِسَاءٍ سَبَوُ اَلْقُلُوبِ لِلْمُؤْمِنِينَ و مرجعاً اَلْبَدَائِعِ گفت: یاد کن یا محمد که چون مامرخانه‌ی کعبه را مثابه گردانیدیم و یوه گاه دلهای مومنان گردانیدیم ای که دلهای مومنان سوی آن یوبان گردانیدیم. چه اگر کسی بسیار دیده باشد هم یوبان آن باشد و اگر چه رفته باشد باز دیگر باره آرزو برد وَاَمَّا جای گاه ایمنی کردیم ای مَآئِمًا لَا هَلِیْمِ مِنْ السَّبِیِّ وَاَلْیَمَارَةِ ای اهل مکه را ایمن گردانیدیم از غارت کردن خواسته وز تاراج بردن وز بهجگان ایشان اسیر و برده بردن. و گفته اند که

۱ - اصل: «مردی» درحاشیه آمده است و کلمه نیک هم دست خودگی دارد

۲ - اندران: بالای سطر

و پنج اندر تن است: ازان یکی ناخن پست کردن، و بغل پاک داشتن، و زیر ناف را پاک کردن، و به آب استنجا کردن، و خسته کردن.

ابرهیم - صلوات الله علیه - آن بجای آورد و این ده خصالت از دین حنیفی است. و اندرین شریعت سنت است.

و حکمرمه گفت که این جامی گفت - رضی الله عنه - آن سی خصلت است که ابرهیم بجای آورد، و بعضی از علما گفتند آن سی خصلت آنست که ایزد تعالی از ابرهیم اندر خواست، ازان ده خصلت اندر سوره برآءه یاد کرده است قوله تعالی الْمُتَّقِينَ الَّذِينَ آمَنُوا وَآخِرُ آيَاتِهِ، و ده اندر سوره الاحزاب است إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ تا آخر آیت، و شش اندر سوره قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ عاشعون. و چهار اندر سوره سَأَلَ سَائِلٌ إِلَى الْمُصَلِّينَ تا آخر آیت، این سی خصلت ابرهیم بجای آورد و این سی خصلت اندر وی موجود بود و از پس او پیغامبر - صلی الله علیه وسلم - این ۲ خصلت تمامی بجای آورد.

و مقاتل گفت: ایزد تعالی ابرهیم را مبتلا کرد بدان دعاها که بکرد، آن همه در قرآن موجود است قوله تعالی: رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا، و قوله وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لك. و قوله وَاجْعَلْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ و آنچه مانند اینست. و حسن بصری و عطای خراسانی گفت - رحمة الله علیهما - مبتلاش کرد به پسمل کردن فرزند، و به آتش نمرود، و به ستاره و ماه و آفتاب قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلَمَّا وَلَّىهَا مَرِيَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا مَعْلَمًا لِتُغَيِّرَ بِقُدْرَتِي بِكَ فِي هَذِهِكَ. گفت چون ابرهیم صلوات

۱ - اصل: ۲ - سنة: ۳ - اصل: بالای سطر: سی ۳ - ظ: و فی ۴ -

ظ: معلما به فتح اول و سوم.

الله علیه آنچه فرمودش خداوند تعالی، بجای آورد به تعامی، خداوند تعالی گفت من ترا امامی خواهم [۶۴] گردانید ای که پیش روی پیش روندگان اندر نیکبها و آموزنده مرئیگان را نیکبها قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي آتِي بِكَ أَجَلٍ مِّنْ أَوْلَادِي مَن يَكُونُ إِمَامًا لِّمُتَّقِينَ گفت: یارب از فرزندان من گروهی نیز هم چنان پیش رو نیک مردان گردان، که مر بندگان ترا نیک مردی آموزند قَالَ لَإِنِّي آتِيكَ عَبْدِي الْغَالِبِينَ (۱۸) قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَا يَصْلَحُ لِلْإِمَامَةِ مَن كَانَ ظَالِمًا مِّشْرَكًا مِّنْ أَوْلَادِكَ. گفت: یا ابرهیم این ولایت من اندر داندنامات نرسد مرفرزدان ترا، آن کسها که ایشان پیداگر باشند، ای که پیداگران فرزندان ترا امام پارسا آن نگردانم. ازینجا گفته اند هر دل عالمی که مودنی را دوست دارنده باشد حرامست بروی، که اوی امام مسلمانان گردد.

و حقیقت امامی آن بود که بنده بر طریقتی بود که هرچه خود کند اندرانش رستگاری بود و هر که بوی اندران پی برد، آن کس را نیز اندران ۲ رستگاری بود. و إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَهَذَا قَوْلَ آخِرِ قَالٍ وَآذَرَ حِينَ جَعَلْنَا الْبَيْتَ دَعْوَى بَيْتِ الْاِعْرَامِ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ مَهْوِلُ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ و مرجعاً لَا يَدْنِيهِمْ گفت: یاد کن یا محمد که چون مامرخانهی کعبه را مثابه گردانیدیم و یوه گاه دلهای مومنان گردانیدیم ای که دلهای مومنان سوی آن یوبان گردانیدیم. چه اگر کسی بسیار دیده باشد هم یوبان آن باشد و اگر چه رفته باشد باز دیگر باره آرزو برد وَأَمَّا جَى گاه ایمنی کردیم ای مامما لَا هُدًى مِّنَ النَّبِيِّ و الْإِغَارَةِ ای اهل مکه را ایمن گردانیدیم از غارت کردن خواسته و ز تاراج بردن و بچگان ایشان اسیر و برده بردن. و گفته اند که

۱ - اصل: ۲ - در مدی در حاشیه آمده است و کلمه نیک مودست خودگی دارد

۲ - اندران: بالای سطر

هر کسی که بیرون از حرم کاری کند که بروی حدی واجب آید، چون به مکه التماس کند، آن حد بروی قائم نگردانند، اما فرمان دهند اهل حرم را تا کسی بروی خرید و فروخت نکند و آب و نانوش ندهند تا بیچاره شود از آنجا برود، آنگاه هر جا که بگیرند حش بر پای کنند، و نیز محتمل بود که اهل آن ای که صید آن از مباح امین بود. و محتمل است که اهل آن به قیامت از عذاب امین باشند. فَاللّٰهُ سَمِيعٌ وَنَدَّ عَلٰى اَمْنًا [۶۵] وَاتَّخَذُوا مِنْ مَّقَامِ اِبْرٰهٖمَ مُصَلًّی اَوْ اجْعَلُوْا مَقَامِ اِبْرٰهٖمَ مَوْضِعَ قِیَامٍ اِمَامَتُمْ فِی الْاَصْنَوةِ گفت نماز جای سازید مرقام ابرهیم را و اندر مقام ابرهیم اختلاف کرده اند. بعضی گویند سنگی است بران سنگ نشان قدمهای ابرهیم - صلوات الله علیه - قصه آن چنان بود که ابرهیم علیه السلام چون از آتش نمرود بیرون آمد و ساره بدو بگریود و او را یزنی خواست، ابرهیم و ساره به زمین شام شدند. و ابرهیم را علیه السلام از هاجر اسمعیل بیامد. ساره را از انرشک آمد. مرا برهیم را گفت: این کنیزک را با پسر از پیش من غایب کن، و نخواهم که هیچ جای با ایشان منزل کنی و ایزد تعالی مرا برهیم را علیه السلام فرموده بود که رضای ساره نگاه دار. چون ابرهیم علیه السلام هاجر را بدین وادی آورد که خانه ی کعبه آنجاست، جبریل علیه السلام مرورا فرمان داد که اینجا بنه مرایشان را، و خود باز گردد.

چون ابرهیم ایشان را آنجا بنهاد، و خود بازگشت و روزگاری برین برآمد، و اسماعیل علیه السلام بزرگ شد و زجر همیان زنی خواست و قصه ی این به تمام تر به جای دیگر گفته آید انشاء الله.

و آنگه ابرهیم را علیه السلام شور به دل پدید آمد از بهر هاجر و مهر فرزندش برخواست و ز زمین شام بیامد به زمین مکه؛ یافت آنجا آبادانهای

بسیار، جرحمیان آنجا مسکن ساخته و هاجر ازین جهان رفته. خبر اسمعیل پرسید. گفتند: او امروز رئیس ماست. نشان خانه ی او بدادند. ابرهیم علیه السلام چون بر در خانه ی اسمعیل شد خبر پرسید. گفتند: اسماعیل به شکر رفته است. ز نش را آواز داد که اسمعیل کجاست آگفت: شکر رفته است، نکرد مرورا لطفی بیشتر، و ابرهیم پرسید که کار معیشتان چگونه است؟ نشود از خداوند تعالی شکری بیشتر. ابرهیم گفت: چون شویت باز آید بگوی که پیری آمده بود برین هیئت و برین حلیت به دیدار تو، و فرمود مرورا تا که پاشانی این در بیاید گردانید و خود بازگشت.

چون اسمعیل علیه السلام باز آمد به خانه ز نش این قصه باوی بگفت. اسمعیل گفت: آن پدر من بود این پاشانی در گردانیدن اشارت به توادرد. مرا فرموده است تا ترا بگذارم به جای تو زنی دیگر آرم. بازگرد به خانه ی اهل خویش [۶۶]

چون يك چندی برآمد ابرهیم را باز آرزوی فرزند گرفت و اسمعیل زنی دیگر آورده بود. چون ابرهیم بیامد زن بیرون آمد مرورا لطفها نمود، و گفت: ای پیر مبارک چه باشد اگر ما را گرامی گردانی و نیک نامی از ما دریغ نداری و برکت پی خویش اندر خانه ی ما اندر آری؟ ابرهیم علیه السلام پرسید که حال عیشتان چگونه است؟ از خدای عزوجل بسیار آزادی و شکر نمود و گفت: ابرهیم را که ساعتی فرود آی. گفت: فرمان فرود آمدن نیست. گفت: لابد اگر فرو نیایی، باری اشتر بخسپان تا روی ترا و موی ترا به آب خانه ی خویش بشویم، تا برکت تو اندر خانه ی ما بماند. ابرهیم علیه السلام اشتر بخوابید. این زن سنگی بیآورد به زیر پای وی

۱- خانه: بالای سطر ۲- اصل: بگذارد ۳- اصل: خانه ۴- اصل: برکت

نهاد . او بران سنگ قوت کرد نیمه سرخویش پیش او داشت تا او آن نیمه را بشت ، پس سنگ برین جانب آورد تا ابرهیم پای دیگر بر آنجا نهاد هر دو قدم وی اندران نشان گرفت . اینست مقام ابرهیم .

و ابرهیم علیه السلام - گفت چون شویت باز آید بگوی که آن پیر گفت این در را نگاه دار و این را از حال مگردان و این قول اسمعیل سدی است . و به روایت و اقدی چنان آرد که ابرهیم علیه السلام هر ماهی یکبار به زیارت هاجر و پسر بیامدی ، و بر براق آمدی . بامداد بیامدی ، وقت قیلوله باز به خانهی خود باز شدی و این روز که زن پسرش گیسوی وی بشت اوی بر براق بود .

و گروهی گویند مقام ابرهیم هم سنگ است اما بر وجهی دیگر گویند . گفت چون ابرهیم علیه السلام از بنای خانه فارغ شد و فرمان آمد که وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ . ابرهیم برین سنگ بیستاد برانکه تا آواز دهد . این سنگ خویشتن بر افراشت تا برابر گشت با همه کوههای مکه به امر خدای عزوجل . آنگه ابرهیم علیه السلام آواز داد إِنِّي رَجَعْتُ بَيْنَ بَيْتَيْهِمَا وَآمَرْتُكُمْ بِأَنْ تَحْجُّوهُ فَحُجُّوهُ و بیابانها و کوهها آواز بر آمد بَيْنَكُمُ الْبَيْتُ الْمَكِيُّ .

اینست مقام ابرهیم و این سنگ در پیغولوی مسجد بود به روزگار ، تاروزی عمر خطاب گفت - رضی الله عنه - این مقام پدر ماست ، چه باشدی گر ما این را چون قبله سازیمی و امام پیش او ایستدی . پادشاه عزوجل [۶۷] جبریل را علیه السلام - بدین آیت فرستاد وَأَقْبَلُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ . اکنون آن جای را جای قبله ساختند .

و بعضی گفته اند همه حرم خود مقام ابرهیم است ، و این قول مجاهد است .

و عطا گفت : مقام ابرهیم عرفاتست و مزدلفه و آن جایها که سنگها اندازند .

و معنی آیت اکنون چنان گردد که جای دیگر گفت و حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ مَقَرَّهُ گفت هر جای که باشید روی سوی قبله آرید . قوله تعالی وَعِبَدْنَا إِيَّاهُ ابرهیم و اسمعیل أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي آئیند من الله تعالی هو أَمْرٌ تَكَاذَبَ هال أَمْرًا ابرهیم و اسمعیل علیهما السلام أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي ای تحقیق بیتی عَنِ الْإِنْسَانِ وَالْأَنْفُسِ وَالْأَوْنَامِ و قولی انما . گفت فرمان فرستیدیم به سوی ابرهیم و اسمعیل أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي . بدانچه گفتیم : پاک دارید خانهی مرا ای که کعبه را از پلیدیها و زبثان و زسخون تر فرنگفتن اندر وی لِلطَّائِفِينَ الَّذِينَ يَطُفُّونَ حَوْلَهُ و الْعَاكِفِينَ الَّذِينَ يُحَافِرُونََهُ و الرُّكَّعَ السَّجُودَ (۱۱۹) الرَّائِكِينَ و السَّاجِدِينَ إِلَيْهِ . گفت این خانه را پاک دارید از بهر آن کسها را که گرد آن برمی گردند از بهر بزرگ داشت آن ، و الْعَاكِفِينَ و از بهر آن کسها که اندر برابر او معتکف و مجاور نشسته اند و از بهر آن کسها که نماز می کنند و روی سوی آن دارند .

و اندر خبر است که هر روز به مکه صدویست رحمت فرود آید ، از آن شست رحمت طواف کنندگان را بود و چهل نمازکنان را ، و بیست رحمت مر مجاورانی را که گرد بر گرد کعبه اندر مسجد روند . قوله تعالی وَإِذْ هَلَّلَ إِبْرَاهِيمُ رَبَّاً جَعَلُ و أَذْكُرَ حِينَ هَلَّلَ ابرهیم رَبَّ جَانِبٍ يَجْعَلُ هَذَا بَيْتاً یعنی بَيْتَ الْحَرَامِ آمِنًا ذَا آمَنَ و وَالنَّاسِ آمَنًا أَهْلُهَا مِنَ النَّبِيِّ و الْأَنْفَرَةِ گفت : یاد دار و یاد کن که ابرهیم علیه السلام چون درخواست از خداوند خود تعالی گفت یارب این شهر را - ای که مکه را - جایی بی بیم گردان ، ای که اهل

مکه را از بدی بدان بی بیم گردان ، از غارت کردن و برده بردن و آرزق
 أَهْلَهُ مِنَ الشَّرَّاتِ اِی و آرزق اهل مکه من انواع الشررات الستی یَکُون اِی
 سائر ابلستان لان مکه تزرع فیها ولاضرع [۶۸] گفت : یارب روزی کن
 مراهل این شهر را از هرگونه میوه ای که جایهای دیگر باشد ، که اینجا میوه
 است ، و نه کشت زار من آمن منهم بالله و آلیوم آخر یعنی و آرزق المؤمنین
 دونه تعالیرین . گفت یارب این میوه روزی کنی مرگرویدگان را نه ناگرویدگان
 را ، پنداری که ابرهیم علیه السلام چون از بهر همه فرزندان خود امامی طلب
 کرد ، خداوند تعالی گفت لا یخال عهْدی لظالمین . گفت از فرزندان تو هر که
 کافرو ظالم باشد من او را امام نگردانم . خلیل . صلوات الله علیه . پنداشت که
 حدیث روزی نیز هم چون حدیث امامی است ، جز از بهر مومنان روزی
 نخواست ایزد تعالی گفت هَال وَمَنْ تَرَفَا مَعَهُ فَلَیْلَا اَرْزَقُهُ فَلَیْلَا مِنَ الدُّنْیَا
 لَیْسَ اَمْرٌ اَرْزَقُ کَاْمَرُ الْاِیْمَانِ . گفت یا ابرهیم من کافران را نیز روزی
 دهم ، و میوه دهم ، و اندکیشان بر خورداری دهم اندرین دنیا عَمِ اضْطَرُّهُ اِنِّی
 عَذَابُ النَّارِ اَجْبُهُ اِنِّی عَذَابُ جَهَنَّمَ وَجِئْتُ اَلْمَصِیْرَ (۱۲۰) وَجِئْتُ اَلْمَرْجِعَ النَّارِ .
 گفت یا ابرهیم کافران را و مومنان را روزی دهم و لکن کافر را و ایشاوانم
 اندران جهان به پای واهی دردناک ، ای بد جایگاهها که آنست و اِذْ یَرْفَعُ
 اِبْرَهِیْمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَاسْمَعِیْلُ وَاذْکُرْ حَیْنَ رَفَعَ اِبْرَهِیْمُ اِی بنای ابرهیم
 الْقَوَاعِدَ الْبَیْتِ اِی اَسَاسَ الْبَیْتِ عَلٰی جِئَا اَدَمَ عَلَیهِ السَّلَام . گفت یاد کن ، و یاد دار .
 چون بر آورد ابرهیم علیه السلام با اسمعیل علیه السلام ، اندر ایستادند به بنیاد کردن
 آن خانه ، بر آنجا که آدم علیه السلام بنا کرده بود ، بالای خانه نه رش کرد و

۱- ظ : تَکُون است ، ۳- ظ : الْقَوَاعِدُ مِنَ الْبَیْتِ ،

یا : قَوَاعِدُ الْبَیْتِ ۴- حاشیه : کردند

پهنای آن سی رش . پس ایزد تعالی رکن را به سوی او فرستاد . چون دیوال
 بلند شد ، اسمعیل بر مقام بیستادی .

و رکن می گویند در وقت طوفان نوح جبریل آن را به کوه بوقیس
 نهاده بود ^۱ ، آن بدو باز داد . و پس خانه را تمام کرد . جبریل علیه السلام
 بیامد و مرورا مناسکهای حج را آموخت و آن مناسک تا قیامت از وی
 سنت ماند .

قصه ای این چنان بوده است چون آدم علیه السلام از بهشت بیرون
 افتاد [۶۹] به زمین افتاد ، به کوه سرندیب ، بالای وی چنان بود که سرش
 به آسمان می سودی ، و آواز تسبیح فریشتگان می شنیدی . پس چون ایزد
 تعالی بالای وی را به شست رش باز آورد و آواز فریشتگان از وی منقطع
 شد . تنگدل گشت ، و به خدای عزوجل بنالید و گفت یارب از بهشت بیرون
 افتادم . وز آواز فریشتگان وز تسبیحهای ایشان خرسند می بودم ، اکنون آن
 آواز از گوش من منقطع شد . ایزد تعالی به آدم علیه السلام وحی کرد که مرا
 حرمی است بر مقابله ی عرش ، بر زمین ، آنجا شو و خویشتن را بنایی ساز ،
 هر باری که ترا آرزوی عرش گیرد به گرد آن طواف کن .

پس ایزد تعالی فریشته ای را بفرستاد تا آدم را راه بری کرد . از زمین
 هند مرورا به مکه آورد تا آدم - علیه السلام - آنجا دوکانی بنا کرد و فریشته از
 پنج کوه سنگ آورد ، از کوه جودی و لبنان و حرا و طور سینا و طور زینا .
 چون دوکانی بر آمد ، ایزد تعالی خانه ای زرین از زیر عرش به سوی آدم
 فرستاد ، با هفتاد هزار فریشته تا آن خانه را بر میان دوکانی بنهادند و ز بهشت
 یک پاره یاقوت سپید فرستاد آنکه امروز ^۲ حجر اسود خوانند .

۱- حاشیه : بامانت ۲- اصل : سنة ۳- بالای سطر : آنرا

و بعضی گویند این حجر اسود آدم علیه السلام با خود از بهشت بیرون آورده بود چنانکه باز جای دیگر گفته آید ان شاء الله که آدم از بهشت با خویشتن چند چیز آورد.

اکنون چون آدم علیه السلام این دوکانی بنا کرد و این خانه بران نهاده آمد تا به ایامی دراز انبیا و اولیا علیهم السلام آن را زیارت می کردند و گرد آن طواف می کردند تا وقت طوفان نوح بود. پس فرشتگان را فرمان عالی آمد. هفتاد هزار فرشته این خانه را به آسمان بردند، به آسمان چهارم بنهادند و آنرا می فراع خوانند و حجر اسود جبریل علیه السلام به کوه بوقیس امانت نهاد و آن دوکانی و سنگهای آن به زیر زمین پنهان شد. و هم چنان ویران بماند. و کس ندانست که آنجا هرگز خانه بوده است تا این وقت که ایزد تعالی مرا برهیم را علیه السلام بفرمود [۷۰] که آنجا خانه ای بنا کن و این را نیز قصه ای است.

و ابرهیم از زمین حوان برفت ایزد تعالی فرشته ای را باری فرستاد و سکنه را با وی روان کرد و مرغی اندر میان سکنه. تا اینجا رسید که جای خانه است، سکنه گرد آن بر تنید چنانکه عنکبوت تند و مرغ از میان آن آواز داد، یا ابرهیم این بحیالی گفت: در برابر من خانه بنا کن. ابرهیم علیه السلام قصد کرد و زمین کنند گرفت، و اسمعیل وی را یاری می داد تا بدانجا برسد که بناهای سنگ آدم بود علیه السلام از آنجا خانه بر آوردن گرفتند، و دیوال برافراشتند، به جایی رسید که حجر اسود بایستی نهاد کوه بوقیس ندا کرد: یا ابرهیم حجر من دارم. ابرهیم آن حجر از آنجا بستد و به جایگاه خویش بنهاد و خانه را بر آورد چنانکه فرمان بود، اینست که خداوند تعالی گفت وَ اِذْ يَرْفَعُ اِبْرٰهٖمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ .

چون ابرهیم علیه السلام از شام پیامد بر براق، و هاجر را از پس خود بر نشانند و اسمعیل را به پیش اندر گرفت تا بدینجا رسید که اکنون خانه ای کعبه است.

چون از کَرّا اندر گذشتند کَرّا آنجا است که چون بدانجا رسیدی همچون و گورستان مکه پدید آید ابرهیم را گفت فرمان اینست که مرین هاجر را و پسر را اید برگذاری و خود باز گردی.

ابرهیم علیه السلام چون باز گشت هاجر گفت ما را به که می بگذاری؟ گفت به سوی خدای عز و جل. گفت: خداوند عز و جل فرموده است ترا این چنین؟ گفت: بلی. هاجر گفت: پس مرا خدای پس که او مرا کافی است. هاجر به سوی پسر باز گشت.

ابرهیم علیه السلام برفت چون به کَرّا رسید نزدیک بود که هاجر و اسمعیل از چشم اوی غایب شوند مهر پدری بجنبش، آواز داد که رَبِّ اِنِّیْ اَسْتَعْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِیْ دَوَّابٌ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ اِلٰی اٰخَرِهٖ و چاره ندید از رفتن. هاجر از خاشاک کوه و زخار بنان وادی خویشتن را کریمچی ساخت و پاره ای آب داشت اندر مشکى کهن، و آن آب برسد و اسمعیل علیه السلام آن وقت شیر خواره بود، دوساله. مادرش را شیر خشک گشت از تشنگی، و اسمعیل بر حال مرگ افتاد. اندیشید [۷۱] هاجر بدل، اگر من از اینجا غایب شوم تا مرگ فرزندانم بر من آسان تر آید. برفت از پیش او تا به کوه صفا رسید، آنجا بر شد، تا مگر به نشان جایی آب نیابد. هیچ جای نشان آب ندید. پس زاری کرد پیش خداوند تعالی، پس از آنجا فرود آمد و قصد مروه کرد چون میان وادی رسید ببوید تا به مروه برآمد.

هم چنین هفت بار از آنجا بدینجا آمد و زینجا بدانجا شد و هر بار که سوی
فرزند نگرستی او را بران حال دیدی غمش زیادت شدی . این بار به مروه
برآمد و دیری بیستاد . آوازی به گوش آمد ، ندانست که از کجا همی آید .
جواب داد ای آواز دهنده مرا فریاد رس . آواز دهنده گفت : برادر من همی
آی . بران اثر همی شد تا بر سر اسمعیل .

جبریل علیہ السلام خویشتن آشکارا کرد و بدو نمود و پس او را به جای زمزم برد پاشنا بزد آب زمزم پدید آمد . هاجراندر دودید و گرد بر گرد آن خاله افگندند ازیم آنکه مگر آن آب برود نیز نماند . پس مشک بیاورد و وزن آب پر کرد . چندان کش بایست بخورد . از هر دو پستان شیر روان شد . بر اسمعیل آمد علیہ السلام ، و او را به شیر سیر کرد . پس جبریل علیہ السلام گفت : یا هاجر متوسس که هرگز آب کم نیاید و مؤده ترا که این فرزند تو بزرگ خواهد شد و پدر او بیاید و هر دو تن اینجا خانه ای بنا کنند که بندگان خداوند تعالی از اطراف زمین اینجا آیند بلیک گویند سرها کشن شده گرد . آلودگشته ، و گرد آن خانه طواف کنند و این آب ، شراب آن مهمانان خداوند تعالی باشد .

آنگه ابرهیم علیه السلام انورهای یکبار بر براق نشستی^۲ بزیارت
 هاجر، و اسمعیل علیهما السلام آمدی چنان کردی که وقت قبولی باز بجایگاه
 باز شدی. تا آن وقت که ایزد تعالی مرور فرمان داد به بنا کردن خانه‌ی کعبه^۳
 و اسمعیل ای بنا افریمه اساس البیت و اسمعیل یفینه گفت: یاد کن چون
 ابرهیم علیه السلام بنای خانه‌ی کعبه بر آورد و اسمعیل مرورا انوران باری داد

رَحْمَةً قَبِيلَ مِنَّا [۷۲] قَالَ يَا رَبَّنَا افْقِصْ مِنَّا بِخَنَائِكَ وَجَنَّتِكَ وَآتِنَا مَا
کردند بفرمان تو اندر آمدند و گفتند : خداوند ما بپذیر ! از ما این بر آوردن
خانه ای تو إِنَّكَ أَنتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۶۱) اَسْمِعْ لِعِبَادِنَا الْعَلِيمِ بِخَنَائِكَ
گفتند تویی بار خدایا شنونده ی گفتارهای ما ، و داننده از نیت های ما ،
و رَحْمَةً وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ مَخْلَعِينَ جَالَتْ وَجْهَ مُنْقَادِينَ مُطِيعِينَ لَكَ .
گفتند یارب ما هر دو را یگانه ای خود گردان ای که ما را چنان گردان به یگانگی،
تو را که بشناخیم چنان بر پرستیم و اندر پرستش تو را و وفا و شرک اندر نیاریم
و مرترا به همه فرمانها فرمان بردار باشیم و گردن نهند و مِنْ ذُرِّيَّتِنَا امَّةٌ
مُسْلِمَةٌ لَكَ و از فرزندان ما قومی را نیز هم چون ما گردان و اَوْفَا مُسْلِمِينَ
و عَرَفْنَا مُتَعَبِّدَاتٍ حَقًّا وَمَعَالِمَ نَبِيِّكَ وَ مَا يَقْصُرُ بِالْبَاطِلِ بَاز آموز ما را
آنچه در بایست حج است و آنچه در بایست پرستش تست وَقَبْ عَلَيْنَا اِنَّكَ
اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۶۲) ای اَفْقِصْ قُوَّتِنَا گفت : بدار ما را بر توبه ای
ما بپذیر ! از ما عذرهای ما ، و در گذار از ما جریمهای ما ، که توبه ییز ندهی !
توبه . الرحیم ، بر ما بخشاینده ، این همه معنی این قول است وَقَبْ عَلَيْنَا
هم چنان که گفت اندر قصه ی آدم علیه السلام فَقَبْ عَلَيْهِ وَ هَتَى ای که
بپذیرفت ا خداوند تعالی از آدم توبه ی او و بداشت او را بر توبه ی او ، و
بپذیرفت عذر او و در گذاشت جرم او ، و اندر همه قرآن هر توبه ای که به
خداوند تعالی منسوب است هم چنین است چه ایزد تعالی تواب است و بنده
تواب . بنده به آوردن توبه تواب است و ایزد تعالی به پذیرفتن توبه تواب است .

۱- اصل: پیدیر، پدیدرنده، پیدیرفت ۲- اصل: در گذار، در گذاشت

۳- اصل : پدید رفتن ۴- حاشیه : انك انت الثواب گفتند ابرهیم و اسماعیل علیهما السلام
پدید از ما عندهای ما که تو خداوندی توایی .

الرحیم بخشاینده بران کس که پیش تو عنذر آورد و توبه کند رَبَّنَا وَاجْعَلْ فِیْهِمْ
فِتْنًا لَّرَبَّنَا وَاجْعَلْ فِیْهِمْ اَوْسَلَ فِیْهِمْ اَی فِی اَهْلِ مَتَّه وَفِی الْقَرْبِ وَفِی الْقِیْلِ
فِی وَلَدِ اسْمَعِیلَ . گفت : یارب فرست بپسوی اهل مکه یاسوی عرب یاسوی
فرزندان اسمعیل رَسُولًا مِنْهُمْ نَبِیًّا مِنْ عَمَلَتِهِمْ اَوْ عَرَبِیًّا مِنْ نَسَبِهِمْ . پیامبری
فرست بپسوی ایشان هم از ایشان هم [۷۳] از برادر و پسر ایشان، یا هم شهری
ایشان ، یا عربی هم چون ایشان .

ایزد تعالی دعای ابرهیم واسعیل مستجاب کرد و محمد مصطفی را
- صلی الله علیه وسلم - هم از عرب و هم از مکه و هم از فرزندان اسمعیل
به خلق فرستاد چنانکه پیغامبر گفت - صلی الله علیه وسلم - اَنَا دَعَوْتُ اَبِیْ اِبْرَهیم
وَ یَسْرٰی اَخِی عِیْسٰی مِنْ دَعٰی پدر خویش ابرهیم ، و مؤذگانی برادر خویش
عیسی یَتْلُوْا عَلَیْهِمْ اٰیٰتِکَ هَارِیًا عَلَیْهِمْ اٰیٰتِکَ الْمُنَزَّلَہُ گفت پیامبری
فرست تا آیهایی که تو بدو فرستاده باشی برعرب برخواند، و برقیسم و
ببرقیسم مِنَ الْخُطُوبِ وَ یُطَرِّهِمْ بِالْتَّوْحِیْدِ وَ یُحِلُّ وَ یَاْخُذُ زَكٰوةَ اَمْوَالِهِمْ
گفت پیامبری بدیشان فرست که او مریشان را به توحید و ایمان پاکیزه گرداند
از مشرکی و معنی دیگر تا به پندهای قرآن بازدارد ایشان را از کردن عصیان،
و معنی سدیکر تا مریشان را به دادن زکوة پاکیزه گرداند از گناهان
وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتٰبَ وَ الْحِسْمَ وَ یُرْقِیْهِمْ اِی فِیْهِمْ قِلَآةُ الْفُرْقَانِ وَ حِکْمَہُ
الْفُرْقَانِ اَی الْاَمْرَآءِ وَ النَّہِیِ الَّذِیْ فِی الْفُرْقَانِ وَ درآموزاند مریشان را خواندن
قرآن و باز نماید مریشان را آنچه اندر قرآن باشد ، از شرایع ایمان ،
اِنَّکُمْ اَنْتَ لَمُرْسِلُ الْحَکِّمِ (۱۷۳) اَلْعَزِیْزُ بِالْحَقِّ عَلٰی الَّذِیْنَ یَجْعَلُ النَّبِیَّ الْحَکِّمَ
بِاَنْ یَّحْكَمَ بِاَرْسَالِ هٰذَا الرَّسُوْلِ گفـت یارب توی عزیز ای که کینه آهنگی ازان

کس که نگرود بدین پیامبر و حکیمی که حکم کنی به فرستادن این پیغامبر
وَ مِنْ یُرِغِبُ عَنْ مِلَّةِ اِبْرَهیمَ اَوْ اٰی اَحَدٍ یَزَعْلَعُنْ طَرِیْقَہُ اِبْرَهیمَ اِلَّا مِنْ سَفَہٍ فُتِمَہُ
جہل قدر فُتِمَہُ وَاَهْلَکَ فُتِمَہُ گفت کیست که ناخواهانی کند مردین ابرهیم،
مگر آن کس که خود را و قدر خود را نشناسد . معنی این سخون بجمله آن
باشد تاجاهلی نباشد و بی خردی و بی قیمتی، مردین ابرهیم را ناخواهانی نکند
وَ لَقَدْ اَصْطَفٰیْنَاهُ فِی الْاَلْبَابِ وَ اَللّٰہُ لَقَدْ اخْتَرَنَاهُ فِی الْاَلْبَابِ یَا لَعَلَّ وَ النَّبِیَّ
وَ اِنَّہُ فِی الْاٰخِرَةِ فِی الْعِیَامَةِ وَ فِی الْاٰخِرَةِ لَمِنَ الصّٰلِحِیْنَ (۱۷۴) مِنْ جَمَلٍ [۷۴]
اَلْاَنْبِیَآءِ وَ اَلْمُرْسَلِیْنَ . گفت به راستی و درستی که ما مرا برهیم را برگزیدیم
اندرین جهان به پیغامبری و به دوستی و بدان جهان اندر بهشت جاودان و از
جمله ی پیغامبران و نیک مردان باشد کسی که مردین این چنین کس را ناخواهانی
کند نباشد مگر جاهلی و نادانی اِذْ قَالَ لَهٗ رَبِّہٖ اَسْلِمَ حَیْنَ خَرَجَ مِنَ الْعَرَبِ
اَوْحٰی اِلَیْہِ اللّٰہُ الْعَالِی اِلَیْہِ اَنْ اَسْلِمَ اَی اَخْلَصَ دِیْنَکَ وَ عَمَلْکَ شَہ . چون اسلوران
وقتی که ابرهیم علیه السلام ازان غار که مادرش نهاده بود پیش هژده سالگی
بیرون آمد ، وحی آمد بدو که یا ابرهیم این بتان که پدرت ان می پرستند چه
ننبد اَسْلَمَ اَخْلَصَ خالص گردان دل خویش را به شناخت خدای عزوجل و عبادت
یگانه کن مرو را و مرو را به یگانگی اقرارده قَالَ اَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِیْنَ
(۱۷۵) اَخْلَصْتُ دِیْنِی وَ عَمَلِی شَہ تعالی . گفت ابرهیم علیه السلام خالص
گردانیدم دل خویش را و یگانه گشتم از بهر خداوند خویش را و به یکی او
اقرار دادم وَ وَصٰی بِہَا اِبْرَهیمَ بِنَبِیْہِ اَوْصِی عَلَیْمَہُ التَّوْحِیْدِ اِبْرَهیم بِنَبِیْہِ
اَلْزُرِیْعِ اسْمعیل اسحق و مدینان و مدینان و قد قیل اَنَّهُ كَانَ لَسِتَہُ یَتَنَبَّیْ گفـت
ابرہیم - علیہ السلام وصیت کرد ہم بدین سخون کہ خداوند تعالی مرو را وصیت

کرده بود ای که اندرز کرد مر فرزندان خویش را اسمعیل واسحق و مدین و مدیانا و یعقوب یا حتی ای اوصی چنینه ائمناعشره. گفت یعقوب نیز هم بدین سخون مر فرزندان خویش را اندرز کرد و آن دوازده فرزند بودند نامهای ایشان گفته آید انشاء الله.

گفت یافزندان من إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَدِينٍ خِيتَارَ لَا جَلَمَ وَلَا صَلَاحَتَهُ و لِيَعَادَ قَوْمَ الْغِيْنِ دِينَ الْإِسْلَامِ فَلَا قَوْمُونَ إِلَّا وَ أَتَمَّتْ مُسْلِمُونَ (۱۲۶) آي دُومُوا عَلَيَّ الْإِسْلَامَ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَكُمُ الْمَوْتُ فَتَمُوتُوا عَلَيَّ الْإِسْلَامَ گفت خدای عزوجل مر شما را دینی گزید ای که بهر نیک بختی شما را، و نیک آمد شما را دین اسلام فَلَا قَوْمُونَ إِلَّا وَ أَتَمَّتْ مُسْلِمُونَ نمیرید مگر بر مسلمانی این مردن به دست کس نبود.

اما معنی این سخون آن باشد که بیاید بر مسلمانی تا آنکه که مرگ اندر رسد [۷۵] شما را، بر مسلمانی باید أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ أَنْتُمْ يَانَعُورُ الْيَهُودِ إِذْ خَضَرَ حِينَ خَضَرَ يَعْقُوبُ الْمَوْتُ أَسْبَابَ الْمَوْتُ أَوْصَىٰ بِنِيهِ بِالْجَاهُودِيَّةِ أَوْ بِدِينِ الْخِيتَابِيَّةِ گفت: یا جهودان شما آن روز حاضر بودید که یعقوب فرزندان را اندرز کرد به دین جهودیشان اندرز کرد یادین حنیفی، و معنی دیگر گفته اند «ام» به معنی «بل» باشد گفت بل که شما که جهودانید ای که پدرانتان آنجا حاضر بودند که یعقوب فرزندان را اندرز کرد، چه گفتند پدرانتان؟ به دین جهودی اندرز کرد ایشان را یا به دین حنیفی؟ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ گفت فرزندان را یابنی یافزندان من مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي چون من بمیرم شما کرا پرستید از پس مرگ من؟ اندرین دومعنی است یکی خواست که فرزندان را بپاژماید، و دیگر گفتند این خطاب فرزندان را بود. و مراد اندرین نصیحت دیگران بود. این تعلیمی بود ازوی مر خلق را، تا بدانند که کرا باید پرستید فَلَا تَأْخُذُوا

تَعْبُدُوا إِلَهَكُمْ وَ إِلَهَ آبَائِكُمْ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ

فرزندانش باخردی تمام و براعتادی پاک جواب دادند مرید را . قالوا گفتند تَعْبُدُوا إِلَهَكُمْ وَ إِلَهَ آبَائِكُمْ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ الصَّابِقَ وَ إِسْحَاقَ الْحَلِيمَ إِلَهًا وَاحِدًا رَبًّا وَاحِدًا وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۱۲۷) مُتَقَادُونَ بِالْتَوْحِيدِ وَ الْعِبَادَةِ گفت جواب دادند باخردی تمام و براعتادی پاک، گفتند ما از پس تو و در وقت تو آن خدای را تعالی پرستیم که ابرهیم خلیل پرستید و اسحق برادر پرستید و اسمعیل وفادار پرستید الهی واحد اوست که یک خداست و نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ما مرین خداوند را فرمان برداریم و یکی گوینده فَلَيْكُمُ امَّةٌ جَمَاعَةٌ قَدْ خَلَّتْ قَدْ مَضَتْ سَبِيلَهَا گفت ^۲ ای که گروهی بودند رفتند و گذشتند ^۳ فَلَهَا مَا كَانَتْ مِنَ الْغَيْرِ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ مِنَ الْغَيْرِ وَ لَكُمْ مَا كَانَتْ مِنَ الْغَيْرِ وَ عَلَيْكُمْ مَا اكْتَسَبَتْ مِنَ الْغَيْرِ گفت مریشان راست هر چه کردند و الفذند، مکافات آن خود بیایند و شما را نیز هر چه کنید و الفنجید [۷۶] مکافات آن بیاید و لَا تَأْخُذُوا عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲۸) یعنی لَا تَوَخَّضُوا أَنْتُمْ بِالْخُيُوبِیْمِ وَ لَا تَوَخَّضُوا بِمِثْلِ خُيُوبِهِمْ نه مر شما را به کردارهای ایشان پرسند و نه مریشان را به کردارهای شما و قَالُوا كُونُوا هُودًا وَ نَصَارَى قَالَتِ الْيَهُودُ لِلْمُؤْمِنِينَ كُونُوا هُودًا أَوْ يَهُودِيًّا وَ قَالَتِ النَّصَارَى كُونُوا نَصَارَى . جهودان گفتند مر مومنان را که شما نیز جهود باشید. ترسا آن گفتند نی که ترسا باشید. قَبِلْتُمْ حَتَّى تَرْفَعُوا إِلَى الصَّوَابِ گفتند این چنین باشید تا راه یابید سوی حق و راه برید فَلِ بِلِ مَلَكِ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا قُلْ جَمَاعَةٌ لَا يَكُونُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصَارِيًّا وَلَا تَتَّبِعِ مِلَّةَ

۱- حاشیه: که تو می پرستی ۲- حاشیه: ایضا که یاد کردیم امتی بودند

۳- اصل: گذشتند ۴- ظ: لا تکتون.

إِبْرَاهِيمَ طَرِيقَةً إِبْرَاهِيمَ وَضَرِيعَتَهُ حَنِيفًا الَّذِي كَانَ مَابِلًا عَنِ الْأَدْيَانِ كُلِّهَا مُقْبِلًا عَلَى الْإِيمَانِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُفْرَكِينَ (۱۲۹) ثُمَّ يَكُنْ إِبْرَاهِيمَ مِنْ جَمْعِهِ الْمُعْرَكِينَ . گفت : بگویی یا محمد مرجعودان را و ترسان را که مانع جهود باشیم و نه ترسان جلّ من الله ابرهیم حنیف . پارسی ملت کیش باشد جز که ملت ابرهیم نگاه داریم و آن دین مسلمانست ازیرا که ابرهیم حنیف بود . حنیف آن بود که از همه کیشها روی برگردانیده دارد و روی به مسلمانی آورده باشد و باز گروهی گفتند هرجای که در قرآن ایزد تعالی ابرهیم را حنیف خوانده است بی آنکه مسلم باوی یاد کرده است بدان حنیف ، مسلمان خواسته است و هرجا که حنیف و مسلم یاد کرده است مسلم خود مسلمان باشد و حنیف حاجی باشد و مَا كَانَ مِنَ الْمُفْرَكِينَ نبود ابرهیم علیه السلام از مشرکان و بت پرستان قَوْلُوا آمَنَّا بِاللَّهِ ثُمَّ عَلِمُوا الْمُؤْمِنِينَ مَجْرَى التَّوْحِيدِ بَسْ مُسْلِمَانَانِ را در آموخت که روش توحید چگونه است و بر چیست و چه گسوند پیش جهودان و ترسان آن گفت قَوْلُوا آمَنَّا بِاللَّهِ يَاقَاهُ وَاحِدٌ لَا شَرِيكَ لَهُ ۲ وَمَا أَقْرَبَ إِلَيْنَا أَيْ وَبِمَا أَقْرَبَ إِلَيْنَا قَبِيْمُنَا مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ۳ وَمَا أَقْرَبَ إِلَيْنَا إِبْرَاهِيمَ وَآمَنَّا بِإِبْرَاهِيمَ وَمَا أَقْرَبَ إِلَيْنَا مِنَ الصَّغْبِ ۴ گفت یا امت محمد بگوئید که ما بگرویدیم به ابرهیم و به هرجه از خداوند تعالی به ابرهیم آمد و إسمعیل و آمنا بإسماعیل [۷۷] و یجتاه به اسمعیل گرویدیم و به هرجه سوی او آمد از خدای تعالی و إِسْحَاقَ آمَنَّا بِإِسْحَاقَ وَیَمَّا

- ۱- حاشیه : ای کی روش او اندر دین خدای عزوجل نگاه داریم ۲- حاشیه : گفت بگوئید که ما بگرویدیم که خدای تعالی یکی است و مرو را انباز نیست . ۳- حاشیه : و بگرویدیم به محمد پیغامبر ما و به هرج از خداوند تعالی سوی وی آمد . ۴- ظ : من الصغف بعضم حاش

أَقْرَبَ إِلَيْنَا وَبِهِ إِسْحَاقَ بگرویدیم و به هرجه به سوی وی آمد و يَعْقُوبَ وَبِهِ یعقوب گرویدیم و هرجه بدو آمد و الْأَسْبَاطَ وَبِهِ فرزندان یعقوب و بنبرگان او و هر که از ایشان پیامبر بود به همه گرویدیم و مَا وَكُنِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَبِهِ موسی و عیسی هر دو گرویدیم و به هرجه سوی ایشان آمد از خداوند تعالی همه گرویدیم و مَا وَكُنِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ أَيْ بِكُلِّ نَبِيٍّ رَعِنَهُ اللَّهُ تَعَالَى آمَنَّا بِهِ سَوَى هَوَاهُ الْمَذْكُورِينَ گفت به جز این پیامبران که یاد کردیم به همه پیغامبران دیگر نیز بگرویدیم و به هرجه بریشان آمده است از خداوند تعالی همه گرویدیم لَا تَفْرُقْ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ گفت هیچ کس از پیغامبران راسلوات الله علیهم از يك دیگر جدا نیگنیم چنانکه جهودان افگندند و ترسان ، ای که نگوییم که گروهی از ایشان بر راست بوده است و گروهی بر دروغ ، چنانکه ترسان و جهود گفت ما نگوییم وَفَعَلْ لَهُ مُسْلِمُونَ (۱۳۰) مخلصون مستقادون گفت مر خداوند را گردن نهاده ایم فرمان برداریم فَإِنِ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ هَانِ أَمْنَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى شَيْئَةً مَا آمَنْتُمْ بِهِمَا مَعْتَزِلُ الْمُؤْمِنِينَ فَقَدْ أَهْتَدُوا مِنَ الضَّلَالَةِ إِلَى الْهُدَى گفت اگر این جهودان و ترسان هم چنین که شما گرویده اید بگریزند ، بدان که راه راست و راه حق باز یافتند و إِنَّ قَوْلُوا أَهْتَدُوا هِي شِقَاقُ فَأَعْلَمُوا أَنَّهُمْ جَعَدَ فِي الْغَاوِ وَالْعُدَاوَةِ . گفت اگر روی بگردانند ازین چنین ایمان که شمارا آموختیم ، بدانید که ایشان هنوز اندر خلاف اند ، با خدای عزوجل و باشما ، و اندر دشمنی شما اند فَتَقَبَّلْتُمُ اللَّهَ فَسَرَفَ اللَّهُ عَنْكَ مَوْثِقَ الْيَهُودِ گفت سرانجام خداوند تعالی این غم و شغل جهودان از پیش دل تو برگیرد و ایشان را نژند و دلیل شما گرداند و این چنین «سین» که اندر لغت ، اندر آرد عرب ، یکی از بهر سرانجام باشد [۷۸] و دیگر از بهر نوبد . چنان باشد که گوید سرانجام این شغل از پیش دل تو برگرفته آید چون بر

نویدرانی چنان باشد که ازان زودتر که ایزد تعالی این غم جهودان ازدل تو برگیرد و معنی دیگر چنان باشد فَسَيُغْلِبُهُمْ اللَّهُ که تورا بر جهودان و ترسانان یاری دهنده خدای عزوجل پس و هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۳۱) الْمَسْمُوعُ لِمَقَالَتِكَ و لِمَقَالَتِهِمْ و الْعَلِيمُ يَنْصُرُكَ و يَغْوِبُ بَنِيهِمْ گفت خداوند تعالی شنونده است مرگنار ترا و زان ایشان را ، و داننده است مرئیتهای شمارا و داند که ترا چگونه نصرت کند و ایشان را چگونه عقوبت کند صِبْغَةَ اللَّهِ و مَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ صِبْغَةً أَيُّ لَزْمُوا صِبْغَةَ اللَّهِ الصِّبْغُ هَاهُنَا عِبَارَةٌ عَنِ الدِّينِ أَيْ قَوْلُوا بَلْ تَتَّبِعِ صِبْغَةَ اللَّهِ دِينَ اللَّهِ . گفت شما که مسلمانانید جهودان و کافران را جواب دهید چون مر شما را بدین خود خوانند بگوئید که ما صیغهی خدای عزوجل نگاه داریم و دیگر معنی گفتند چنین باشد یا موشان اگر جهودان صیغهی جهودی دارند و ترسانان صیغهی ترسائی دارند شما صیغهی مسلمانی نگاه دارید .

ابن عباس و قتاده گفت که جهودان چون فرزندان را نام نهادندی به نام جهودی علامت کردند، و ترسان به نام ترسائی علامت کردند و بعضی گفتند اصل این صیغه آن بودی که جهودان فرزندان را ختنه کردند و گفتندی این نشان جهودی است و باز ترسان ختنه روا ندارند به جای ختنه فرزند خود را به آب عموری بهشتندی و به روغن مبارک چرب کردند و گفتندی که این صیغهی ترسائی است ای که علامت ترسائی است. خداوند تعالی در مقابلهی آن مرین مسلمانی را نیز صیغه خواند و این چنین روا باشد اندر لغت عرب و هم اندر لغت عجم که کسی از کسی چیزی یاد کند این کسی مکافات آن را از خود یاد کند هم نام آن چیز گوید چون جهودان ختنه را صیغهی دین خویش

خواندندی و ترسان آب عموری را و دهن مبارک را صیغهی دین خویش داشتندی ، در مقابلهی آن ایزد تعالی مسلمانی را نیز صیغه خواند [۷۹].

وَمَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ صِبْغَةً معنی چنان باشد که یا مؤمنان کدام دین است نیکوتر از دین مسلمانی که خدای عزوجل شما را داده است و کدام نامست نیکوتر ازین نام مسلمانی که خداوند تعالی شما را نام کرده است . بگوئید مر جهودان را و وَمَنْ لَهُ عَابِدُونَ (۱۳۲) وَمَنْ يَتَعَالَى مَخْلُصُونَ بِالتَّوْحِيدِ بگوئید که ما مر خداوند را تعالی مخلصانیم ای که یکی گویانیم و به یکی پرستند گانیم . آنچه در ظاهر داریم در باطن هم چنان داریم قُلْ أَتَعْبُدُونَ فِی اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ قُلْ بِإِذْنِهِ لِيُجِيبُوا وَالتَّوْحِيدُ و التَّوْحِيدُ فِی صِبْغَةِ رَبِّنَا تعالی . گفت بگوی مر ایشان را ای که جهود و ترسارا ، ای شگفتا شما باما خصوصت و داوری می کنید فی الله اندر صفت خداوند ما تعالی و هو ربنا و ربکم خالقنا و خالقکم و رازقنا و رازقکم گفت او خداوند ماست و ازان شما ، و پرورندهی ماست و زان شما و لنا اعمالنا و لکم اعمالکم ای لنا ثواب اعمالنا فی اسلام و لکم ثواب اعمالکم ان كان لکم عمل مع الاخلاص و فمن له مخلصون (۱۳۳) ای اقم لکم جمیع مخلصین و فمن له مخلصون متفادون بالتوحید مغرورن له ظاهر او باطنا . بگوی مریشان را اگر شما مخلصید ثواب عمل شما، شمارا باشد. پارسای مخلص یا عروی باشد و لکن شما نه مخلصید مخلص ماییم ام یقولون ان یرحمهم قیل ان هذنا متصل یقول له الخاجون فی الله ام یقولون ان یرحمهم

۱- حاشیه : در مقابل (بند از دا) ۲- حاشیه : و لکن شما نه مخلص ایسه

مخلص ماییم ثواب ما راست و نحن له مخلصون ما خداوند را یکی می گوئیم یکی دانیم و یکی پرستیم .

وإسماعيلَ وإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ گفت باما به چه چیز اندر مناظره همی کنید و بر ما به چه حجت می آید. حجت شما بدانست که می گوید ماسر خداوند را در دوستانیم و اندر بهشت جزا از ما کس نخواهد شد باینان می حجت آید که می گوید که ابرهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب و الاسباط کافوا هوذا أو فُضِّلَ شِمَا که جهودانید می گوید که ایشان همه جهود بودند و شما که ترسا آید می گوید که ایشان همه ترسا بودند هَلْ أَفْتَمَّ عَلِمَ آمَنَهُ أَفْتَمَّ أَغْرَقَ [۸۰] دِإِمَانِ هَوَلا آمَنَهُ تَعَالَى اللَّهُ تَعَالَى قَدْ أَخْبَرَنِي إِنْهُمْ كَانُوا مُسْلِمِينَ. گفت از حال ایشان شما بهتر دانید باخدای عزوجل ؟

خدای عزوجل مرا خبر کرد که ایشان نه جهود بودند و نه ترسا وَ مِنْ أَظْلَمَ وَ أَى أَحَدٍ أَظْلَمَ عَلَى نَفْسِهِ وَاعْتَنَا وَ أَجْرًا عَلَى خَالِقِهِ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةَ عِنْدَهُ مِنْ اللَّهِ مِمَّنْ أَخْفَى وَ أَسَرَ الشَّهَادَةَ الَّتِي كَانَتْ عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَ هُوَ مَا أَخْبَرَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ مِنْ نَعْتِ هَذَا النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَقِيَّتْ بَرْتَن وَ جَانِ خُودِ بِي دَادِگَرْتَر وَ بَرِخْدَاوَنَد تَعَالَى دَلِیرْتَر وَ زِ خدَاوَنَد گُردَن بَرْدَرْتَر . مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةَ عِنْدَهُ مِنْ اللَّهِ از این کسها که پنهان کردند آن گواهی که خداوند تعالی بوده نزد ایشان، در باب پیغامبر ما - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۳۲) قَبْلَ اللَّهِ تَعَالَى جِثَارَكْ عَقُوبَ مَا تَعْمَلُونَ وَ لَا مَسَآءَ عَمَّا تَعْمَلُونَ. گفت نه خداوند تعالی بی خبر است از کارهای شما، و یا چنانست که شمارا فرود گذارد آبی از آنکه شما را مکافات بدیهاتان بدهد قُلْ أَنتُمْ جَمَاعَةٌ كُذِّبْتُمْ قَدْ مَضَتْ قُلُوبُكُمْ جَمَاعَةُ اِبْرَهیم وَ ذَوِیهِ وَ ذُرِیَّتُهُ كُذِّبْتُمْ سَبِيلَهَا لَهَا مَا كَتَبَتْ مِنَ الْغَيْرِ يَعْنِي لَهَا وَ اَوْبَآءُ مَا كَتَبَتْ مِنَ الْغَيْرِ وَ لَكُمْ هُوَ اَوْبَآءُ مَا كَتَبْتُمْ مِنَ الْغَيْرِ وَ لَكُمْ اَلْوَنَ

۱- بالای سطر : وجه (بعد از به چه) ۲- اصل : بساهی ۳- اصل : گذارد.

وَلَا تَقُولُوا لَكُمْ عَمَلًا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۳۵) گفت ابرهیم و فرزندان قومی بودند که رفتند و گذشتند ۱ مریشان راست پاداش هرچه کردند از نیکوینها و مرشا راست نیز پاداش هرچه کنید از نیکوی و مرشا را ۲ نگیرند به ۳ کردهای ایشان و نه ایشان را گیرند به کردهای شما يَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ سَوفَ يَقُولُ السُّفَهَاءُ الْجَبِلَاءُ أَفَغَيَّبْنَا مِنَ النَّاسِ مِنْ أَهْلِ مَعَنَةٍ وَ قَبِيلٍ مِنْ أَهْلِ يَهُودَ مَا وَلَّاهُمْ أَى شَيْءًا وَ حَقَّقْتُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمْ أَنتَى كَانُوا عَلَيْهِمْ صَلُّوا إِلَيْهَا سَبْعَةَ عَشْرَ شَهْرًا أَوْ ثَمَانِيَةَ عَشْرَ شَهْرًا يَقُولُ . این چنین «سین» که عرب اندر سخون در آرد این را «سین سوف» گویند و «سوف» وعدرا بود [۸۱] و وعید را بود . گفت سیقول السفهاء گفتیم که این را دو معنی است يك معنیش پارسی آن باشد - سرانجام بگویند این بی خردان - و معنی دیگر آن بود که - ازان زودتر که بگویند - اکنون هرچه اندر همه قرآن «سوف» و «سین» یعنی هم این معنی دارد .

و قصه این چنان بود که چون پیغامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - هجرت کرد، از مکه به مدینه آمد و نماز سوی بیت المقدس کرد هفده مایگان و هژده نیزگفته اند و شانزده نیز گفته اند .

بعضی گویند تا به مکه بود هم برانسون نمازش فرموده بودند تا فریق بودی میان او و میان کافران مکه ، و چون به مدینه آمد هم برانسون نماز می کرد تاروزی از روزها با جبریل - صلوات الله علیه - بازگفت و گفت مرا می کراهیت آید با جهودان موافقت کردن اندر قبله بیت المقدس . خواهی که خداوند تعالی مرا فرمان دهدی تا به سوی قبله ی پدر خویش ابرهیم علیه السلام

۱- اصل : گشتند ۲- حاشیه : نپرسند و (بمدانمرشادا) ۳- اصل : از (بید

از بیه) ۴- اصل : «کردهای» در هر دو مورد نسخه کردارهای کرده شده است .

نماز کنمی . جبریل گفت: از خداوند تعالی اندر خواه پس جبریل علیه السلام باز گشت و هروقتی که پیغامبر صلی الله علیه و سلم نماز کردی ، روی سوی آسمان کردی به امید آن تا مگر جبریل آید ، و مرورا فرمانی آرد اندر تحویل قبله . ایزد تعالی او را خبر داد که چون قبله ی توبه سوی بیت الحرام گردانم این بی خردان کافران مکه و جهودان مدینه چیز ها گویند و پس خبر داد که چه گویند ، گفت مَا وَلَّيْتَهُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمْ اِلَّا الَّذِي كَانُوا عَلَيْهَا اَيُّ قَوْمٍ هَؤُلَاءِ عَنْ قِبَلَتِهِمْ اَللّٰهُ صَلَّوْا اِلَيْهَا . گفت که ایشان را چه برگردانید ازان قبله که نماز کردند ی بران جانب هفده مایگان و آن کس که معنی آیت بر جهودان راند گفت جهودان چنین گفتندی: این محمد^۲ چندین رای است و بر یاران خویش فوسها کند . گاهشان فرماید تا روی بدین جانب کنند و گاه فرماید تا روی بدان جانب کنند . این نشان ضعیف رای باشد و آنکه بر کافران مکه راند کافران گفتند : چه شد این محمد را و یاران او را که قبله ی خود یله کردند و روی سوی قبله ی ما کردند هم چنانکه به قبله ی ما باز آمدند امیدست که بدین ما باز آیند . خداوند تعالی گفت قُلْ لَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ بِمَعْمَدٍ مَرَّ خَدَايَ رَاسَتَ عَزَّوَجَلَّ اَزَیْنِ سُوکَہِ اَقْتَابُ بَرَّ اَیْدِ و زَانِ سُوکَہِ اَقْتَابُ فَرُو شُوْد و گفته اند نیز که مشرق مرخدای راست ای که قبله ی بیت المقدس و مغرب مرخدای راست ای که [۸۲] قبله ی بیت الحرم این به مدینه صورت^۳ بندد که ایشان را بیت الحرم به سوی مغرب است و بیت المقدس به سوی مشرق یَبْقٰی مِّنْ یَّشَآءُ یُرْسِدُ مِّنْ یَّشَآءُ اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ (۱۳۶) اِلٰی دِیْنِ مَرْضُوعٍ وَ قِبَلَتِ مَرْضُوعٍ . خدای عزوجل آنرا که خواهد و پسندد راه نماید به سوی

۱- بالای سطر : چرا (قبل از این) ۲- بالای سطر : را (بعد از محمد)

۳- اصل : صوة.

دینی پسندیده و قبله ای پسندیده . چنانکه محمدا صلی الله علیه و سلم نمود و امتش را وَكَذٰلِكَ جَعَلْنٰكُمْ اُمَّةً وَسَطًا مَّا جَعَلْنَاکُمْ خَلْفَتَکُمْ اُمَّةً جَمَاعَةً وَسَطًا خِیَارًا عَدَلًا . گفت آری این چنین آفریدیم مر شما را که مسلمانانید امتی گردانیدیم شما را خیاره ترین امتان لَتَكُونُوا شُهَدَآءَ عَلٰی النَّاسِ اِی لَتَكُونُوا شُهَدَآءَ الْاَنْبِیَآءِ عَلٰی اَمَمِهِمْ گفت تا شما روز قیامت گواهی پیامبران باشید بر امتان ایشان .

چنانکه در خبر آید که چون روز قیامت باشد اولین کسی را از پیغامبران که به حساب خوانند نوح را خوانند و قوم او را . پرسند مرنوح را پیامی که به تو دادیم به امت رسانیدی؟ گوید : بلی . امت منکر شوند و گویند که نوح هیچ پیام تو به ما نرسانید اگر رسانیدی ما بگریویم . ایزد تعالی از بهر اظهار عدل را از نوح علیه السلام گوا خواهد . نوح علیه السلام این امت را به گواهی خواند تا از بهر اوی گواهی دهند و گویند که نوح علیه السلام پیام بدیشان رسانید اما ایشان مرو را دروغ زن کردند . امت نوح گوید شما در وقت ما نبودید چگونه بر ما گواهی دهید . این امت گوید بلی ما نبودیم اما ایزد تعالی به سوی رسول ما قرآن فرستاد و ما را خبر داد که نوح مرامت را چه گفت و امت مرو را چه جواب دادند . ایزد تعالی گواهی این امت بپذیرد^۱ و پیغامبر ما صلی الله علیه و سلم مرین امت را تزکیه کند و راست گوی کند چنانکه گفت ایزد تعالی وَتَكُوْنُ اَلرَّسُوْلُ عَلَیْکُمْ شَهِیْدًا (۱۳۷) اِی لَعْنَةُ شَیْطَانٍ وَ مَرْکَبًا . گفت تا رسول مر شما را گوا باشد ای که مدلل و مژکی باشد . این قول ابن عباس است .

و مجاهد گفت تا شما گواهی پیغامبر خود باشید بر جهودان و ترسانان و

۱- اصل : پدیدرد.

مغان به رسانیدن رسالت^۱ و پیغام خدای عزوجل بدیشان [۸۳] و نیز گفته اند
 نامحمد علیه السلام مرشما را گویا دهد به پذیرفتن^۲ ایمان وَمَا جَعَلْنَا نُفُيْتَهُ
 أَتَمَّى كُنْتَ عَلَیْهَا وَمَا أَمْرُكَ بِالْتَّوَجُّهِ (إِنِّي نُفُيْتَهُ إِنِّي صَلَّيْتُ إِلَيْهَا سَبْعَةَ
 عَشْرَ شَهْرًا كُفْتُ نَفْرُودَهُ بُوَدِیْمَ مَا تَرَا بَدَانَ قَبْلَهُ كَهْ قَدْهُ مَایْكَانَ بِمَسْوِیِ آن
 نماز کردی إِلَّا لِنَعْلَمَ لِنَمِیزَ مگر از بهر آن که تاجدا کنیم مِنْ یَتَّبِعِ الرَّسُولَ
 مِمَّنْ یَنْتَلِیْ عَلَی عَقِبِهِ مِمَّنْ یَرْجِعُ عَنْ دِیْنِهِ قَبْقَرَى (إِنِّي لَأَشْرُكَ . آن کسها
 را که فرمان بردار شوند که نماز کرده اند بدان قبله ازان کسها که ایشان
 از دین حق تعالی برپاشته بسازگشته اند و بیشتر اندر قرآن صفت کافران
 هم برین نسق است یاد کرده ، بوجه مثل ، که هر که از مسلمانی برگردد
 او را مانند کرد به کسی که اوبه جایی می رود پس از آنجا برپاشنا باز گردد
 ای که روی برنگرداند مگر هم چنان روی برگردانیده می رود زیرا که آن کس
 که برپاشنا رود نبیند که از پس او چه باشد ، باشد که در مهلکه ای افتد خبر
 ندارد این کس نیز هم چنین در دوزخ افتاده است و خبر ندارد و إِن كَانَتْ
 لَتَجِیْرَةُ إِلَّا عَلَی الْاَلْبَیْنِ هُنَیْ اللَّهُ وَهَدَّكَانَ صَرَفَ اُنْفُیْتَهُ لَتُنْفِیْتَهُ إِلَّا عَلَی الْاَلْبَیْنِ
 هُنَیْجُمُ اللَّهُ تَعَالَى وَارْتَدَّتْهُمْ (إِنِّي دِیْنِ الْإِسْلَامِ گفت این روی گردانیدن تو از
 قبله بیت المقدس به سوی بیت الحرام سخت دشخوار آمد بر دل گروهی از
 جهودان إِلَّا عَلَی الْاَلْبَیْنِ هُنَیْ اللَّهُ^۳ (۴) مگر آن کسها که ایزد تعالی ایشان را به
 مسلمانی راه نموده است که ایشان را دشخوار نیامد وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضْیِعَ إِیْمَانَكُمْ
 آئِ إِیْمَانَكُمْ (إِنِّي لَأَكْبُرُ الْاَلْبَیْنِ . گفت خداوند تعالی نه چنان است که بدین قبله
 گردانیدن شما ، ایمان شمارا باطل گرداند . معنی آن بود که ایمان خود به

۱- اصل : رسالة ۲- اصل : پذیرفتن ۳- ظ : هدام (و مطابق رسم الخط
 این کتاب هدیم است).

جای خویش است هر چند که قبله گردانیده شد ، زیرا که ایمان اصلست و قبله
 و نماز از شرایع آنست . شرایع منسوخی پذیرد اما ایمان نسخ پذیرد^۱
 بدان که اندرین مسئله اختلاف است میان فریقین به نزد بوحنیفه و یاران او
 رحمۃ الله علیهم . نماز شریعت ایمانست نه ایمان ، و به نزد شافعی و یاران او
 نماز [۸۴] از ایمانست و حجت کنند به ظاهر این آیت . و سبب این آیت
 چنان بود ، چون قبله بمسوی بیت الحرام شد مردمانی پیامدند بمسوی بیضا سیر
 صلی الله علیه وسلم و گفتند : یا رسول الله مردمانی بودند از خویشان ما که باتو
 بدان قبله نماز کرده بودند و هم بران بمردند . اکنون چون قبله گردانیده شد
 آن نمازهای ایشان چه گویی باطل شد یا نی؟ جبریل علیه السلام بدین آیت
 آمد و گفت وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضْیِعَ إِیْمَانَكُمْ بدین آیت حجت کنند اصحاب شافعی ،
 گفتند سؤال ایشان از نماز بود جواب مرایمان را آمد دلیل خواست که نماز
 از ایمانست اما انضصال آنست که گویند ایشان را اندر طریق عرب معروف
 است که چیزی به چیزی نزدیکی دارد یا از وی سببی دارد آن را بدان نام
 خوانند و این را بدان نام خوانند چنانکه ابر را سَمَا خواند ایزد تعالی گفت
 وَافْتَرَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مَفْرَانِ این سَمَا را به سحاب تفسیر کرده اند ازان
 چه سحاب سوی سَمَاسْت روا بوده سحاب را سَمَا گویند تا بدانجای که
 عرب مباربان را هم سَمَا خواند ازان جهت که از سوی سَمَا آید چنانکه
 شاعر گفت :

إِذَا سَقَطَ السَّمَاءُ بِأَرْضِ قَوْمٍ

وَرِیْقَتَاهُ وَإِنْ كَانُوا غَضَابًا

چون نماز سبب ایمانست و این از شریعت آنست روا باشد که این را

۱- اصل : پذیرد ۲- دبطول بحث استخدام و جامع التواهد این بیت چنین

آمده است : إِذَا نَزَلَ السَّمَاءُ

په نام آن خوانند . وجوابی دیگر علی حال چون به قبله‌ی نماز کنند بدان قبله
ایمان آورَد باید . هم چنان که به نماز ایمان آوردی معنی و تاویل این
مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّعِمَامَهُ یعنی بے شک آن قبله گشت آن گرویدن شما که
بدان قبله گرویده بودید باطل نکرد **إِنَّ اللَّهَ يَدْعُنَا إِلَى رَوْفٍ رَحِيمٍ** (۱۳۸) **أَيُّ**
يَهْدِيكَ الصَّلَاةُ الَّتِي مَادَا عَلَى قِبْلَةِ الْأُولَى رَوْفٌ رَحِيمٌ ، رحیم رؤف .
گفت ایزد تعالی بران مؤمنان که بر قبله‌ی اول مرده‌اند مهربانست و نیک
مهربانست از پیراهه رافت اندر صفت رحمت بلوغت بود از رحمت ، اما
در آیه تقدیم و تاخیرست **قَدْ قَرَى قَلْبٌ وَجْهَكَ فِي السَّمَاءِ قَدْ رَأَيْنَا وَ قَرَى**
قَلْبُكَ وَجْهَكَ تَحْسُرُ وَجْهَكَ نَحْنُ السَّمَا لِنُزُولِ جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَام قَلْنُو لَيْتَكُمْ
فَلَنَحْنُ لَكُمْ [۸۵] **قِبْلَةً** ! ای قبله که در غریبه‌ها تپیدها و هی قبله گیت الحرام
گفت دیدیم و می بینیم آن روی گردانیدن تو به سوی آسمان و پرسون نگریستن
تو اندر نماز و جز از آن بهر آمدن جبریل راعلیه السلام قَلْنُو لَيْتَكُمْ فَلَنَحْنُ لَكُمْ
هر آینه که روی ترا به سوی آن قبله گردانیم که تو دوست داری و تو خواهی
قول **وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَوَلَّى الْاَن وَجْهَكَ يَامُحَمَّدُ خَوَّلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامِ**
گفت اکنون روی بر گردان به سوی مسجد حرام آر و آن کعبه است .

براعازب گفت یار پیغامبر صلی الله علیه وسلم که با پیغامبر علیه السلام بهسوی بیت المقدس دو رکعت نماز کرده بودیم که جبریل علیه السلام آمد و فرمان آورد تا روی بهسوی بیت الحرام آوردم. و کعبه را مسجد حرام از آن جهت خوانند که مکه و گرد و گردوی از آنجا که نشانیهای حرم است ۴ ایزهیم علیه السلام دعا کرده است تا ایزد تعالی صید کردن برمسلمانان حرام

کرده است. و هیچ کس را نیاید که از حرم پای اندر نهد بی احرام، مگر
هیزم کشان مکه که به هیزم کشیدن از حرم بیرون آیند و باز گردند. ایشانرا
مباح است که حرم نگیرند. و صید حرم حرام است گرفتن، و درختان آن
حرام است بریدن، و گیاه آن حرام است دردن، مگر ازین. قوله تعالی
وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ يَدْعُو هَٰذَا الْيَوْمَ بِیْ ذَرِ الْأَرْضَ. و درجای که باشید
اندر خشکی و دریا و بیابان و کوه قُوا و جَوَّهَتْهُمْ شَطْرَهُ رویهای خویشرا
به وقت نماز سوی خانهی کعبه کنید إِنْ أَتَيْنِیْ أَوْ لَوْ أَنَّ الْجَبَلَ كَفَتْ آن کسها
را که علم توریت و انجیل داده آمده است لَيَعْمَلْنَ أَفْعَالَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ هر آنکه
که می دانند که این قبله قبلی حق است و این فرمان ترا از خداوند تعالی
است ازیرا که ایشان اندر توریت یافته اند که این رسول آخر الزمانی^۱ به
دوبلّه نماز کند و مَا أَتَىٰ بِهٖ فِی الْبَیِّنَاتِ عَمَّا يَفْعَلُونَ^(۱۳۹) و لَیْسَ اللَّهُ بِمَا عَمَّا
فَعَلُوا كَفَتْ نه چنانکه خداوند تعالی از کردهای شما بی آگاهی است، و
یا خبر ندارد که شما چه [۸۶] می کنید و لَئِنْ أَتَيْنِیْ أَوْ لَوْ أَنَّ الْجَبَلَ
و لَئِنْ جِئْتِ إِلَى الذِّیْنِ اعْمَلُوا الْكِتَابَ بِعِزِّ التَّوْرَةِ وَ الْأَنْجِلِ بِكُلِّ آيَةٍ
عَلَامَةٍ طَلَبُوا مِنْكَ عَلَىٰ صِدْقٍ دَعَاكَ كَفَتْ اگر یاری بسوی این جهودان
و ترسانان که علم توریت^۲ و انجیل یافته اند^۳ چون کعب اشرف و یاران او
بِکُلِّ آيَةٍ به هر نشانی که از تو می درخواستی دعوی تو مَأْتِیْهِمْ اِلَیَّكَ
مَأْتِیْهِمْ اِلَیَّهِمْ و مَا دَخَلُوا فِی دِیْنِكَ. اگرچه آیت و نشانی نمایی مریشان
را، نه اندر دین تو دور آیند و نه به قبلی تو نماز کنند و مَا أَتَىٰ بِهٖ طَلَبُوا مِنْكَ
لَیْسَ اِلَیَّهَا اَنْتَ مَعْمَلُیْهِمْ اِلَیَّهِمْ. گفت نه چنانکه هرگز تو نیز به قبلی

۱- حاشیه : ذوقبلیتین بود (بعد از آخر الزمانی) ۲- اصل : تمelon ۳- اصل :

توریة ۴- جون : بالای سطر است .

ایشان نماز کنی و یابه دین ایشان اندر آیی وَبِجَهْتِهِمْ جَتَّاعِ قِبْلَةٍ بَعْضٍ
وَلَيْتَ الْيَهُودَ يَمُضُّوا إِلَى قِبْلَةِ النَّصَارَى وَلَيْتَ النَّصَارَى يَمُضُّوا إِلَى
قِبْلَةِ الْيَهُودِ وَنَهْ هَرَكْزْ جَهْرُودَانْ به قبله ی ترسان نماز کنند، و نه ترسان
هرگز به قبله ی جهودان نماز کنند وَ لَتْنِ أَقْبَعَتْ أَهْوَاتُهُمْ وَ لَتْنِ دَخَلَتْ فِي
دِينِهِمْ أَوْ صَلَّتْ إِلَى قِبْلَتِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنْ أَعْلَمٍ مِنْ بَعْدِ مَا أَخْبَرَكَ اللَّهُ
عَمَّا أَنْ هَذَا هُوَ الْإِسْلَامُ وَ أَنْ قِبْلَةَ اللَّهِ هِيَ الْكَعْبَةُ كَفَتْ أَكْرَسُو به قبله ی
ایشان نماز کنی و یابه دین ایشان اندر آیی از پس آن که ترا آگاهی داده
باشند، که دین خدای مسلمانی است، و قبله ی حق کعبه است . إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ
الْظَّالِمِينَ (۱۴۰) تو هوازی آنگه از جمله یی دادگران باشی برخویشتن.
شاید که این خطاب مرورا بود، و مراد دیگران را بود. و شاید که این خطاب
اورا بود، و مراد هم اورا بود. از یراچه اگر بنده چه معصوم است از
پند و ز امر و نهی خالی نباشد قوله تعالی أَلَدِّينَ أَقْبَنَاهُمْ أَكْتَبَ يَعْرِفُونَهُ
كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاهُمْ یعنی عِلْمُ التَّوْحِيدِ يَعْرِفُونَ مُحَقَّقاً صلى الله عليه وسلم
كَمَعْرِفَتِهِمْ آبْنَاهُمْ فِيمَا بَيْنَ أُولَئِكَ كَفَتْ أَن كَسَهَا را که ایشان را توریت
و انجیل داده آمده است، مر محمد [۸۷] مصطفی را - صلى الله عليه وسلم -
هم چنان بشناسند به پیغامبری، که فرزندان خود را شناسند در میان کودکان .
در خبر چنان آمده است که عبدالله بن سلام این آیت بشنید گفت
من این محمد را به پیامبری به ازان شناسم که فرزند خود را اندر میان
کودکان شناسم .

عمر خطاب گفت - رضی الله عنه - که این چگونه باشد یا پسر سلام ؟
گفت : من به یقین دانم که او پیغامبر خداوندست تعالی اما اندر باب فرزند
خود بگمانم ندانم تا زان در پنهانی چه کردند . عمر خطاب شاد شد و گفت

نیکو توفیقی یافته ای ای پسر سلام از خداوند تعالی وَإِنْ فَرِحْنَا مِنْهُمْ وَإِنْ
طَائَفَةٌ مِنَ الْيَهُودَ لَيَتَّبِعُونَ أَحَقَّ يَغْتَفُونَ صَفَةَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وسلم عَنْ
سَلْبَتِهِمْ . گفت جز آنکه گروهی از ایشان می پیوشاند مرداستی را، پیش
نادانان خود می نگویند از حدیث پیغامبر ما - صلى الله عليه وسلم - وَهُمْ يَقْلَمُونَ
(۱۴۱) أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ وَقَدْ وَجَدُوا نَفَقَتَهُ فِي كِتَابِهِمْ كَفَتْ إِيَّانَ نِيْلُكُمْ دَانْدَ
که محمد رسول خداست عزوجل، از آنچه در کتابها یافته اند نام و نشان او
أَحَقُّ مِنْ رَبِّكَ یعنی ذِكْرُكَ حَقٌّ مِنْ رَبِّكَ وَهَذَا الْغَيْبُ صِدْقٌ مِنْ رَبِّكَ اینچه
گفتیم ترا خبری راست گفتیم از خداوند تو مرترا و دیگر اینچه گفتیم که این
جهودان ترا شناسند این راستست که ترا گفتیم فَلَا تَقْوُونَ مِنَ الْمُفْتَرِينَ (۱۴۲)
مِنَ الشَّاكِينَ فِي أَهْلِهِمْ ثُمَّ يَعْرِفُونَكَ تَاكْمَانِي نباشی که ایشان مرترا می شناسند
چه که نیک می شناسند و لکن مکابره می کنند وَ لَتَلَّ وَجْهَهُ هَوْمًا لَيَّابًا وَ لَتَلَّ
أَهْلُ دِينِ ضَرِيعَةً وَ هُوَ مَسْتَعْمِلُوهَا^۱ وَالشَّافِي وَ لَتَلَّ أَهْلُ دِينِ قِبْلَةً وَ هِيَ
الكَعْبَةُ وَ هُوَ مَوْلَاهَا : مَسْتَقْبِلَهَا گفت هراهل دینی را شریعتی بوده است،
که ایشان آنرا کار بند بودندی و دیگر گفتند هرامتی را قبله ای بوده است و
آن بیت الحرام است که ایشان روی بدان جانب کردند فَاَسْتَقْبَلُوا الْغَيْرَاتِ
فَبَادَرُوا بِالطَّاعَاتِ یا محمد - صلى الله عليه وسلم - گفت پیش دستی
کنید به طاعتها و نیکو بیا پیش که اجل فراز رسد إِنْ شَاءَ تَقْوُوا [۸۸] هِی
بَرَّ أَوْ بَعَرَ يَاتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا گفت به هر جا که باشید و
هر جا که شما میرید خواهی به دریا و خواهی به خشکی يَاتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا

جمله تان به یکجا آرد خداوند تعالی از بهر کردن حساب را ، و دادن مکافات را
 إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۴۲) قَادِرٌ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ خداوند تعالی قادرست
 بر هر چه که خواهد بتواند کرد و مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ مِنْ آيٍ مَوْضِعٍ
 إِلَى آيٍ مَوْضِعٍ فَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ به هر سونی که بیرون شویی ، اگر خشکی
 یا به دریا . فَوَلِّ وَجْهَكَ فَقَوْلٌ وَجْهَكَ سَطْرُ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَخَوِ الْعَجَبِ
 وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ هَذَا الْخَبَرُ أَصْدَقُ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ أَرْسَلْنَا إِلَيْكَ حَقَّ
 مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ فَخَوِّدَكَ إِلَى بَيْتِ الْحَرَامِ حَقٌّ مِنْ رَبِّكَ گفت این روی گردانیدن
 توبه سوی خانهی حرام راستست . و فرمان تو از خداوندست تعالی و
 فرستادن وحی بمسوی تو حقت از خداوند تعالی وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ
 (۱۴۳) وَلَيْسَ اللَّهُ تَعَالَى بِسَاهٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ فَإِنَّ ذَلِكَ مِمَّا يُبَيِّنُ عَلَيْهِ . گفت
 خداوند تعالی بی خبر نیست ازین که شما می کنید ، و هر چه شما می کنید
 بر وی پوشیده نیست و بی پاداش نگذارد^۱ شما را و مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ
 وَجْهَكَ سَطْرُ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ^۲ و به هر
 سونی که بیرون شوی و به هرجا که باشی روی سوی خانهی کعبه کن و این
 تکرار از بهر آنست که قبله ای بود چندین گاه بران جانب نماز کرده ، و
 دلهای مردم بران گرم شده ، و چون حکمی بود موکد ، که آنرا منسوخ
 گردانید تکرار حاجت آمد . هم چنان که می خوردن ابتدا مباح بود و باطبع
 بشریت^۳ و به هوای ایشان موافق ، چون آنرا حرام کرده سبجای اندر قرآن

۱- حاشیه : دوی برگردان بمسوی کعبه ۲- اصل : بساهی ۳- اصل : نگذار

۴- حاشیه : و حیث ما كنتم فاولوا ووجوهكم شطره از پس این هرجا که باشید اندر
 خشکی و دریا کوه و بیابان رویهای خویش را بموقت نماز بمسوی کعبه کنید ۵- اصل :
 بشریة .

یاد کرد يك جای گفت لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى تَابِعُوا مِنْ بَعْضِ
 خوردندی ، و به روزی نی از بهر نماز را ، و باز گفت قُلْ فِيمَا أَتَمُّ كَبِيرٌ تَا
 باز دلهای بعضی ازان سردتر شد و باز گفت إِذَا اتَّخَذْتُمُ الْعِيسَى تَا آخِرَ آيَةٍ
 تا عمر رضی الله عنه آواز داد إِتَّخَذْتُمَا يَدَارِبَ . قوله تعالی لِيُثْلَقَ قَتْلُ لَيْسَ
 عَلَيْكُمْ حِجَّةٌ لِي لِيُثْلَقَ قَتْلُ لَيْسَ الْيَهُودِ [۸۹] والعسكرين عليكم حجة از بهر
 آن گفتم شما را که روی سوی خانهی کعبه کنید تا جهودان را بر شما بهانه
 نماند ازیرا که جهودان اندر توریت یافته بودند که محمد آخر الزمانی به
 دو قبله نماز کند . پارسی حجت^۴ بهانه ای بود که خصم را پرده گرداند و
 دعوی دعوی کننده را روشن گرداند إِذَا لَيْدِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ لَنَكِلِيكَ الَّذِينَ ظَلَمُوا
 فَإِنَّهُمْ يَحْتَجُّونَ عَلَيْكَ بِالْبَاطِلِ وَلَا ذُرْهَانَ لِيُحِجَّتِهِمْ . گفت جز آنکه این
 بیدادگران به شرک بر تو بهانهای دروغ آرند و لکن اندران بهانهای ایشان
 هیچ روشنی نباشد .

و دیگر گفته اند معنی این آیت آن باشد که پیغمبر را گفت خداوند
 تعالی روی سوی خانه کعبه کن ، تا جهودان را بر تو بهانه و حجت نماند
 إِذَا لَيْدِينَ ظَلَمُوا مگر که این مشرکان مکه بر تو حجتی نمایند و بهانه ای نمایند
 بدانچه گویند آن قبله که بران چندین گاه نماز کردی اگر حق بود ، چرا دست
 باز داشتی ؟ و اگر باطل بود ، چرا به باطل کار کردی ؟ این به ظاهر حجت
 نماید اما به حقیقت نه حجت است ازیرا که او بنده بود و بنده را خواست
 نبود خداوند را تعالی آید ، که بنده را بدانچه خواهد ، فرمان دهد ، و از

۱- بالای سطر : نخوردنه (پس از روز) . ۲- اصل : حجة .

آنچه نخواهد، باز دارد فَلَا تَخْشَوْهُمْ فَلَاحْشَوْهُمْ لَا تَخْشَوْا الْمُتَرَكِّبِينَ فِي صَرْفِ الْقَبْلَةِ و أَخْتَوَيْ فِي قَرَبِهَا گفت مندیش از ایشان و ترس . روی ازین قبله بدان قبله گردان. و أَخْتَوَيْ ازمن ترس اگر آن فرمان من به جای نمائی بدان قبله کت فرمودم روی بدان سون کنی و لَا تَكُنْ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ و لَا تَقُلْ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ دینا و دَفْئًا و الْإِنْفَاقِ اقم نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ بِحَيْثُ أَهْتَدَيْتُمْ إِلَيَّ قَبْلَتَهُ اِبْرِهِم. گفت پاینده گردانم نیکوییهای خویش بر شما این جهانی و آن جهانی و دیگر تا نیکوییهای خویش بر استای شما تمام گردانم . و لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۴۵) اَلِی قَبْلَتِهِ آيَتَكُمْ اِبْرِهِم تا راه گیرید شما و راه یابید به سوی قبله پدر خویش ابرهیم صلوات الله علیه . قوله تعالى كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ كَمَا جَعَلْنَا فِيكُمْ ذَا أَوْلَادٍ إِسْمَاعِيلَ مِنْ آلِ عَرْبٍ وَمِنْ أَوْلَادِ إِسْمَاعِيلَ عَلَيْهِ السَّلَام و قبل كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا آدمیا مثلکم گفت نعمت خویش بر شما تمام کردم بدین قبله ، هم چنان که به سوی شما پیغامبری فرستادم [۹۰] .

فرمان بردارم خدای اورا رسول اورا خواهر را به زنی بهوی باز دهم قوله تعالى وَالْأَوَّلَاتِ يَرْضَعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنْتِمِ الرِّضَاعَةَ و عَلَى الْوَلَدِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِفَّتُهُنَّ بِمَا مَعَرُوفٍ لَأَقْلَقَ نَفْسٌ إِلَّا وَسْعَهَا لِقَضَاءِ و الَّذِينَ جَاءُوا مِنْكُمْ وَلَا يُولَدُوا لَهُ جَوْلَدُهُ و عَلَى الْوَلَدِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَ فِصَالًا عَنْ قَرَابَتِ مِثْلِهِمَا وَقَسَاوَرِ فَلَا جَنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جَنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا أَقَرْتُمْ بِمَا مَعْرُوفٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۲۳) . و الودات برضمن گفت مادرانی که از شویان طلاق شده باشند و میان ایشان فرزندی باشد این مادر را باید که مرین فرزندی را

شیر دهد. حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ دوسال ... لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنْتِمِ الرِّضَاعَةَ این آن کس را باشد که می خواهد شیر دادن بچگان تمامی دوسال بدهد و اندرین مسئله اختلافست به نزدیک بو حنیفه رحمة الله علیه . اگر مادر و پدر داند که بچه را زیان ندارد کم از دوسال ، به رضای یکدیگر از شیر باز کنند مریشان را روا باشد ازیرا که خداوند تعالی گفت: لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنْتِمِ الرِّضَاعَةَ این کس را باشد این دوسال که می خواهد تا کودک را شیر خواری تمام دهد نه چنانکه اگر کم دهد روا نباشد .

باز به نزدیک بویوسف و محمد بن حسن - رحمة الله علیهما کم دوسال نشاید شیر دادن و این قول شافعی است .

و شیر خواری که در وی تحریم نکاح افتد به نزدیک بو حنیفه رحمة الله علیه دوسال ونیم است .

هر زنی که کودکی را پیش از دوسال ونیم شیر دهد آخر تا دوسال ونیم میان ایشان حرمت شیر خواری افتد و این قول بو حنیفه است و به نزدیک بویوسف و محمد حسن و شافعی تا دوسال . و بپس دوسال حرمت شیر خواری نیفتد و به نزدیک مالک انس [۳۹] تا سه سال ، و آن قول زفرست و به نزدیک عایشه و حسن بصری رضی الله عنهما به همه عمر ، به هر وقتی که کسی شیر زنی بخورد ، میان ایشان حرمت رضاع افتد . قوله تعالى وَعَلَى الْوَلَدِ لَهُ رِزْقُهُنَّ مولود له پدر باشد گفت پدر کودک چون زن را طلاق داده باشد مزد شیر خواری مر مادر کودک را بیاید داد ، و اجیست و كِفَّتُهُنَّ بِمَا مَعْرُوفٍ

و جامه‌ی ایشان واجب نیست....^۱ از طریق احسان و معروف، اگر بدهد خوب آید لَوْ عَلَفَ نَفْسٌ إِلَّا وَسْعَهَا ای که از کسی نفقه‌ی شیرخوارگی مطلبید، مگر به مقدار طاقت اوی. لَاقْضَارُ وَالِدَةٍ بِوَلَدِهَا گفت رنج رسانیدن روا نمی‌مردن مادران بچگان را. و آن چنان باشد که مردی زن خود را طلاق دهد و میان ایشان فرزندی^۲ باشد این مادر به داشت و پروردن اوی حق‌تر از دیگر زنان باشد. اما نفقات اوی بر پدر واجب آید. چون این مادر گوید بدان نفقاتی که دیگر دایگان این بچه را بدارند، من هم بدان بدارم، نباید پدر را که این...^۳ از وی بستاند و به دیگری دهد. این آنست که گفت لَاقْضَارُ وَالِدَةٍ بِوَلَدِهَا^۴ اما قوله تعالی وَلَمْ يُولَدْ لَهُ يَوْلَدٌ ای که نیز رنج نمودن مرپران را از جهت فرزندان هم روا نباشد و آن چنان باشد که این فرزند مرمار را شناخته کرده باشد و شیر دیگران نمی‌ستاند، مادر را نباید، که این فرزند را پیش پدر بیندازد و گوید: من شیرندم و یا گوید نفقه زیادت از آن خواهم که دیگران ستانند. ایزد تعالی اندرین آیت حق مادر و پدر نگاه داشت، بفرمود به عدل. و اما قوله تعالی وَ عَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ. گفت بر میراث‌خوار اوی، ای که بر میراث‌خوار پدر و گفته‌اند که بر میراث‌خوار^۵ کودک نفقه‌ی شیرخوارگی هم چنین واجب است هم‌چنانکه بر پدر بود چون پدر مرده باشد قوله تعالی: هَیْئَ آرَادَ الْفَصْلَ^۶ گفت اگر مادر

۱- متن پاک شده شاید و الا، باشد ۲- اصل: فرزندگی ۳- متن پاک شده شاید «فرزند» یا «بچه» باشد ۴- متن پاک شده است به قیاس آورده شد ۵- بالای سطر: آن.

و پدر می‌خواهند که کودک را از شیر باز کنند پیش از دو سال عَنْ قَرَارِضِ مِثْلَهُمَا وَ قَشَاوَر. به خشنودی یکدیگر و مشاورت کنند یک‌جای و دانند که آن کودک را زبان ندارد فَلَا جَنَاحَ عَلَيْهِمَا برین مادر و پدر چه تنگی نیست و برمه‌مندی نیست. (۱)

۱- همان گونه که در مقعده نسخة عکسی بنیاد فرهنگه گفته آمده است این دو صفحه (۳۹-۴۰) تفسیر آیه ۲۳۳ سوره بقره است که ما آنرا در آخر قرار دادیم.

و جامی ایشان واجب نیست.... از طریق احسان و معروف، اگر بدعهد خوب آید *لَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّاسَ اِلٰهًا وَصَحْبًا اِيَّكَ* از کسی نفقه‌ی شیرخوارگی مطلبید، مگر به مقدار طاقت اوی. *لَا تَضَارُّ وَالِدَةً* جوئیها گفت رنج رسانیدن روانی مر مادران بچگان را. و آن چنان باشد که مردی زن خود را طلاق دهد و میان ایشان فرزندی^۱ باشد این مادر به داشت و پروردن اوی حق تر از دیگر زنان باشد. اما نفقات اوی بر پدر واجب آید. چون این مادر گوید بدان نفقاتی که دیگر دایگان این بچه را بدارند، من هم بدان بدارم، نباید پدر را که این...^۲ از وی بستاند و به دیگری دهد. این آنست که گفت *لَا تَضَارُّ وَالِدَةً* جوئیها^۳ اما *قَوْلُهُ تَعَالٰی وَلَمْ يُولَدْ لَهُ* جوئیهِ ای که نیز رنج نمودن مریدان را از جهت فرزندان هم روا نباشد و آن چنان باشد که این فرزند مر مادر را شناخته کرده باشد و شیر دیگران نمی‌ستاند، مادر را نباید، که این فرزند را پیش پدر بیندازد و گوید: من شیرندهم و یا گوید نفقه‌زیادت از آن خواهم که دیگران ستانند. ایزد تعالی اندرین آیت حق مادر و پدر نگاه داشت، بفرمود به عدل. و اما *قَوْلُهُ تَعَالٰی وَ عَلٰی الْوَارِثِ مِثْلُ ذٰلِكَ*. گفت بر میراث‌خوار اوی، ای که بر میراث‌خوار پدر و گفته‌اند که بر میراث‌خواره کودک نفقه‌ی شیرخوارگی هم چنین واجب است هم‌چنانکه بر پدر بود چون پدر مرده باشد *قَوْلُهُ تَعَالٰی: فَاِنْ اَرَادَ الْاَصْلَ لَا تَكْفُتْ* اگر مادر

۱- متن پاک شده شاید د الا باشد ۲- اصل: فرزندی ۳- متن پاک شده

شاید دفرزنده یا بچه باشد ۴- متن پاک شده است بقیاس آورده شد ۵- بالای مطر: آن.

و پدر می‌خواهند که کودک را از شیر باز کنند پیش از دو سال *عَنْ قَرَارِ بْنِ* مِنْهُمَا وَ قَسَاوِرْ. به خشنودی یکدیگر و مشاورت کنند یکجای و دانند که آن کودک را زبان ندارد *فَلَا جَنَاحَ عَلَيْهِمَا* برین مادر و پدر چه تنگی نیست و بزه‌مندی نیست. (۱)

۱- همان گونه که در مقدمه نسخه عکسی بنیاد فرهنگه گفته آمده است این دو صفحه (۳۹-۴۰) تفسیر آیه ۲۳۳ سوره بقره است که ما آنرا در آخر قرار دادیم.

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

منتشر کرده است

- ۱- تفسیر قرآن پاک (چاپ عکسی) ۲۰۰ ریال
- ۲- الابنیه عن حقایق الادویه ۴۰۰ ریال
- ۳- فرهنگ اصطلاحات نفت ۴۰۰ ریال
- ۴- صوره الارض ۲۰۰ ریال
- ۵- ترجمه تاریخ طبری ۶۰۰ ریال
- ۶- سفرنامه ابن فضلان ۱۵۰ ریال
- ۷- شمارنامه ۱۵۰ ریال
- ۸- استخراج آبهای پنهانی ۶۰ ریال
- ۹- نظری به فلسفه و مصادد ۱۰۰ ریال
- ۱۰- کتاب الاغراض الطیبیه ۷۰۰ ریال
- ۱۱- وزن شعر فارسی ۱۰۰ ریال
- ۱۲- ترجمه میزان الحکمه ۱۵۰ ریال
- ۱۳- دستورالوزراء ۳۰ ریال
- ۱۴- یواقیت العلوم ۱۵۰ ریال
- ۱۵- السامی فی الاسامی ۵۰۰ ریال
- ۱۶- تفسیر قرآن کریم ۵۰۰ ریال
- ۱۷- واژه نامه بندهش ۵۰۰ ریال
- ۱۸- تحریر تاریخ و صاف ۲۰۰ ریال
- ۱۹- بهجت الروح ۷۰ ریال
- ۲۰- کتاب المرقاة ۲۵۰ ریال
- ۲۱- تاریخ پادشاهان و پیامبران ۱۵۰ ریال
- ۲۲- شرح کتاب التمرغ ۳۰۰ ریال
- ۲۳- ترجمه رسوم دارالخلافه ۱۰۰ ریال
- ۲۴- تاریخ زبان فارسی ۵۰ ریال
- ۲۵- منظومه درخت آسودیک ۱۵۰ ریال
- ۲۶- فرهنگ پهلوی به فارسی ۳۰۰ ریال
- ۲۷- ترجمه اخبار الطوال ۲۵۰ ریال
- ۲۸- تاریخ پیدایمان و انیان بخش ۳۰۰ ریال
- ۲۹- فرهنگ هزارشهای پهلوی ۴۰۰ ریال
- ۳۰- خوا بگزاری ۳۰۰ ریال
- ۳۱- فتوح البلدان ۳۰۰ ریال
- ۳۲- داستانهای دل انگیز ادبیات فارسی ۴۰۰ ریال
- ۳۳- عقاید و رسوم عامه مردم خراسان ۳۵۰ ریال
- ۳۴- ناصر خسرو و اسماعیلیان ۲۵۰ ریال
- ۳۵- داستانهای دل انگیز (جیبی) ۳۰۰ ریال
- ۳۶- ضمیمه قدس تاریخ زبان فارسی ۵۰۰ ریال
- ۳۷- ذین الاخبار ۵۰۰ ریال
- ۳۸- ترجمه مفاتیح العلوم ۲۵۰ ریال
- ۳۹- سفرنامه ارمنستان و مازندران ۲۵۰ ریال
- ۴۰- مفتاح النجات ۲۵۰ ریال

- ۳۱- دستور زبان فارسی میانه ۳۰۰ ریال
۳۲- التفتی احوال المتصوفة ۳۵۰ ریال
۳۳- یادداشت‌های سیاسی علامه الملك ۱۵۰ ریال
۳۴- آیین شهر داری (معالم القرية) ۱۵۰ ریال
۳۵- زبان شناسی و زبان فارسی شمیزی ۸۰ سلفن ۱۰۰ ریال
۳۶- تاریخ گیلان و دیلستان ۳۵۰ ریال
۳۷- طریق قسمت آب قلب ۲۰۰ ریال
۳۸- نشریه بنیاد فرهنگ ایران ۲۰۰ و ۳۵۰ ریال

- ۳۹- یونانیان و بربرها، جلد دوم ۱۵۰ ریال
۵۰- نامه‌های شاه اسماعیل صفوی ۲۵۰ ریال
۵۱- الاشیاع عن اصول صناعة المساح ۲۵۰ ریال
۵۲- سلك عیار، جلد اول ۲۰۰ ریال
۵۳- کتاب شناسی ایران ۳۵۰ ریال
۵۴- مسافرت به ایران ۲۰۰ و ۱۰۰۰ ریال
۵۵- پرده‌های ازشاهنامه ۱۰۰۰ ریال
۵۶- حمای و حمایون
۵۷- تفسیر قرآن پاک (چاپ سربین)

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

منتشر می‌کند:

- ۱- تاریخ بیداری ایرانیان (مقدمه)
- ۲- مخارج الحروف
- ۳- الیلفه
- ۴- واژه نامه مینوی خرد
- ۵- فتوت نامه
- ۶- ترجمه سواد الکواکب
- ۷- ترکستان نامه
- ۸- هدایة المتعلمین فی الطب
- ۹- شیراز نامه
- ۱۰- فرهنگ اصطلاحات کشاورزی و دامپروری
- ۱۱- سلك عیار، جلد دوم
- ۱۲- سلك عیار، جلد سوم
- ۱۳- رساله سرحدیه
- ۱۴- تفسیر کمبریج
- ۱۵- لمعة السراج
- ۱۶- قانون الادب
- ۱۷- وقوع گوی در شعر فارسی
- ۱۸- کانی شناسی
- ۱۹- فرهنگ ادبیات فارسی
- ۲۰- ترجمه تقویم الصحه
- ۲۱- ترجمه انگلیسی بیعت الروح
- ۲۲- فرهنگ ترکی به فارسی
- ۲۳- تاریخ بیداری ایرانیان (بخش دوم)
- ۲۴- تاریخ رویان
- ۲۵- تحفة البهادر
- ۲۶- دستور الاخوان
- ۲۷- کتاب شناسی ایران، جلد دوم
- ۲۸- تقویم البلدان
- ۲۹- فدائیان
- ۳۰- منصور حلاج
- ۳۱- نادر نامه
- ۳۲- بدایع الوقایع
- ۳۳- فتوت نامه
- ۳۴- فرهنگ اسدی
- ۳۵- تحریر شرح کتاب التمرغ
- ۳۶- السواد الاعظم
- ۳۷- منشأ الانشاء
- ۳۸- ترجمه البده والتاریخ
- ۳۹- دیانت زردشتی
- ۴۰- رسائل خواجه عبدالله انصاری
- ۴۱- تاریخ زبان فارسی
- ۴۲- اورداتو
- ۴۳- فرهنگ اصطلاحات حسابداری
- ۴۴- نامه نامه یوستی
- ۴۵- احصاء العلوم



کتابخانه عمومی شهیدای کب
شماره ثبت: ۱۵۰۱
کتاب: ۲۳ / ۱۲۷۸
شماره ثبت: ۱۲۷۸

کتابخانه

شماره ۱۰

کتابخانه ای عمومی شهرستان

تاریخ ثبت دفتر ۷۰۹۸

شماره قفسه ۴۸/۱۲/۹

شماره ردیف



